

خداوند پاداش همهٔ دوستداران حسین بن علی علیه السلام را برای عزاداری چهلمین روز شهادت او بزرگ بدارد.

حسین علیه السلام، امامی مظلوم است و قضیهٔ او بزرگ‌تر از عراق و عراقی‌ها، و بزرگ‌تر از مرجعیات دینی و سیاستمداران و دیگران است؛ حتی به قطع بزرگ‌تر از زمین و ساکنان بشری آن است. واقعاً باعث تأسف و درد است که ضریح امام حسین، صاحب این مظلومیت عظمی، در راستای منافع حزبی و جناح‌بندی‌ها یا برای مصالح شخصی و فردی به کار گرفته شود؛ آن هم بدون هیچ شرمی از خدا و بدون هیچ شرمی از محمد و آل محمد علیهم السلام.

سید احمد الحسن، صفحهٔ فیس‌بوک، ۲۰ صفر، ۱۴۴۲ ه.ق.

نمود آکراسیا در عاشورا

پیامبر صلی الله علیه و آله گریست

تأملی در کلام سید احمد الحسن با نگاهی عمیق به حقیقت «حسین منّی و أنا من حسین»

از حسین علیه السلام غریب تا مهدی مطرود

زیارت یا بت پرستی؟

عاشورا؛ عبور از یک رخداد تاریخی
تارسیدن به منطق استقامت

بازخوانی مقاتل عاشورا براساس
بیانات سید احمد الحسن

کوثر و ذبح عظیم

زینب علیها السلام در الواح سومری

شمیم سجاده علیه السلام در طف



سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»



فهرست

- زینب سلام الله علیها در الواح سومری..... ۳
- عاشورا؛ عبور از یک رخداد تاریخی تا رسیدن به منطق
استقامت..... ۷
- شمیم سجاد در طف..... ۱۲
- بازخوانی مقاتل عاشورا براساس بیانات سید
احمد الحسن..... ۱۶
- از حسین غریب تا مهدی مطرود..... ۳۷
- تأملی در کلام سید احمد الحسن با نگاهی عمیق به
حقیقت «حسین منّی و أنا من حسین»..... ۴۷
- پیامبر گریست..... ۵۵
- نمود آکراسیا در عاشورا..... ۵۹
- کوثر و ذبح عظیم..... ۶۵
- اربعین؛ زیارت یا بت پرستی؟..... ۷۵



نشریه زمان ظهور

ویژه نامه اربعین، سه شنبه ۱۳ مرداد ۱۴۰۵،
۲۰ صفر ۱۴۴۸، ۴ آگوست ۲۰۲۶
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه های ارتباطی:

WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هر گونه برداشت از نشریه با ذکر منبع بلامانع می باشد.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

مقالات نشریه در سایت زمان ظهور و همچنین نرم افزار
المهدیون در دسترس هستند.

www.zamanezohoor.com





زینب سلام الله علیها در الواح سومری از تعبیر رؤیای ذبیح تا تقدیم قربانی عاشورا

به قلم نوردخت مهدوی





امام سجاد علیه السلام درباره عمه اش فرمود:
«أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرَ مُعَلِّمَةٍ، فَهَمَّةٌ غَيْرَ مُفَهَّمَةٍ.» [۴]

یعنی زینب دارای علمی الهی و فهمی غیراکتسابی بود؛ همان ویژگی‌ای که در متن سومری برای جشتی‌اینانا ترسیم شده است.

اما شباهت تنها در علم نیست. جشتی‌اینانا، خواهر ذبیح است؛ زینب نیز خواهر ذبیح کربلاست.

جشتی‌اینانا خواب مرگ برادرش را تعبیر می‌کند؛ زینب نیز حقیقت شهادت حسین علیه السلام را پیشاپیش می‌دانست.

جشتی‌اینانا در متن ذبح قربانی حاضر است و بر ذبیح می‌گردد؛ زینب نیز در متن عاشورا حاضر است و شاهد کامل ذبح عظیم الهی می‌شود.

جشتی‌اینانا پس از قربانی، حافظ و حامل رسالت دموزی است؛ و زینب نیز پس از عاشورا حافظ خون و پیام حسین علیه السلام می‌شود.

این شباهت‌ها صرفاً تشابه ادبی یا تاریخی نیست؛ بلکه نشان می‌دهد که جشتی‌اینانا بیانی رمزی از حقیقت زینب سلام الله علیهاست. به بیان دیگر، آنچه در سومر به صورت نماد و اشاره بیان شده بود، در عاشورا به صورت کامل و حقیقی تحقق یافت.

پس جشتی‌اینانا و زینب، دو شخصیت جداگانه نیستند؛ بلکه دو ظهور از یک حقیقت‌اند: حقیقت «خواهر عارف ذبیح الهی». [۵]

زینب و علم به ذبح مقدس

امام حسین علیه السلام با آگاهی کامل به سوی کربلا حرکت کرد و بارها از شهادت خویش خبر داد:

«گویا می‌بینم گرگان صحرا اعضای بدنم را میان نواویس [۶] و کربلا قطعه قطعه می‌کنند...» [۷]

این سخن نشان می‌دهد که حسین علیه السلام ذبح خویش را می‌دید و با اختیار و رضایت به سوی آن حرکت می‌کرد. اما زینب سلام الله علیها نیز به حقیقت این ذبح آگاه بود. او تنها خواهری داغدار نبود که ناگهان در متن فاجعه قرار گرفته باشد؛ بلکه از ابتدا

در سنت‌های الهی، حوادث بزرگ پیش از وقوع، در قالب رمزها، رؤیاها و تمثیل‌ها آشکار می‌شوند. انبیا و اولیای الهی، حقیقت‌های آینده را گاه در قالب نمادها برای مردم بیان می‌کردند تا وقتی زمان تحقق فرارسید، اهل بصیرت حقیقت را بشناسند.

یکی از این الگوهای رمزآلود، روایت «دموزی» و خواهرش «جشتی‌اینانا» در متون سومری است؛ روایتی که از ذبیحی مقدس سخن می‌گوید که پیش از قربانی شدن، خواب مرگ خویش را می‌بیند و خواهر دانایش آن خواب را تعبیر می‌کند، در مصیبت او حاضر می‌شود، بر او می‌گردد و حقیقت ذبح شدن او را برای خدا و دینش حفظ می‌کند. [۱]

اما این روایت، صرفاً یک اسطوره یا افسانه تاریخی نیست؛ بلکه صورتی رمزی از حقیقتی عظیم‌تر است که در کربلا تحقق یافت. «دموزی» در حقیقت اشاره‌ای به حسین بن علی علیه السلام است، و «جشتی‌اینانا» حقیقتی است که در وجود زینب سلام الله علیها متجلی شد. [۲]

از این رو، زینب تنها شبیه جشتی‌اینانا نیست، بلکه همان حقیقت کامل شده اوست؛ همان خواهر دانا، آگاه به تقدیر ذبیح، شریک در مصیبت او، و حافظ معنای قربانی او.

جشتی‌اینانا و زینب؛ دو نام برای یک حقیقت

در متن سومری، دموزی پیش از قربانی شدن، خواب هولناک خود را برای خواهرش بازگو می‌کند؛ خواهری که او را چنین توصیف می‌کنند:

«آن نویسنده دانا به رمز ارواح را بیاورید،

خواهرم را که معانی کلمات را می‌داند،

آن زن عاقله‌ای که معنای خواب‌ها را می‌داند.» [۳]

جشتی‌اینانا شخصیتی است که دارای علم و فهمی فراتر از انسان‌های عادی است. او حقیقت خواب را می‌فهمد، تقدیر قربانی را درمی‌یابد، و پیشاپیش بر مصیبت ذبیح اشک می‌ریزد.

این تصویر، به صورت شگفت‌انگیزی با شخصیت زینب سلام الله علیها تطابق دارد.



الهی داشته باشد. و این شخص، زینب سلام الله علیها بود. زیرا ذبحی همچون حسین علیه السلام را نمی تواند هرکسی تقدیم کند. چنین قربانی عظیمی را تنها کسی می تواند به پیشگاه خدا بالا ببرد که یا برتر از حسین باشد - همچون رسول خدا، علی و فاطمه علیهم السلام - یا هم مرتبه و هم منزلت با او باشد. [۱۰]

از همین رو سید احمد الحسن تصریح می کند که زینب سلام الله علیها در مرتبه حسن و حسین علیهما السلام قرار دارد. [۱۱]

هم مرتبگی زینب با حسن و حسین علیهما السلام

هم مرتبگی زینب با حسن و حسین علیهما السلام به معنای امامت تشریعی نیست؛ بلکه به معنای اشتراک در مرتبه عظیم معرفت، یقین، صبر، فنا و قرب الهی است. عاشورا این حقیقت را آشکار کرد.

زینب نه تنها شاهد شهادت حسین بود، بلکه شریک در تقدیم این قربانی بود. او کسی بود که ذبیح عظیم را به درگاه خدا بالا برد و از جانب محمد، علی و فاطمه علیهم السلام عرضه کرد. اگر مقام او پایین تر از این مرتبه بود، چنین مأموریتی به او سپرده نمی شد. پس همان گونه که حسین علیه السلام ذبیح خدا بود، زینب سلام الله علیها تقدیم کننده این قربانی الهی بود؛ و همین مقام است که راز هم مرتبگی او با حسن و حسین علیهما السلام را آشکار می کند.

سخن آخر

جشتی اینانا و زینب سلام الله علیها دو شخصیت مستقل با شباهت های تاریخی یا ادبی نیستند، بلکه دو ظهور از یک حقیقت اند؛ حقیقتی که در سنت های پیشین به زبان رمز و تمثیل آشکار شد و در عاشورا به صورت کامل و عینی تحقق یافت. از این رو، روایت سومری را نه تنها منشأ این حقیقت، بلکه باید پیش نمایی رمزی آن دانست؛ زیرا حقیقت جشتی اینانا جز در وجود زینب سلام الله علیها به کمال ظهور نرسیده است.

بر این اساس، نقش زینب سلام الله علیها نیز باید فراتر از روایت مصیبت یا پاسداری از پیام عاشورا فهمیده

شریک آگاه این مأموریت الهی بود.

همان گونه که جشتی اینانا خواب برادرش را تعبیر کرد و دانست که او قربانی خواهد شد، زینب نیز حقیقت عاشورا را می فهمید و می دانست حسین علیه السلام ذبیح عظیم خداست. به همین دلیل، هنگامی که همه چیز پایان یافت و ذبیح خدا بر خاک کربلا افتاد، زینب فرو نریخت و حقیقت را فراموش نکرد؛ بلکه با چشم معرفت به قربانی الهی نگریست و گفت:

«ما رَأَيْتُ إِلَّا جَمِیلاً»

زیرا او حقیقت ذبح را می دید، نه صرفاً ظاهر مصیبت را.

زینب؛ تقدیم کننده ذبیح عظیم به پیشگاه خدا

اوج مقام زینب سلام الله علیها در عاشورا، تنها صبر و تحمل مصیبت نبود؛ بلکه مقامی بسیار عظیم تر بود: مقام «تقدیم قربانی».

پس از پایان جنگ، هنگامی که حسین علیه السلام بر خاک افتاده بود و وعده الهی تحقق یافته بود، زینب مأموریتی الهی بر عهده داشت؛ مأموریتی که جز شخصی هم مرتبه با حسین علیه السلام یا برتر از او شایسته انجام آن نبود.

سید احمد الحسن می فرماید:

«زینب، قربانی و ذبح عظیم را در روز عاشورا به خدا تقدیم کرد.» [۸]

و نیز می فرماید:

«به وصیت جدش رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله، و برای آن که در تقدیم قربانی در مقام او قرار گیرد، زینب دست خود را زیر سینه حسین گذاشت و گفت: "خداوندا، این قربانی را از محمد بپذیر؛ خداوندا، این قربانی را از علی و فاطمه بپذیر؛ خداوندا، این قربانی را از ما بپذیر."» [۹]

این صحنه، یکی از عظیم ترین اسرار عاشورا است.

رسول خدا، علی و فاطمه علیهم السلام ذبیح عظیم را برای خدا آماده کرده بودند؛ اما در صحنه عاشورا حضور ظاهری نداشتند. پس باید کسی حاضر می بود که توان و شایستگی بالا بردن این قربانی را به پیشگاه



منابع:

[۱] ر.ک: دکتر علاء سالم، مقدمه‌ای بر روز حسین (ع)، ص

۵۰ به بعد:



[۲] همان

[۳] کریمر - ولکشاین، اینانا ملکه آسمان و زمین، ص ۱۳۳.

[۴] ر.ک: علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۶۴.

[۵] ر.ک: دکتر علاء سالم، مقدمه‌ای بر روز حسین (ع)، مبحث ذبیح و روستاهای سومری:



[۶] نواویس نام سرزمینی تاریخی در نزدیکی کربلا (عراق امروزی) است که در تاریخ اسلام و به‌ویژه واقعه عاشورا اهمیت بسیاری دارد.

[۷] علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

[۸] ر.ک: دکتر علاء سالم، مقدمه‌ای بر روز حسین (ع)، ص ۹۲ و ۹۳:



[۹] همان

[۱۰] همان

[۱۱] همان

شود. او همان حقیقتی است که از آغاز، ذبیح الهی را می‌شناخت، بر تقدیر او آگاه بود و در پایان، قربانی الهی را به پیشگاه خداوند تقدیم کرد. ازاین‌رو، تقدیم ذبیح عظیم، نه صرفاً واقعه‌ای در کنار عاشورا، بلکه بخش پایانی حقیقت عاشورا و مکمل ذبح مقدس است؛ همان حقیقتی که در سنت‌های پیشین تنها به رمز از آن سخن رفته بود.

بنابراین عاشورا صرفاً محل تحقق شهادت حسین علیه‌السلام نیست، بلکه صحنه ظهور کامل حقیقت مشترکی است که یک سوی آن در وجود حسین علیه‌السلام به عنوان «ذبیح عظیم» و سوی دیگر آن در وجود زینب سلام‌الله‌علیها به عنوان تقدیم‌کننده ذبیح عظیم تجلی یافته است. بنابراین، وحدت حقیقت جشتی اینانا و زینب سلام‌الله‌علیها، کلید فهم جایگاه استثنایی زینب در هندسه الهی عاشورا و تبیین‌کننده راز هم‌مرتبگی او با حسن و حسین علیهما‌السلام است.



عاشورا

عبور از یک رخداد تاریخی
تا رسیدن به منطق استقامت

به قلم ستایش حکمت



سَلَامُ الْعَارِفِ بِخَوَاتِمِ الْخُلُصِ فِي وَلَائِكَ الْمُتَّقِزِبِ إِلَى اللَّهِ بِمُحَمَّدِكَ الْبَرِيِّ، مِنْ أَغْدَانِكَ.

مقدمه

واقعۀ عاشورا یکی از سرنوشت سازترین رخدادهای تاریخ اسلام است که در سال ۶۱ هجری قمری در سرزمین کربلا رخ داد.

پروندۀ عاشورا هرگز بایگانی نشد، بلکه جریانی مستمر در طول قرن هاست؛ پروژه ای باز که در انتظار تحقق و تکمیل آن، به دستان مبارک امام مهدی (ع)، است.

هرچند کشتار عاشورا در بستر تاریخی خاصی شکل گرفت، اما در آن مکان و زمان محدود نماند؛ حاملان آن، این انقلاب عظیم را نسل به نسل و سینه به سینه منتقل کردند و پیام معنادار آن به گوش اهل عالم رسید.

عاشورا فقط متعلق به کربلا نیست و در طول قرن ها به الگویی ماندگار برای مقاومت در برابر ظلم تبدیل شد. قیام امام حسین (ع) تصمیمی صریح و واکنشی آگاهانه به انحرافی بود که در بدنه اسلام شکل گرفته بود.

حکومت اسلامی پس از رسول خدا (ص) به دست ناهلان و غاصبان خلافت افتاد و جانشین رسول خدا (ص) با دسیسه کنار گذاشته شد و خلافت به دست غاصبان افتاد. همین امر باعث شد از زمان خلافت ابوبکر تا پایان خلافت عثمان بن عفان، جامعه شاهد فرایندی تدریجی از فاصله گرفتن از اصل دین و حقیقت باشد. جوهرۀ دین، که همان ولایت و عدالت علوی بود، در پوشش ظاهری بیرنگ ماند و حقیقت در غبار سیاست پوشیده ماند و مردم راه شیخین را پیش گرفته بودند. ساختار سیاسی و اخلاقی جامعه - که بازگشتی مجدد به جاهلیت پیش از اسلام را به جامعه تحمیل کرده بود - زمام حکومت اسلامی را به دست گرفته بود.

این امر سبب شد تا اکثریت مسلمانان، به سرعت پس از رسول خدا (ص)، به عقب و دوران جاهلیت بازگردند و عترت رسول خدا در انزوا و مورد بی مهری و هتک حرمت قرار گیرند که فرجامش فاجعۀ کربلا، شهادت حسین بن علی (ع) و یاران باوفایش، و اسارت خاندان نبوت (صلوات الله علیهم) بود.

کربلا و قیام حسین بن علی (ع) چالشی بزرگ در برابر کسانی است که انحراف حکومت اسلامی در آن دوران را توجیه کردند و این چالش در هر زمان دیگری نیز، با قیام حسینی دیگری در برابر انحرافات حاکمان به اصطلاح اسلامی، رخ می نماید؛ چنان که حسین (ع) با تعبیر صریح

خویش، «مثلی لا یبایع مثله» [۱]، به استمرار این چالش در برابر انحرافات دوران اشاره فرمود.

این مقاله می کوشد نشان دهد که عاشورا، به باور غلط برخی، تنها یک حادثۀ تاریخی نیست؛ بلکه حسین، یک مکتب تربیتی جاری در دوران حیات بشر است و پیوسته برای رسیدن به عزت و سربلندی جامعه اسلامی باید از حقایق بی نظیرش الهام گرفت.

کشتی حسین، تنها کشتی نجات شناور در امواج متلاطم دنیاست که انسان را به تعهد و وفاداری به حق و ایستادگی در برابر ظلم فرامی خواند.

انحراف در حکومت اسلامی در سال های ۶۰ و ۶۱ هجری تا آنجا پیش رفت که معماران انحراف تاریخ، چون معاویه و پس از او یزید بن میسون، در مسند قدرت قرار گرفتند و بر جامعه ای حکم می راندند که به حسب ظاهر مسلمان بودند؛ اما از اسلام حقیقی و نابی که رسول خدا (ص) آورد، فاصله بسیاری گرفته بودند.

این حاکمان نامشروع، غاصب و ظالم، از آنجا که به حکومت بر مردم و سلطه بر آنان افتخار می کردند و از دست دادن حکومت خویش را محال می پنداشتند، بیعت گرفتن اجباری از افراد مؤثر جامعه را پیشۀ خود ساختند. آن ها در برابر هر نوع اعتراض و مخالفتی، به ویژه اگر این مخالفت و اعتراض از سوی فرد صاحب نفوذی بود که دست بیعت نداده باشد، تیغ تهدید، شمشیر، کشتن و از میان برداشتن را راه استمرار حکومتشان می دانستند. قطعاً کشتن امام حسین (ع) و یارانش در کربلا، در روز عاشورا، نمونه ای بارز از آن است.

عاشورا، کشتار جمعی

تاریخ نگاران رخدادهای فراوانی را در دل تاریخ ثبت کرده اند، اما عاشورا چیز دیگری است. عاشورا چنان داغی بر پیشانی شیعیان به جای گذاشت که ننگ تاریخی آن از مرزهای زمان و مکان عبور کرد.

کشتاری هولناک که به بخشی از حافظۀ دائمی یک امت تبدیل شد.

آری، واژه «کشتار» تناسب بیشتری با آن بلای عظیم دارد، زیرا در نبرد یا معرکه، میان دو طرف، تناسب و رقابت در عده و عده معنا دارد؛ اما آنچه در عاشورا اتفاق افتاد، حمام خونی بود که تقریباً خون صد نفر در مصاف



بود؛ تصمیمی که نشان می داد آن حضرت حکومت اموی را با معیارهای اصیل اسلامی سازگار نمی داند و مشروع نمی خواند. باید مرز بین حق و باطل کشیده می شد.

حرکت امام (ع) از مدینه به مکه و سپس به سوی عراق، در حقیقت تلاشی برای روشن کردن این مرزبندی بود؛ مرز بین حسین (ع) و گردن کشان تاریخ. هرچند این حرکت در نهایت به کشتار جمعی سپاه امام (ع) در کربلا و شهادت مظلومانه آنان انجامید، اما همان رخداد خونین نیز به نقطه ای تعیین کننده در تاریخ اسلام تبدیل شد. نقطه ای که تا امروز بزرگمردان اسلام همچنان از آن به عنوان شجاعتی بی مرز و بی انتها و پایداری در برابر ظلم یاد می کنند.

اهداف قیام امام حسین (ع)

برای فهم معنای عاشورا باید به سخنان خود امام حسین (ع) توجه کرد. آن حضرت در بیان هدف قیام خود فرمود: «من برای فساد و ظلم قیام نکردم؛ بلکه برای اصلاح در امت جدم قیام کردم.» [۴]

این سخن نشان می دهد که عقاید مسلمانان پیش از آن دچار انحراف عظیمی شده بود و قیام حسینی پیش از آن که حرکتی نظامی باشد، تلاشی برای اصلاح عقاید انحرافی و بدعت ها بوده است؛ اصلاح در آنچه از دین جز پوسته ای باقی نگذاشته بود.

در نگاه امام حسین (ع)، جامعه اسلامی نمی توانست در برابر گسترش ظلم و انحراف بی تفاوت بماند و سکوت هم تراز ظلم است.

اگر ارزش هایی مانند عدالت، صداقت و مسئولیت اجتماعی به حاشیه رانده شوند، روح دین نیز آسیب خواهد دید. از همین رو، مکتب عاشورا ظهور و جلوه ای از اصل «امر به معروف و نهی از منکر» بود؛ اصلی که در قرآن کریم به عنوان یکی از ویژگی های اساسی جامعه مؤمنان معرفی شده است:

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ) [۵]

(در آغاز ظهور اسلام) شما مسلمانان بهترین امتی بودید که برای (اصلاح دنیا و آخرت) مردم پدیدار شدید؛ زیرا به کار نیک فرمان می دادید و از کار ناپسند بازمی داشتید و

با سپاه اموی، با تقریباً ۳۰۰۰۰ نفر، ریخته شد. [۲]
 عاشورا افسانه نیست؛ یک حقیقت جانکاه است که سرزمین کرب و بلا، با تمام شاهدان، آن را درک و ثبت کرد و بلافاصله پس از این کشتار عظیم، رسالت زینب (سلام الله علیها) در برملا کردن جنایات جریان اموی نسبت به حسین و یارانش آغاز شد.

آنچه رخ داد

آنچه در دهم محرم سال ۶۱ هجری در کربلا رخ داد، حادثه ای بود که پرسش های مهمی را در حوزه ارتباط دین، قدرت، عدالت و مسئولیت انسان مؤمن در برابر ظلم و ظالم مطرح کرد. ما معتقدیم که قیام امام حسین (ع) صرفاً یک حرکت سیاسی، یا واکنشی مقطعی نبود؛ بلکه تلاشی آگاهانه و اندیشمندانه برای حفظ روح دین و جلوگیری از تحریف ارزش های اسلامی بود، برای احیا و تجدید سنت رسول خدا (ص).

بررسی این کشتار هولناک نشان می دهد که چگونه یک حادثه تاریخی به الگویی پایدار برای مقاومت اخلاقی و اجتماعی در برابر ظلم تبدیل شده است.

برای فهم درست نهضت عاشورا باید به شرایط سیاسی و اجتماعی آن دوره توجه کرد. پس از غصب خلافت امیرالمؤمنین علی (ع)، با شکل گیری حکومت آل ابوسفیان، به ویژه در دوران یزید بن معاویه، بسیاری از ارزش هایی که در آغاز اسلام مورد تأکید و تصدیق رسول خدا بود به تدریج کمرنگ شد.

حکومتی که در اندیشه اسلامی باید وسیله ای برای تحقق عدالت و هدایت جامعه باشد، رنگ و بوی سلطنتی و استبدادی به خود گرفت. عدالت در جامعه محو شده بود و آموزه های رسول خدا (ص) ترک شدند؛ اصل دین رها شده بود و ظلم پایدار.

یزید می دانست که در چنین فضایی، نیاز است برای تثبیت پایه های سست قدرت، از شخصیت های برجسته جامعه اسلامی بیعت بگیرد؛ بیعتی که در آن دوره حساس صرفاً یک اقدام سیاسی نبود، بلکه نوعی تأیید مشروعیت و رسمیت دادن به حکومت غاصب به شمار می رفت. [۳]

خودداری امام حسین (ع) با نه بلند تاریخی اش و اعلان آشکار عدم بیعت با یزید، تصمیمی الهی و موافق با قرآن



سازش با باطل

سازش با باطل، انحراف از مکتب حسینی است. امام حسین علیه السلام در برابر حکومت اموی راه سازش را نپذیرفت؛ زیرا می دانست که مصالحه با باطل، نابودی مرز میان حق و باطل است. با از بین رفتن این مرز، جامعه اسلامی به انحطاط کشیده می شود. بنابراین، یکی از آموزه های عاشورا این است که مؤمن برای حفظ منافع مادی، کسب آسایش موقت یا امنیت ظاهری، هرگز از اصول حق عقب نشینی نکند.

بصیرت

رفتار قاتلان حسین (ع) مؤید این کلام امام صادق (ع) است:

«کسی که بدون بصیرت عمل می کند، همانند کسی است که در راهی غیر از طریق (راه درست) حرکت می کند، و سرعت حرکت جز به دوری او نمی افزاید.» [۸]

به درستی که بصیرت و آگاهی، شرط اصلی ایستادگی است. بصیرت عمیق حسین بن علی (ع) نسبت به شرایط زمانه توانست پرده از چهره واقعی و منفور حکومت امویان، در پس ظاهر دیندارشان، بردارد و آن ها را در تاریخ دینداری تا امروز به ذلت و خواری بکشانند.

مردم ایران علی بن موسی الرضا امروز نیز برای حرکت در مسیر صحیح، نیازمند بصیرت هستند؛ بصیرت در قدرت تشخیص حق از باطل و همراهی با حق. و این بصیرت به شکل حقیقی، تنها در گرو همراهی با امامی معصوم از آل محمد علیهم السلام خواهد بود.

گرچه در ظاهر، سپاه یزید در کربلا بر میدان مسلط شد، اما در حقیقت این امام حسین علیه السلام بود که جاوید ماند و وجدان خفته تاریخ را بیدار کرد. حکومت امویان از یادها رفت، اما نام حسین و پیام عاشورا جاودانه ماند.

بنابراین در منطق الهی می آموزیم که پیروزی تنها به معنای غلبه نظامی نیست، بلکه بقا و ماندگاری حق، جاوید ماندن در اذهان و اندیشه و تبعیت آیندگان از این مسیر، خود بزرگترین پیروزی است. قرآن نیز بر این سنت الهی تأکید می کند:

(إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) [۹]

پیروزی (یعنی پیروزی اصل حق) ضرورتاً موجب سربلندی دین خدا می شود، اما شهادت غالباً بیشتر

به خدا ایمان داشتید. پس اگر اهل کتاب نیز ایمان آورده بودند، برایشان بهتر بود؛ ولی تنها گروهی از آنان ایمان آوردند و بیشترشان از فرمان خدا خارج شدند).

منطق مقاومت در سیره حسینی

یکی از مهم ترین درس های عاشورا، منطق مقاومت در برابر ظلم است.

امام حسین (ع) در شرایطی دست به قیام زد که از نظر ظاهری، امکانات و نیروهای اندکی در اختیار داشت. با این حال، حاضر نشد در برابر حکومتی که آن را ناعادلانه و نامشروع می دانست، تسلیم شود.

جمله مشهور آن حضرت در روز عاشورا، «هیهات منا الذلة» [۶] بیانگر همین روحیه شریف و عزتمند اوست.

در منطق حسین (ع)، حفظ کرامت انسانی و پایبندی به ارزش های الهی بر مصلحت های کوتاه مدت ترجیح دارد. ایستادگی امام حسین (ع) نشان داد که گاه حتی شکست ظاهری و کشته شدن بدن نیز می تواند پیروزی اخلاقی و تاریخی به همراه داشته باشد. حسین (ع) این درس عملی را با بدن های شریف اهل بیت طاهرش، جان مبارک خودشان و انصار حقش که کاملاً در تبعیت او بودند، آموزش داد. و چقدر عبرت بسیار است و عبرت گیرندگان اندک هستند. [۷]

در امتداد عاشورا

از نینوا تا امروز

ایستادگی حق در برابر باطل، پیام بزرگ عاشورا بود و لازم است جامعه مؤمنین آن را در خود نهادینه کنند. قیام سیدالشهدا علیه السلام برای مسلمانان امروز کشور علی بن موسی الرضا، حامل درس های فراوانی است که برخی از مهم ترین آن ها عبارت اند از:

ظلم ستیزی

با مراجعه به سیره اهل بیت علیهم السلام و با بازگشت به منطق قرآن درمی یابیم که ظلم ستیزی یک تکلیف دینی است. عاشورا آموخت هر کجا حق مورد تهدید قرار گیرد و هر کجا انسانیت قربانی زیاده خواهی استکبار شود، سکوت جایز نیست؛ آن گونه که در جریانات اخیر کشور اسلامی ایران، خاورنشینان مسلمان راه سکوت در پیش گرفتند.



خداوند می فرماید:

(وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا) [۱۱]
 (خداوند هرگز برای کافران نسبت به اهل ایمان راه
 تسلط باز نخواهد نمود).

براساس این اصل، امت اسلامی باید هویت، کرامت و استقلال معنوی و اجتماعی خود را حفظ کند و در برابر هرگونه زورگویی و تسلط، تسلیم نشود. بنابراین هر عصر میدان تازه‌ای برای ظهور رویارویی حق و باطل است و امت اسلامی باید با الهام از مکتب حسینی جایگاه خود را در این نبرد روشن سازد.

متوجه سربلندی شخص شهید است و لزوماً ملازم با سربلندی اصل حق نیست. اما در خصوص امام حسین (ع) وعده الهی محقق شد و او با خون خود پیروزی حق بر باطل را امضا کرد و خود سرور جوانان اهل بهشت شد. [۱۰]

تقابل حق و باطل؛ سنتی همیشگی در تاریخ

تقابل و رویارویی حق و باطل، یک قانون مستمر در زندگی بشر است. قرآن کریم در آیات فراوانی مؤمنان را به پایداری در راه خدا، عدم پذیرش سلطه ظالمان، و حفظ عزت و سربلندی دینی دعوت می‌کند.

منابع:

- [۱] خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۶۷.
 [۲] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۱۶.



- [۳] همان
 [۴] مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.
 [۵] سورة آل عمران، آیه ۱۱۰.
 [۶] مسعودی، اثبات الوصیة، بخشی از خطبه امام حسین علیه السلام، ص ۱۶۶.
 [۷] نهج البلاغه، حکمت ۲۹۷.
 [۸] شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۳.
 [۹] سورة اسراء، آیه ۸۱.
 [۱۰] شیخ صدوق، ثواب الأعمال، ص ۹۷، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۳۶۴ هـ ش.
 [۱۱] سورة نساء، آیه ۱۴۱.

شمیم سجاده در طف

به قلم ستایش حکمت





خورده بود.

گویی سجده‌های بی‌قرارش فقط یک عمل عبادی نبود؛ سجادهای بود که پهنایش از مُلک تا ملکوت کشیده بود. سجده‌های سجاد (ع)، صراط مستقیم مردم زمانش بود تا مسیر بندگی و رسیدن به معرفت را برای امت سرگردان روزگارش ترسیم کند؛ مردمی که پدرش را با بی‌وفایی ترک کردند. او باید در سخت‌ترین طوفان‌های زندگی‌اش، با تکیه بر دعا و نیایش، مردم حیران و سرگردان را به قلهٔ بندگی برساند.

و او زین‌العابدین بود؛ زینت عبادت‌کنندگان. عبادت، یک نص و تکلیف الهی شد تا حقایق کون و مکان را در قالب دعا و نیایش ظهور دهد و مناجات‌هایش در تاریخ، گشایش حقایق علوی بود. یکی دیگر از درخشان‌ترین ابعاد حیات مبارک حضرت زین‌العابدین (ع)، که حقیقتاً نشان‌دهندهٔ یک سیاست دقیق و هدفمند برای گسترش اسلام ناب بود، تعلیم بردگان، آشنا کردن آنان با شعائر اسلامی، تربیت ملکوتی ایشان و در نهایت، آزاد کردنشان در راه خدا بود تا سفیرانی برای تبلیغ دین خدا باشند. بیست‌وسه سال همراهی علی با پدرش، حسین (ع)، کافی بود تا تکامل تربیتی، فکری و ایمانی او جلوه‌گر شود. لذا بلافاصله پس از عاشورا، عهد خویش را بر دوش گرفت و ۳۴ سال در مسیر تحقق ارادهٔ خداوند در زمین گام برداشت. [۸] دعا‌هایی که پدرش به ایشان تعلیم داد، نشان‌دهندهٔ سرچشمهٔ میراث حسینی در باب معارف و ادعیه نیز بود.

صیانت از عاشورا

فصل مهمی از زندگی علی بن الحسین (ع)، مأموریت ایشان در حفظ حافظهٔ تاریخی عاشورا بود؛ آنجا که باید یاد کرب و بلا را، با تمام مصائب اهل بیت (ع)، زنده نگاه می‌داشت. ایشان با برپایی مجالس عزاء، با گریه‌های هدفمند و آگاهی‌بخشی در ضمن این مجالس، و نیز با ترویج فرهنگ زیارت و مناجات، نهضت پدرش را در جامعهٔ اسلامی تداوم بخشید.

یکی از مواضع امام سجاد (ع) که قابل تأمل است، موضع سیاسی و حمایت از خون‌خواهی پدرش بود. پس از قیام خونین حسین (ع)، ایشان در برابر قیام‌های پس از عاشورا، مانند قیام مختار ثقفی، موضعی فعال داشتند. امام زین‌العابدین (ع) برای قیام مختار دعا کردند و نسبت به سرهای قاتلان که برایشان

زمین، نفس‌های خود را حبس کرده بود؛ و آسمان، شاهد وداع پنجمین نفر از اصحاب کساء بود.

زندگی حسین بن علی (ع) با هولناک‌ترین وقایع به پایان رسید؛ او پرچم را به دستان صاحب وصیت سپرده بود. آری، امامت در علی بن الحسین (ع) استمرار داشت و حسین (ع) قاطعانه از وصیت شب وفات رسول خدا (ص) [۱] دفاع کرد و علی را از کشتار عاشورا دور نگاه داشت. اما ردّ عاشورا بر جان مبارکش حک شده بود.

شهید زندهٔ کربلا، سیدالساجدین (ع)، با تن تبار و تکیه بر عصا، خیمه را ترک کرد؛ آنگاه که ندای مظلومانهٔ پدرش، حسین (ع)، را شنید: «آیا یاریگری هست که ما را یاری دهد؟» [۲] ولی حکمت الهی بر استمرار ولایت در علی بن الحسین (ع) بود. و اما سجاد (ع)، شاهدی بر حقانیت پدرش و جنایات وحشتناک امویان در طف بود. دیدن مظلومیت پدرش، قلبش را داغدار کرده بود و شنیدن صدای «العطش» کودکان، شعله‌های تبش را داغ‌تر می‌کرد.

آغاز ولایت... دعا و استجابات

عصر عاشورا، نبرد فروکش کرد. شمشیرها از حرکت ایستادند. غبار وحشیانهٔ طف بر پیکرهای پاره‌شده و پهلوه‌های شکافته‌شده نشست. کاروان علم و حلم با تنهاترین مَحَرَم به راه افتاد... و این چنین ولایت علی بن الحسین (ع) آغاز شد و ۳۴ سال استمرار یافت. [۳]

امامت ایشان بر دو پایه استوار شد:

اول: وصیت امیرالمؤمنین (ع)، که نمایانگر ریشهٔ عمیق امامت در درخت نبوت رسول خدا (ص) بود. [۴]

دوم: تصریح امام حسین (ع) بر جانشین مشروع خود. [۵] هرچند حسین (ع) برای حفظ جان امام سجاد (ع)، به دخترش فاطمه و خواهرش حضرت زینب (س) نیز وصیت کرد، [۶] اما آنچه نزد خدا بود و برای تحقق آن جنگید، صیانت از وصیت مهر و موم‌شدهٔ رسول خدا (ص) بود که سجاد (ع) را به عنوان جانشین ایشان معرفی می‌کرد. [۷]

از القابی که متناسب با شأن ایشان است، لقب «سجاد» است. او را به دلیل سجده‌های بی‌شمارش سجاد نامیدند و این عملکرد جسمانی او (سجده‌گذار) با هویت و رسالت مذهبی‌اش گره



سَلَامُ الْعَارِفِ بِخَوَاتِمِ الْخُلَاصِ فِي وَلَائِكَ الْمُتَقَرِّبِ إِلَى اللَّهِ بِمُحِبَّتِكَ الْبَرِّ، مِنْ أَغْدَانِكَ.

فرستاده می‌شد، سجده شکر به جا می‌آوردند. [۹] این رفتار، نشان‌دهنده رضایت امام از تقاص خون‌های به ناحق ریخته شده در کربلا بود و فصل الخطاب تمام اتهاماتی به شمار می‌آمد که به پیکره قیام مختار ثقفی، در راستای انتقام خون حسین (ع)، وارد شده بود. مهر تأیید امام معصوم و سجده‌های شکر سیدالسادین، تصدیقی بر قیام مبارک مختار بود.

حامی بازماندگان طف، زین‌العابدین (ع) بود. امام سجاد (ع) پیوندی ژرف با یاران وفادار، از جمله فرزندان عقیل و عباس بن علی (ع)، به سبب وفاداری‌شان در کربلا برقرار کردند.

فرزندان حضرت عباس (ع) پس از شهادت پدرشان نزد مادر گرامی‌شان، خانم لبابه، بودند؛ اما از آنجا که قلب این بانوی بزرگوار، مصائب کربلا را تاب نیاورد و خیلی زود به فیض شهادت نائل آمد، فرزندان‌شان تحت سرپرستی همسر امام علی (ع)، خانم ام‌البین، بانوی رشادت و یقین، قرار گرفتند و پس از ایشان، فرزندان حضرت عباس (ع) در منزل وحی و در تربیت امام سجاد (ع) بودند. [۱۰]

این نگاه، معیاری برای سنجش حق و باطل در منطق امام بود. هر کس در طف، یاور حق بود، در سایه رحمت و حمایت امام قرار می‌گرفت.

سجاد، راوی کربلا

سجاد (ع) از تب‌آتشین عاشورا مصون ماند تا حنجره مبارکش، راوی مصائب عاشورا باشد و خطبه‌های غزایش در مجلس یزید، بنیان یزیدیان را درهم شکند. کاروان آل‌الله به شام رسید.

امان از شام که شاهد بی‌شرمی‌های یزیدیان بود. آنجا بیش از هر کجا بر اهل بیت رسول خدا (ص) سخت گذشت. [۱۱]

یزید، لعنت خدا بر او باد، سعی می‌کرد خود را از این جنایت هولناک در حق حسین (ع) و اهل بیتش مبرا بدارد؛ ولی خطابه‌های امام سجاد (ع) این فرصت را از او گرفت. آنگاه که کاروان اسرا به شام رسیده بود، علی بن الحسین (ع) ایستاده بود و دستانش در غل و زنجیر، و کودکان ابوطالب گرداگرد آن حضرت بودند، در حالی که دستانشان به سر زنجیر شده بود.

یزید، لعنت‌الله‌علیه، همچنان به آزار آل‌الله ادامه داد و در محضر امام سجاد (ع) بانگ برآورد: «سپاس خدای را که پدرت را کشت و با او همان کرد که دیدی.»

این نشان‌دهنده میزان خبثت و دشمنی با آل محمد (ع)

است.

امام سجاد (ع) در پاسخ فرمود:

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» [۱۲]

«هیچ مصیبتی در زمین و یا در جان‌های شما به شما نمی‌رسد، مگر پیش از آن که ایجادش کنیم، در کتابی (لوح محفوظ) ثبت است؛ و بی‌گمان، این کار بر خدا آسان است.» [۱۳]

اینان همان گروهی هستند که نه با چیزی که به دست می‌آورند، خوشحال می‌شوند و نه با آنچه از دست می‌دهند، محزون می‌شوند. دائماً در محضر خداوند هستند و خود را فانی در او می‌یابند و وجودشان را گناهی در مقابل ذات اقدس الهی می‌دانند؛ وجود دارند تا خواسته خدا در زمین محقق شود و جلوه‌ای از او در خلق باشند.

اما آل سفیان، گویی فرصتی یافته بودند و دُم‌های کینه‌شان نسبت به علی، امیرالمؤمنین (ع)، باز شده بود و به هر طریقی خاندان نبوت را آزار می‌دادند.

نقل شده است در مجلس یزید، لعنت‌الله‌علیه، زنان گرد حضرت زینب (س) بودند که مردی از شامیان برخاست و گفت: «اسیران آنها بر ما حلال هستند.»

علی بن الحسین (ع) فرمود:

«دروغ‌گفتی و بی‌شرمی کردی. این برای تو حلال نیست، مگر آن که از دین ما خارج شوی و دینی غیر از دین ما بیاوری.»

یزید مدتی سر به زیر انداخت و سپس به آن شامی گفت: «بنشین.» [۱۴]

امام سجاد (ع) در ابتدای ورود به مجلس یزید، با معرفی خود و نسب شریفش «أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مَنِ...»؛ من فرزند مکه و منا هستم، من فرزند زمزم و صفا هستم... [۱۵] و با این معرفی و تکیه بر نص، عقولی که در کربلا عطشان از شناخت حسین علیه‌السلام بودند را سیراب کرد؛ او نشان داد که منبع اصلی این چشمه و معرفت بشر، خاندان او هستند.

رنج و مصائب کربلا، پیوند عمیقی خورد با حقیقت بزرگ رسوایی یزید و پیروانش. و این در امتداد تاریخ ادامه یافت با رسوایی تمام یزیدیان زمانه که در کویر جهل و بی‌هویتی خویش دست‌وپا می‌زنند و گمان می‌کنند حقیقت حسین تمام‌شدنی است.

علی بن حسین، وارث حسین، این اسیر به ظاهر تشنه، این امام



تاریخ ۲۵ محرم، در سن ۵۷ یا ۵۸ سالگی، به فیض شهادت نائل آمدند. [۱۹]

منابع:

- [۱] شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۵۰، چاپ عربی.
- [۲] صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۶۸.
- [۳] دکتر علاء سالم، یوم الحسین، ج ۲، ص ۷۹ تا ۸۱.
- [۴] دکتر علاء سالم، یوم الحسین، ج ۴، ص ۸۰.
- [۵] همان.
- [۶] کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۰۳.
- [۷] شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۱۵۰، چاپ عربی.
- [۸] احمد ترابی، امام سجاد: جمال نمایشگران، گروه تاریخ اسلام، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۹.
- [۹] دکتر علاء سالم، یوم الحسین، ج ۲، ص ۹۰.
- [۱۰] دکتر علاء سالم، یوم الحسین، ج ۲، ص ۸۹.
- [۱۱]  [۱۲] قرآن کریم، سوره حدید، آیه ۲۲.
- [۱۳] شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۰.
- [۱۴] ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۲.
- [۱۵] دکتر علاء سالم، یوم الحسین، ج ۲، فصل «رکب آل الرسول فی الشام»، ص ۲۱۳.
- [۱۶] قرآن کریم، سوره بقره، آیات ۳۰ تا ۳۴.
- [۱۷] طف، همان کربلاست.
- [۱۸] ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع، الطبقات الکبری، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۰ قمری/۱۹۹۰ میلادی، چاپ اول، ج ۵، ص ۲۴؛ ابن عبد ربّه الأندلسی، احمد بن محمد، العقد الفرید، محقق/مصحح: مفید محمد قمیحه، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۴ قمری، چاپ اول، ج ۷، ص ۱۴۰.
- [۱۹] دکتر علاء سالم، یوم الحسین، ج ۴، ص ۷۹، «دو امام شاهد بر طف».

معصوم، خود ساقی کوثر و وارث زمزم و صفاست.

امام با این گونه معرفی کردن خود، نشان دادند با وجودی که در کربلا از آب محروم شدند، اما سرچشمه زلال هدایت و حقیقت جاری همچنان در دستان اوست و دیگران تشنه کلمان واقعی تاریخ هستند.

داستان تکراری تاریخ...

این سیر تقابل و رویارویی نور و ظلمت، از نخستین انتخاب خداوند برای استخلاف آغاز شد [۱۶] و همواره در امتداد تاریخ، دو گروه عقل و جهل و پیروانشان، دو صف ممتد تاریخ بودند. اولین حاکم الهی، آدم علیه السلام، و مقابلش ابلیس لعنت الله علیه بود و صف سجده‌گزاران با پیامبرانی در تمام ادوار، مثل نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و آل محمد، همان ائمه و مهدیین علیهم السلام، ادامه یافت و مقابلش صف انکارکنندگان، مثل ابلیس و قابیل و فرعون و نمرود و جالوت و طاغوت و علمای بی عمل، همواره مقابل حجت‌های خدا ایستادند.

تاریخی که همیشه در حال تکرار است و کسی چه می‌داند امروز کجای تاریخ ایستاده‌ای؟ در صف تصدیق‌کنندگان حجت‌های الهی یا منکران وصیت رسول خدا (ص).

نتیجه‌گیری

راوی حماسه جاویدان کربلا، امام زین العابدین علیه السلام است؛ شخصیتی که با صبر جمیل، با دعا و خطمشی سیاسی دقیق، راه کربلا را نه در زمین، که در دل‌های تاریخ هموار کردند. ایشان شاهد طف [۱۷] بودند و راوی حماسه عاشورا. با دعا و مناجات و همچنین با تربیت غلامان بسیار، که با خریدن این بردگان و کنیزانی که در ساختار طبقاتی آن روزگار از کمترین حقوق انسانی برخوردار بودند، کلاسی بی نظیر از توحید، اخلاق، فقه و سیاست دایر کردند. ایشان این جویندگان معرفت را در حریم وحی رشد می‌دادند، جان تشنه‌شان را با معارف ناب سیراب می‌کردند و پس از اتمام دوره تربیت، با بخشش سرمایه‌ای برای آغاز زندگی، سند آزادی آنان را امضا می‌فرمودند.

[۱۸]

به این ترتیب، امام سجاد با صبر و سیاست و تربیت نفوس در دامن دعا و مناجات، راه پدر را ادامه داد تا در نهایت، در



بازخوانی مقاتل عاشورا

براساس بیانات سید احمد الحسن

روایت دکتر علاء سالم

بخش اول

به قلم نوردخت مهدوی



یادداشت نویسنده

گریه بر حسین بن علی (ع) و همه مصیبت‌هایی که در روز عاشورا بر ایشان و اهل بیت طاهر و یاران پاکش رفت، پیشینه‌ای دارد به وسعت گریه‌های سومریان بر دموزی؛ گریه‌های آدم و نوح و ابراهیم (ع)؛ و گریه‌های رسول الله (ص) و علی و فاطمه و حسن بن علی (ع)... گریه بر ذبیح عرش الهی؛ که اگر قربانی شدنش نبود، خلقتی در کار نبود؛ آری، ذبح حسین (ع) پیش شرط ظهور و وجود عوالم خلقت است؛ و ذبح شدن ایشان کفاره‌ای است بر ظلمت وجودی خلقت... [۱] و شاعر به درستی و چه زیبا می‌گوید که: «خیلی حسین زحمت ما را کشیده است».

و حسین (ع) خالصانه، متواضعانه و تسلیم، به سوی آنچه خدا برایش اراده کرده بود رفت و در مصیبت، بر همه وقایع تاریخ، از آغاز تا انجام، پیشی گرفت. حسینی که هر آنچه داشت در راه خدا تقدیم کرد؛ همه‌اش را (جان، مال، ناموس، فرزند، از شیرخواره و سه‌ساله تا جوان رعنا، و همه و همه را). این نوشتار دسته‌گلی است تقدیمی به وجود نازنین و پربرکت اباعبدالله الحسین (ع)، ذبیح الله، و فرزند پاکش، علی اکبر، ذبیح اسلام. [۲]

مقدمه

سده‌هاست که با مرثیه‌ها خو گرفته‌ایم و بر آنچه در مقاتل از مصیبت‌های حسین (ع) نوشته‌اند، گریسته‌ایم. جای شگفتی هم نیست؛ زیرا جدش، رسول خدا (ص)، محمد مصطفی (ص)، از پیش این حقیقت را بیان کرده بود: حرارتی نهفته در دل‌ها:

«إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا» [۳]
 «همانا برای شهادت حسین (ع)، حرارت و گرمایی در دل‌های مؤمنان است که هرگز سرد نمی‌شود.»

اما آیا هر آنچه در مقاتل نوشته‌اند، همان چیزی است که در روز عاشورا رخ داده است؟ آیا در آنچه گفته‌اند، تمام حقیقت نهفته است؟ آیا ممکن است برای گریاندن بیشتر مردم یا ... از مفاهیمی استفاده شده باشد که رنگ‌وبوی تحریف داشته باشد؟

دکتر علاء سالم می‌گوید:

«بنده عرض می‌کنم: رویدادهای واقعه‌ای با این حجم از

فداکاری و تأثیرگذاری، بی‌تردید در معرض تحریف و جعل قرار خواهد گرفت؛ درست مانند هر رویداد بزرگ انسانی دیگر. این تحریف ممکن است از سوی دشمن معاندی صورت گرفته باشد که تلاش می‌کند چهره قاتلان حسین (ع) را تطهیر کند، یا صحنه‌هایی از اهانت به او و یارانش را جعل کند؛ یا حتی از سوی دوستداران و پیروانی باشد که درصدد بوده‌اند هدفی معین را محقق سازند؛ مانند برانگیختن عواطف و احساسات.» [۴]

شنیدن حقیقت از زبان وصی و فرستاده امام مهدی (ع)، سید احمد الحسن، فرصتی برای بازاندیشی در آن چیزی است که سال‌ها از کشتار عاشورا شنیده و خوانده‌ایم؛ حقایقی که دکتر علاء سالم در گفت‌وگوی خصوصی خود با ایشان بازگو کرده و امروز شایسته است من و شما نیز آن را به گوش دیگران برسانیم.

از این‌رو، بر آن شدم که با لطف الهی، مطالب مطرح‌شده در جلد دوم کتاب روز حسین (ع) - که خود مقتلی بر مصائب اباعبدالله الحسین (ع) است - را، درباره آن دسته از وقایع عاشورا که روایت مشهور از آن‌ها بازتاب‌دهنده تمام حقیقت نیست، در این نوشتار چندبخشی گرد آورم.

آنچه در بخش اول این مقاله به آن پاسخ داده خواهد شد: آیا تمام آنچه از نبرد عاشورا در مقاتل و ذهن ما شکل گرفته، با واقعیت تاریخی آن یکسان است؟

آیا می‌توان ماهیت این نبرد را صرفاً مجموعه‌ای از مبارزات فردی دانست، یا باید آن را درگیری مستقیم میان دو سپاه در نظر گرفت؟

مسئله تقدم و تأخر در شهادت یاران امام حسین (ع) و بنی‌هاشم چگونه باید فهمیده شود و تا چه اندازه با تصویر رایج در منابع هماهنگ است؟

پیوستن حربن یزید ریاحی را باید یک تحول ناگهانی دانست یا فرایندی تدریجی و درونی؟

همچنین مدت‌زمان نبرد عاشورا با وجود اختلاف چشمگیر میان دو سپاه چگونه قابل توضیح است؟

و در نهایت، اعداد منسوب به کشته‌شدگان سپاه دشمن به دست یاران امام حسین (ع) تا چه اندازه دقیق و قابل اعتماد هستند؟



سَلَامُ الْعَارِفِ بِخُصُوتِكَ الْمَخْلُصِ فِي وَلَائِكَ الْمُتَقَرِّبِ إِلَى اللَّهِ بِمُحِبَّتِكَ الْبَرِيِّ، مِنْ أَغْدَانِكَ.

عاشورا، درگیری دو سپاه یا نبرد انفرادی؟

در بسیاری از منابع تاریخی و مقاتل، نبرد عاشورا به صورت مجموعه‌ای از مبارزات تن به تن و پیاپی به تصویر کشیده شده است؛ به گونه‌ای که یاران امام حسین (ع)، سپس اهل بیت ایشان، یکی پس از دیگری به میدان رفته و به شهادت رسیده‌اند. اما بنا بر توضیحات سید احمد الحسن، این تصویر با واقعیت نبرد عاشورا مطابقت کامل ندارد. به گفته ایشان، اگرچه پیش از آغاز درگیری، همانند دیگر جنگ‌های آن دوران، مبارزات انفرادی محدودی رخ داده است، اما اصل نبرد عاشورا، درگیری مستقیم میان دو سپاه بوده، نه مجموعه‌ای از نبردهای فردی. [۵] بر این اساس، ترتیب ورود افراد به میدان و تقدم و تأخر شهادت‌ها که در برخی مقاتل با جزئیات نقل شده است، لزوماً بازتاب دقیق ترتیب وقایع نیست. برخی منابع تاریخی نیز به وقوع حمله همگانی در آغاز نبرد اشاره کرده‌اند؛ چنان‌که ابن اعثم گزارش می‌کند دو سپاه به یکدیگر یورش بردند و در همان حمله نخست، بیش از پنجاه نفر از یاران امام حسین (ع) به شهادت رسیدند. [۶] اما این که چرا این تصور رایج شکل گرفته و تا به امروز نیز همین تصویر سینه به سینه نقل شده است، خود دلایلی دارد که از خواننده محترم خواستارم به جلد دوم کتاب روز حسین (ع) مراجعه و دلایل را مطالعه کند. [۷]

نکته: این حقیقت که نبرد عاشورا درگیری و برخوردی میان دو سپاه بود، تأثیر بسزایی در اصلاح تصویر کلیشه‌ای و رایج در اذهان از واقعه کربلا خواهد داشت، اما این مسئله مانع از آن نمی‌شود که این نبرد شامل برخی مبارزات انفرادی نیز بوده باشد، چه در ابتدای نبرد و چه گاهی در طول آن. [۸]

سید احمد الحسن می‌فرماید:

«... اما این که این نبرد یک درگیری میان دو سپاه بوده، به این معنا نیست که هیچ‌گونه مبارزه فردی در طول نبرد وجود نداشته است، اما این مبارزات به آن شکلی که در برخی مقاتل به تصویر کشیده شده است نبوده‌اند. توصیفات در مقاتل بسیار اغراق آمیز هستند؛ گویی دو سپاه در برابر رینگ مبارزه نشسته‌اند و یاران حسین (ع) به صورت انفرادی وارد میدان می‌شوند؛ و این صحیح نیست.» [۹]

بنابراین، مبارزات انفرادی یا تن به تنی نیز در روز عاشورا

صورت گرفته است، [۱۰] اما این تصویر که همه مبارزه آن روز انفرادی بوده است، تصور نادرستی است که به آن پرداخته شد.

چند پرسش و پاسخ:

سؤال ۱: آیا در نبرد روز عاشورا میان یاران امام حسین (ع) و بنی‌هاشم، ترتیب و تقدم و تأخر در شهادت وجود داشته است؟

پاسخ: نبرد روز عاشورا درگیری مستقیم میان دو سپاه بوده و همین مسئله تصور رایج تقدم و تأخر در شهادت یاران و بنی‌هاشم را از بین می‌برد. به این معنا که نه می‌توان گفت همه انصار امام حسین (ع) پیش از بنی‌هاشم به شهادت رسیده‌اند و نه می‌توان میان آنان ترتیب مشخص و مرحله به مرحله‌ای در مبارزه ترسیم کرد؛ آن گونه که در برخی نقل‌های نوشتاری و گفتاری رایج آمده است. [۱۱]

سؤال ۲: دلیل نفی این تقدم و تأخر در شهادت چیست؟

پاسخ: دلیل آن این است که همه یاران امام حسین (ع)، شامل اهل بیت و اصحاب، به صورت هم‌زمان در میدان نبرد و در دفاع از امام حسین (ع) حضور داشته و درگیر جنگ بوده‌اند. [۱۲]

سؤال ۳: آیا در این میان، وجود امام حسین (ع) تا پایان نبرد تأیید شده است؟

پاسخ: بله، این نکته که امام حسین (ع) تا آخرین لحظات نبرد باقی ماند، از نظر تاریخی تأیید شده است. [۱۳]

پیوستن حربن یزید ریاحی

دکتر علاء سالم، هنگامی که به این مبحث می‌رسد، تصور سنتی و رایج درباره نحوه پیوستن حر را منطبق با تمام واقعیت نمی‌داند و آنچه را سید احمد الحسن در این باره بیان کرده است، برای مخاطب خود بازگو می‌کند.

پیوستن حر به امام حسین (ع) نه یک تحول ناگهانی، بلکه نتیجه یک فرایند تدریجی و کشمکش درونی بوده است. حر که از فرماندهان سپاه اموی بود، نه از وابستگان عقیدتی امویان به شمار می‌رفت و نه چهره‌ای شناخته شده در وفاداری به اهل بیت (ع) داشت، اما در عین حال به عنوان



و دگرگونی حر، به این معناست که حر اساساً از ابتدا پیرو بنی امیه نبود، بلکه - همان گونه که گفتیم - دغدغه اش تنها زندگی و حفظ موقعیت شغلی بود. و سرانجام در روز عاشورا تصمیم نهایی خود را گرفت و به حسین (ع) پیوست. پس این موضوع، آن گونه که عده ای می پندارند که گویی دگرگونی و انقلابی باشد که به طور ناگهانی و در لحظه اتفاق افتاد نیست.» [۱۶]

زمان نبرد

نبرد روز عاشورا از صبح روز دهم محرم آغاز شد و تا بعد از ظهر همان روز ادامه یافت، یعنی حدود چند ساعت یا نصف روز به طول انجامید. در نگاه اولیه ممکن است این مدت زمان با توجه به اختلاف زیاد میان سپاه اموی و سپاه امام حسین (ع) غیرعادی به نظر برسد، اما همه این زمان صرف درگیری مستقیم نبوده است.

در توضیح این مدت، دکتر علاء سالم، چند نکته را بیان می کند:

نخست این که بخشی از روز عاشورا به آماده سازی سپاه ها، خطبه ها، اتمام حجت و سپس مبارزات فردی اختصاص داشت و درگیری فراگیر در ادامه رخ داد. دوم این که همه افراد سپاه اموی به طور مستقیم در جنگ شرکت نداشتند و بخشی از نیروها وظایف پشتیبانی و محاصره را بر عهده داشتند. سوم این که شدت نبرد در تمام مدت یکسان نبود و در برخی لحظات، مانند وقت نماز یا زمانی که امام حسین (ع) زخمی و ناتوان بود، شدت درگیری کاهش یافت. در نهایت، شجاعت و پایداری امام حسین (ع) و یاران ایشان عامل مهمی در استمرار و طولانی شدن نبرد بوده است. [۱۷] و در ادامه می افزاید:

«از سید احمد الحسن درباره درستی مدت زمان (از صبح تا بعد از نماز ظهر) و همچنین دلایل طولانی شدن زمان نبرد با وجود اندک بودن یاران و زیاد بودن دشمن پرسیدم. ایشان پاسخ داد:

«هیچ اشکالی در این مدت زمان وجود ندارد و نبرد پس از آن که حسین (ع) و یارانش نماز ظهر و عصر را خواندند به پایان رسید، بنا به دلایل متعدد:

- از جمله: هدف اولیه عمر بن سعد و حتی سپاهش، اسارت

فردی در ساختار نظامی حکومت فعالیت می کرد. او در آغاز مأموریتش برای جلوگیری از حرکت کاروان امام، در موقعیتی قرار گرفت که به تدریج او را وارد یک انتخاب سرنوشت ساز کرد. حر در مسیر مواجهه با امام حسین (ع) و رفتارهای ایشان، از جمله رحمت و کرامت نسبت به سپاه دشمن و سیراب کردن آنان، با تصویری کاملاً متفاوت از آنچه حکومت اموی القا می کرد روبه رو شد. در کنار این مواجهه، او صدایی غیبی مبنی بر بشارت بهشت شنید و همین امر زمینه آغاز تردید و سپس کشمکش شدید درونی او را فراهم کرد. این تضاد میان دو جبهه، ذهن و قلب او را درگیر کرد و او را میان دو مسیر کاملاً متضاد قرار داد. [۱۴]

دکتر علاء سالم وضعیت روحی حر در روز عاشورا را نتیجه همین تعارض درونی می داند؛ جایی که او خود را میان دو انتخاب می دید: از یک سو حقانیت و پاکی امام حسین (ع) و از سوی دیگر سپاه اموی و فضای خشونت و کشتار. این فشار روحی، به لرزش و تردید او انجامید و سرانجام او را به سمت انتخابی آگاهانه و قاطع سوق داد. در نهایت، او با علم به این که این انتخاب به شهادتش خواهد انجامید، راه پیوستن به امام حسین (ع) را برگزید و بدین ترتیب حسن عاقبت برای او رقم خورد. [۱۵]

سید احمد الحسن، در توصیف حال حر، چنین فرموده است:

«به طور خلاصه: پیش از آن که حربن یزید ریاحی به امام حسین (ع) هدایت شود، فرماندهی در سپاه اموی بود و حال و وضعش مانند هر فرمانده نظامی امروزی بود که در پی اجرای دستورات حکومت خویش است. تمام هدف حر در زندگی، صرفاً زندگی کردن و حفظ موقعیت شغلی اش بود، نه چیز بیشتری. و در نتیجه، پیروی او از فرمان های حکومت و حرکت برای سد راه امام حسین (ع) - و سپس در ادامه، پیوستن به سپاهی که برای جنگ با او در کربلا آمده بود - از روی محبت یا اعتقاد به یزید نبود. این واقعیت زندگی او بود تا آن که با امام حسین (ع) دیدار کرد؛ و وقتی او را دید، موازین و معیارهای حربن یزید دگرگون شد و تحت تأثیر شخصیت امام قرار گرفت و شروع به مقایسه بنی امیه با حسین (ع) نمود، و این قضیه از همان لحظه دیدار تا روز دهم محرم در فکر و مخیله او جولان می داد. این انقلاب



همواره از جمله پرسش‌ها و محل اشکال بوده و هست. ایشان پاسخ داد:

«به طور قطع، اصحاب حسین (ع) مؤمن، دارای اعتقادی راسخ، شجاع و جان‌برکف بودند. آن‌ها می‌دانستند که رویارویی‌شان با سپاهی انبوه و پرشمار به معنای مرگ حتمی است؛ به‌ویژه با توجه به این‌که برخی از افراد این سپاه، از ناصبیان شامی بودند که به علی بن ابی طالب (ع) ناسزا می‌گفتند و سب علی (ع) را، به دستور معاویه و یزید (لعنت خدا بر آن‌ها)، از منبرهایشان می‌شنیدند. بنابراین اشکالی ندارد - که البته همین‌طور هم بود - هرکدام از آن‌ها در هنگام نبرد، تعداد زیادی از آنان را با شمشیر یا سلاح خود زخمی یا تلف کند، پیش از آن‌که بتوانند او را به قتل برسانند یا مهارش کنند. از این‌رو، صحیح آن است که آن‌ها تعداد زیادی از افراد سپاه یزید را مجروح کردند؛ و بی‌تردید برخی از ایشان در میدان جنگ مردند و برخی دیگر نیز بعداً در اثر جراحات وارده جان سپردند و عده‌ای نیز از جراحات بهبود یافتند. اما اعداد گفته شده برای کشته شدگان و این‌که این تعداد، در [همان] میدان جنگ کشته شدند، دچار اغراق است؛ و شاید دلیل آن، همان نکته‌ای باشد که پیش‌تر ذکر کردم؛ این‌که اصحاب حسین (ع)، واقعاً تعداد زیادی از سپاه یزید را مجروح کردند و به آن‌ها آسیب رساندند.» [۲۱]

سخن آخر

در پایان باید تأکید کرد که بازخوانی حمام خون عاشورا از زاویه بررسی منابع و تحلیل گزارش‌ها، نه به معنای کاستن از عظمت این حادثه، بلکه تلاشی برای نزدیک‌تر شدن به فهم دقیق‌تر ابعاد آن است. آنچه در بخش اول این نوشتار مطرح شد، نشان می‌دهد برخی از تصاویری که در ذهن ما از عاشورا شکل گرفته، نیازمند بازنگری و تأمل دوباره است. در همین چارچوب، پرسش از ماهیت نبرد، چگونگی روایت شهادت‌ها، شخصیت‌هایی چون حربن یزید ریاحی، و نیز گزارش‌های مربوط به زمان نبرد و آمار کشته‌ها، همگی دریچه‌هایی برای فهم عمیق‌تر این کشتارند؛ نه برای تقلیل آن، بلکه برای نزدیک شدن به حقیقتی که در لایه‌های مختلف روایت‌ها قرار گرفته است. اگر خدا بخواهد، ادامه دارد...

حسین (ع) و وادار کردنش به بیعت با یزید بود، نه کشتن او، همان‌طور که قبلاً برای توضیح دادم؛ و به همین دلیل بسیاری از آن‌ها تا پایان نبرد از کشتن او اجتناب کردند. - همچنین، یاران حسین (ع) دارای عقیده بودند و جان‌فشانی می‌کردند.

- و نیز مشیت خداوند سبحان بر این بود که حسین (ع) زندگی خود را به این شکل پایان دهد؛ گرسنه و تشنه، درحالی‌که پروردگارش را یاد می‌کرد و شکرگزارش بود. او زندگی خود را با نماز پیش از شهادتش به پایان رساند.» [۱۸]

بررسی اعداد منسوب به کشته شدگان سپاه دشمن به دست یاران امام حسین (ع)

در منابع تاریخی که به تعداد کشته‌ها و زخمی‌های سپاه ابن‌سعد پرداخته‌اند، گزارش‌های فراوانی وجود دارد، اما هیچ‌کدام به صورت قطعی، دقیق و منطقی عدد مشخصی از کشته‌ها و زخمی‌ها ارائه نمی‌دهند. آنچه در این منابع آمده، بیشتر ذکر تعداد افرادی است که برخی از یاران امام حسین (ع) آن‌ها را کشته‌اند. حتی با جمع کردن این گزارش‌ها نیز نمی‌توان به عددی دقیق و قطعی رسید و تنها می‌توان برآوردی تقریبی ارائه داد؛ زیرا درباره برخی از یاران امام حسین (ع) تنها به صورت کلی گفته شده که افراد زیادی را کشته‌اند، بدون این‌که عدد مشخصی بیان شود. برای نمونه، در مورد عباس بن علی (ع) نیز آمده است که او افراد زیادی را به قتل رسانده است. [۱۹]

نکته قطعی این است که یاران امام حسین (ع)، اعم از اهل بیت و اصحاب، خسارات و تلفات سنگینی به سپاه ابن‌سعد وارد کردند، صرف‌نظر از تعداد دقیق آن. این امر یکی از دلایلی دانسته شده که برخی راویان و مورخان را به سمت اغراق در ارائه اعداد و آمار کشته‌ها سوق داده است. [۲۰]

دکتر علاء سالم می‌نویسد:

از سید احمد الحسن سؤال کردم و پرسیدم: اعداد و ارقامی درباره کشته شدگان به دست برخی از یاران امام حسین (ع) - چه اصحاب و چه اهل بیت ایشان - ذکر شده است؛ مثل کشته شدن ۱۲۰ نفر به دست زُهیر، یا ۲۰۰ نفر به دست علی اکبر (ع)، و نیز اعداد دیگری که درباره دیگر یاران گفته شده است. آیا این اعداد قابل قبول‌اند؟ بی‌تردید، مسئله شمار کشته شدگان



منابع:

[۱] ر.ک: دکتر علاء سالم، مقدمه‌ای بر روز حسین (ع)، چون او ذبیح‌الله است، ص ۴۷، انتشارات انصار امام مهدی (ع)، چاپ اول.



[۲] ر.ک: سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۴، پاسخ به پرسش ۱۲۳، انتشارات انصار امام مهدی (ع)؛ دکتر علاء سالم، مقدمه‌ای بر روز حسین (ع)، ذبیح خدا و ذبیح اسلام، ص ۴۷ و ۴۸، انتشارات انصار امام مهدی (ع)، چاپ اول.



[۳] محدث نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸، مؤسسه آل‌البیت (ع)، قم.
 [۴] دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، روایت شهادت امام حسین (ع)، انتشارات انصار امام مهدی (ع).



[۵] سید احمد الحسن در این باره بیان می‌کند:

«سپاه‌ها در نبردهای آن زمان، دو شیوه برای جنگیدن داشتند: یا فرماندهان دو سپاه، پیش از درگیری اصلی دو ارتش، با یکدیگر به مبارزه تن‌به‌تن می‌پرداختند؛ و دلیل این کار آن بود که امید داشتند اگر فرمانده یا فرماندهان سپاه مقابل کشته شوند، روحیه آن ارتش درهم بشکند و نبرد با کمترین تلفات به پایان برسد. اما این شیوه در کربلا رخ نداد؛ زیرا فرماندهان سپاه یزید ترسو بودند و از چنان سطحی از شجاعت و بزرگ‌منشی برخوردار نبودند. آنها به خوبی می‌دانستند که سپاهشان از نظر تعداد، برتری قاطع دارد و قطعاً می‌توانند جنگ را به سود خود تمام کنند؛ پس چرا باید خود را به خطر بیندازند؟

اما شیوه دوم: این بود که دو سپاه به‌طور مستقیم با یکدیگر حمله کنند و نبرد آغاز شود؛ و آنچه در کربلا رخ داد، همین شیوه بود ...

روایات مقتل‌ها، صحنه نبرد را به گونه‌ای به تصویر می‌کشند که گویا صرفاً نبردهای تن‌به‌تن و مبارزات فردی بوده است، درحالی‌که این درست نیست.» از گفت‌وگوی خصوصی میان دکتر علاء سالم و ایشان، روز حسین (ع)، ج ۲، عاشورا، درگیری دو

سپاه یا نبرد انفرادی؟



[۶] ابن‌اعثم گفته است: «پس آنان به یکدیگر حمله کردند و ساعتی از روز را در قالب یک یورش با یکدیگر جنگیدند تا این‌که از یاران حسین پنجاه و اندی نفر به شهادت رسید؛ رحمت خدا بر آنان باد.» ابن‌اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۱.

[۷] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، عاشورا، درگیری دو سپاه یا نبرد انفرادی؟

[۸] همان، مبحث تصویری واقعی‌تر از عاشورا

[۹] همان

[۱۰] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، مبارزات انفرادی.

[۱۱] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۴۶ و ۴۷.

[۱۲] همان، ص ۴۷

[۱۳] همان

[۱۴] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، پیوستن حر ریاحی، ص ۳۵-۳۹.

[۱۵] همان

[۱۶] همان، ص ۳۹

[۱۷] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، نبرد چقدر طول کشید؟

[۱۸] همان، ص ۵۲

[۱۹] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، تلفات سپاه اموی، ص ۶۰ و ۶۱.



[۲۰] همان، ص ۶۱ و ۶۲

[۲۱] همان، ص ۶۲



بازخوانی مقاتل عاشورا

براساس بیانات سید احمد الحسن

روایت دکتر علاء سالم

بخش دوم



به قلم نوردخت مهدوی



چارچوب این تحلیل، قابل جمع نیست. بنابراین با توجه به این مسئله، براساس تحلیل ارائه شده در این پژوهش، حضور امام (ع) در میدان و مشارکت ایشان در جریان درگیری قابل فهم و قابل انتظار است. [۳]

از همین منظر، گزارش‌هایی که از دخالت مستقیم امام (ع) در دفاع از یارانش و به قتل رساندن برخی از قاتلان آنان حکایت دارد، قابل فهم‌تر می‌شود. از جمله در ماجرای قاسم بن حسن (ع)، نقل شده است که امام حسین (ع) پس از شنیدن فریاد استغاثه او، به سرعت خود را به میدان رساند، قاتلش را با ضربت شمشیر از پا درآورد، سپس بر بالین قاسم حاضر شد، قاتلان او را نفرین کرد و اهل بیت خود را به صبر و پایداری فراخواند.

«به خدا سوگند، برای عمومیت سخت است که او را بخوانی و پاسخت را ندهد، یا پاسخ دهد اما سودی برای نداشته باشد. صدایی که - به خدا سوگند - یاورانش اندک و دشمنانش بسیارند.» [۴]

«شکیبایی پیشه کنید، ای پسرعموهایم! صبوری کنید، ای اهل بیت! که پس از این روز، هرگز خواری نخواهید دید.» [۵]

دکتر علاء سالم می‌نویسد:

«یورش ناگهانی مستقیم امام حسین (ع) به قاتل برادرزاده‌اش و کشتن او، به وضوح نشان می‌دهد که امام (ع) در میدان نبرد حضور داشت؛ زیرا منطقی نیست که قاتل قاسم او را به شهادت برساند و همچنان در میدان باقی بماند تا صدای قاسم به عمویش برسد، و سپس امام سوار بر اسبش شود و نزد او برود و قاتل را ببیند که منتظر اوست و او را به قتل برساند! این برداشت دور از واقعیت است.» [۶]

حضور امام حسین (ع) بر بالین یاران

در برخی گزارش‌های مقاتل و منابع تاریخی، از جمله «الإرشاد»، «تاریخ طبری»، «مقتل خوارزمی» و «بحار الأنوار»، نقل‌هایی درباره حضور امام حسین (ع) بر بالین برخی یاران در لحظات احتضار یا پس از شهادت آمده است. [۷]

در حقیقت، با توجه به اینکه سپاه ابن سعد به صورت حمله و عقب‌نشینی می‌جنگید، هرگاه گردوغبار نبرد فرو می‌نشست و شرایط میدان اجازه می‌داد، امام حسین (ع)

در بخش نخست این نوشتار، با تکیه بر جلد دوم کتاب «روز حسین (ع)» اثر دکتر علاء سالم، تلاش شد با نگاهی دوباره به گزارش‌های مشهور مقاتل، تصویری دقیق‌تر از واقعه عاشورا ارائه شود. در آن بررسی، مسائلی همچون ماهیت نبرد، ترتیب شهادت یاران، پیوستن حر بن یزید ریاحی، مدت زمان درگیری و آمار کشته‌های سپاه دشمن مورد بازخوانی قرار گرفت و نشان داده شد که میان برخی نقل‌های رایج و آنچه از تحلیل منابع و بیانات سید احمد الحسن به دست می‌آید، تفاوت‌هایی وجود دارد. [۱]

اکنون در امتداد همان مسیر، پرسش‌هایی تازه پیش روی ما قرار می‌گیرد؛ پرسش‌هایی که ما را به ژرفای کمتر دیده شده این واقعه رهنمون می‌سازد: نقش امام حسین (ع) در متن درگیری چگونه فهمیده می‌شود؟ جایگاه علی‌اکبر (ع) در ساختار واقعی نبرد چه معنایی دارد؟ و در نهایت، روایت‌های مربوط به وداع‌ها، خیمه‌گاه شهدا و برخی گزارش‌های احساسی پیرامون علی‌اکبر (ع) و حضرت سکینه (س) تا چه میزان با حقیقت میدان عاشورا سازگارند؟

نقش امام حسین (ع) در متن نبرد عاشورا

بسیاری از مقاتل و منابع تاریخی، از جمله الإرشاد شیخ مفید، تاریخ طبری، اللهوف سید بن طاووس، الفتوح ابن اعثم و مقتل الحسین خوارزمی، وقایع عاشورا را با ترتیب شهادت اصحاب، سپس بنی‌هاشم و در پایان خروج امام حسین (ع) گزارش کرده‌اند؛ از همین رو، این تصویر در میان مخاطبان شکل گرفته است که امام (ع) پس از شهادت یاران و اهل بیت خود وارد میدان نبرد شده است. [۲]

اما آیا می‌توان پذیرفت که ایشان (ع) تا پایان شهادت یاران و اهل بیت خود، تنها نظاره‌گر میدان بوده‌اند و سپس برای نبرد وارد شده‌اند؟ با درک این حقیقت که عاشورا صحنه رویارویی هم‌زمان دو سپاه بود، این تصویر رایج نیز نیازمند بازنگری است؛ چراکه مقتضای چنین نبردی، حضور هم‌زمان امام حسین (ع)، اهل بیت و یاران ایشان در دفاع و پیکار با دشمن است. و این تصور که امام حسین (ع) تا پایان شهادت یاران وارد میدان نشده‌اند، بر پایه تصویری از نبردهای فردی شکل گرفته است که با ماهیت نبرد، در



شده‌اند، درحالی‌که عاشورا رویارویی مستقیم دو سپاه بوده است.

دکتر علاء سالم در پاسخ می‌گوید:

«براساس درک صحیحی که از نبرد ارائه شد، نمی‌توان زمان‌بندی بسیاری یا اغلب صحنه‌های وداع و اجازه‌گرفتن‌هایی را که نقل شده‌اند پذیرفت؛ چراکه این صحنه‌ها با روایت سنتی از واقعه کربلا، به آن صورتی که بیشتر مورخان آن را به‌صورت مبارزاتی فردی به تصویر کشیده‌اند، همخوانی دارد؛ به این شکل که یاران امام حسین (ع) یکی پس از دیگری به میدان رفتند و پس از اتمام آنان، فرزندان ابوطالب نیز به‌صورت فردی و پشت‌سرهم به میدان رفتند تا سرانجام نوبت به امام حسین (ع) رسید؛ درحالی‌که پیش‌تر دانستیم این روایات و ترتیب تاریخی درست نیست. از این‌رو، اگر بخواهیم آن روایات - یا دست‌کم برخی از آن‌ها را - توجیه کنیم، باید بگوییم که در صورت صحت، بیشتر آن وداع‌های گفته‌شده می‌بایست پیش از آغاز درگیری و رویارویی رخ داده باشند؛ مثلاً هنگام آماده‌سازی سپاه توسط امام.» [۱۱]

انتقال پیکر شهدا به خیمه‌گاه مخصوص

در برخی منابع تاریخی و مقاتل، ازجمله الإرشاد شیخ مفید، اللهوف سیدبن طاووس، تاریخ طبری، الفتوح ابن اعثم و مقتل خوارزمی، گزارش‌هایی پراکنده درباره انتقال پیکر برخی از شهدا به سمت خیمه‌گاه یا محل ویژه استقرار اهل بیت امام حسین (ع) پس از شهادت آنان دیده می‌شود. درباره این مبحث، سید احمد الحسن این گزارش‌ها را نپذیرفته و تصریح کرده‌اند: «صحیح نیست.» [۱۲]

همچنین درباره فرمایش مشهور امام حسین (ع) مبنی بر باوفاترین بودن یارانش [۱۳]، ایشان توضیح می‌دهند که این عبارت ناظر به همه انسان‌ها در تمام زمان‌ها نیست، بلکه مربوط به بهترین‌های زمان خودشان است.

«قطعاً مقصود امام حسین (ع) اطلاق و کلی بودن نیست، به این معنا که همه افراد در تمام زمان‌های گذشته و حال و آینده را شامل شود؛ زیرا این ادعا با مثال‌های بسیاری نقض می‌شود؛ و دست‌کم در زمان رسول خدا - برای نمونه - علی و حسن و حسین و فاطمه و سلمان فارسی و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری، قطعاً از برخی یاران امام حسین (ع)

با برخی یاران بر زمین افتاده همراهی و از آنان دلجویی می‌کرد. با این حال، ضرورتاً چنین نبود که این سخنان حتماً با حضور بر بالین شهید انجام شده باشد؛ بلکه ممکن بود امام (ع) از همان موضع خود این سخنان را بیان کرده باشد. [۸]

دکتر علاء سالم می‌گوید:

«به‌طور کلی، از سید احمد الحسن درباره سوگواری امام حسین (ع) برای برخی از یاران و اهل بیتش، به شکلی که تاریخ‌نگاران نقل کرده‌اند - یعنی رفتن امام به‌سوی شهید و ایستادن بر بالین او و ... و مانند آن - پرسیدم؛ این‌که آیا می‌توان از نظر عقلانی، تحقق چنین چیزی را در شرایط یک نبرد و درگیری و جنگی جان‌فرسا پذیرفت؟ ایشان (ع) پاسخ داد:

«اشکالی در درستی برخی از آن‌ها نیست، حتی اگر به‌صورت جزئی باشد، مثلاً امام حسین (ع) در همان جایگاه خود، برای یکی از شهدا با کلماتی سوگواری می‌کند، و سپس به این واقعه چنین افزوده می‌شود [از سوی راوی یا تاریخ‌نگار] که گویا نزد او رفته است و ... و مسئله درگیری میان دو سپاه، مانع از وجود برخی فرصت‌ها و اوقات برای سوگواری برای شهدا نمی‌شود.» [۹]

لحظه وداع

گزارش‌های وداع یاران و بنی‌هاشم در لحظه ورود به میدان نبرد، عمدتاً در منابعی مانند الإرشاد شیخ مفید، اللهوف سیدبن طاووس، تاریخ طبری (نقل ابومخنف)، الفتوح ابن اعثم و مقتل خوارزمی دیده می‌شود. در این نقل‌ها، صحنه‌هایی از مراجعه یاران به امام حسین (ع)، اجازه گرفتن برای رفتن به میدان، وداع با امام و گاه سخنان کوتاه میان امام و فرد عازم نبرد ذکر شده است؛ و این الگو هم درباره برخی از اصحاب و هم درباره برخی از بنی‌هاشم گزارش شده است، به این معنا که هر فرد پیش از رفتن به میدان، نزد امام (ع) می‌آمد، اجازه می‌گرفت و سپس به نبرد می‌رفت. [۱۰]

براساس تبیین سید احمد الحسن از ماهیت نبرد عاشورا، زمان‌بندی بسیاری از روایت‌های مربوط به وداع و اجازه گرفتن یاران امام حسین (ع) با تصویر رایج مقاتل سازگار نیست؛ زیرا این روایت‌ها بر مبنای نبردهای فردی نقل



در نبرد عاشورا که رویارویی دو سپاه بوده، اساساً تقدم و تأخر فردی در مبارزه معنا ندارد. بنابراین، پیشگامی علی اکبر (ع) به معنای حضور او در خط مقدم سپاه امام حسین (ع) است. همچنین این حضور، عظمت ایثار امام حسین (ع) را نشان می‌دهد که فرزند خود را در خط مقدم نبرد قرار می‌دهد؛ جایی که نزدیک‌ترین نقطه به میدان خطر و قتلگاه است.

روایت‌های رایج درباره علی اکبر (ع) و مسئله وداع
 براساس برخی نقل‌های مشهور در مقاتل، درباره علی اکبر (ع) گزارش‌هایی از وداع هنگام اعزام به میدان و گفت‌وگوهای احساسی نقل شده است؛ از جمله در «الإرشاد» شیخ مفید، «تاریخ طبری» (نقل ابومخنف)، «اللهوف» سید بن طاووس، «الفتوح» ابن اعثم و «مقتل الحسین» خوارزمی.

بر پایه تحلیل سید احمد الحسن، وداع و حضور علی اکبر (ع) باید پیش از آغاز درگیری اصلی دو سپاه فهمیده شود، نه در قالب نبردهای فردی پس از شهادت سایر یاران. برخی از آنچه درباره علی اکبر (ع) در منابع تاریخی نقل شده، نادرست است و گاهی به جای ستایش، نوعی بی‌احترامی است و حتی آزاردهنده. دکتر علاء سالم چنین می‌نگارد:

«از جمله این امور - برای نمونه - ماجرای آمدن علی اکبر به نزد پدرش، امام حسین (ع)، و شکایت از تشنگی و سنگینی زره، و نیز درخواست از ایشان (ع) برای گذاشتن زبانشان بر زبان اوست و ... باقی ماجرا.

سید احمد الحسن - درباره این حکایت - می‌فرماید: «ماجرای بازگشت علی بن حسین، درحالی که تشنه بود و نیز از تشنگی به امام حسین (ع) شکایت کرد و امام زبانش را در کام او گذاشت و او آن را مکید و ... این‌ها همه دروغ و سخنانی بی‌پایه و اساس است. علی بن حسین، بزرگ‌تر و برتر از آن است که از تشنگی شکایت کند؛ چه رسد به سخنانِ سخیف و بی‌ارزشی که پس از آن گفته شده است.

عباس بن علی (ع) با وجود شدت عطش و خستگی، وقتی به آب رسید، به محض آن که تشنگی حسین را به یاد آورد، از

برتر بودند، و ما یقین داریم علی و فاطمه (ع) از اهل بیت امام حسین (ع) در زمان ایشان برتر بودند. آنچه امام حسین (ع) قصد داشت بیان کند این است که آن‌ها بهترین‌های زمان خود بودند و قطعاً برخی از آنان از برخی صحابه نیز برتر بودند، و حتی برخی از یاران امام حسین (ع) از صحابه رسول خدا (ص) و از یاران امام علی (ع) نیز برتر بودند؛ و این افراد، بدون شک، از کسانی که امام حسین (ع) را یاری نکردند برتر هستند.» [۱۴]

علی اکبر (ع) در مقدمه سپاه

امام حسین (ع) در روز عاشورا جایگاهی محوری داشت و دفاع از ایشان معیار سنجش ایمان و قرب الهی محسوب می‌شد. در این چارچوب، جایگاه یاران نیز متناسب با سطح ایمان آنان در میدان شکل می‌گرفت. و علی اکبر (ع) نیز یکی از همین یاران است که در این نظام ارزشی جایگاه خود را دارد.

براساس تبیین سید احمد الحسن، علی اکبر (ع) از آغاز نبرد در صف مقدم سپاه امام حسین (ع) حضور داشته است. این حضور به معنای آن نیست که او پس از شهادت سایر بنی‌هاشم یا در مرحله‌ای پایانی وارد میدان شده باشد، بلکه به معنای حضور مستقیم در خط مقدم از آغاز درگیری است. [۱۵]

ایشان می‌فرمایند:

«اما در خصوص پیشتازی علی اکبر در برابر سپاه امام حسین هنگام نبرد، در این اشکالی نیست، زیرا او جوانی نیرومند و شجاع بود و اجدادش رسول خدا (ص) و علی بن ابی طالب (ع) بودند.

و درباره ترتیب یا تقدم و تأخر در خروج برای نبرد، در یک جنگ واقعی ترتیب یا این که چه کسی زودتر رفت یا چه کسی بعدتر رفت معنا ندارد...» [۱۶]

مفهوم «پیشگامی» علی اکبر (ع) با استناد به زیارتی که امام صادق (ع) به ابوحمره ثمالی تعلیم داده، روشن می‌شود؛ در آن زیارت از عبارت «پیشاپیش پدرت به میدان رفتی» استفاده شده است. این «پیشگامی» به معنای صرف خروج پیاپی و فردی به میدان، آن گونه که در تصویر رایج مقاتل آمده، نیست؛ و همچنین به معنای صرف جدا شدن از سایر یاران و رفتن به نبرد به صورت مرحله به مرحله نیز نیست.



«... کربلا پر است از حقایقی که ظرف تمام تاریخ را پر می‌کند و از آن سرریز می‌شود. کربلای حسین نیازی به چنین داستان‌سرایی‌ها ندارد؛ زیرا آنچه در آنجا رخ داد، حقیقتی است که این دنیا با هر آنچه در آن است ظرفیتش را ندارد.» [۱۹]

سخن آخر

در نهایت، بازخوانی مقاتل عاشورا نه به معنای نفی میراث تاریخی، بلکه به معنای بازاندیشی در شیوه فهم آن است؛ شیوه‌ای که می‌کوشد میان گزارش‌های تاریخی و ماهیت واقعی نبرد، نسبت دقیق‌تری برقرار کند. در این نگاه، عاشورا صرفاً مجموعه‌ای از روایت‌های پراکنده و صحنه‌های احساسی نیست، بلکه واقع‌های یکپارچه و منسجم است که در بستر یک رویارویی واقعی شکل گرفته است. از این منظر، آنچه اهمیت می‌یابد نه افزودن بر جزئیات روایت‌شده، بلکه نزدیک شدن به ساختار حقیقی میدان است؛ میدانی که در آن، ایمان، آگاهی و ایثار، در هم تنیده‌اند و هر جزء آن در نسبت با کل معنا پیدا می‌کند. ادامه دارد...

منابع:

[۱] ر.ک: نوردخت مهدوی، بازخوانی مقاتل عاشورا براساس بیانات سید احمد الحسن؛ روایت دکتر علاء سالم، قسمت اول:



[۲] مهم‌ترین منابع عبارت‌اند از:

شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، باب مقتل امام حسین (ع)، ص ۱۰۶-۱۱۳ (چاپ مؤسسه آل‌البیت).
 شیخ مفید ابتدا شهادت اصحاب را گزارش می‌کند، سپس بنی‌هاشم را، و پس از آن به خروج و شهادت امام حسین (ع) می‌پردازد.
 سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۶-۱۱۹ (چاپ‌های مختلف ممکن است اندکی تفاوت داشته باشد).
 ترتیب روایت: شهادت اصحاب، سپس بنی‌هاشم، و در پایان خروج امام حسین (ع).
 محمد بن جریر طبری، تاریخ الأمم والملوک (تاریخ طبری)، ج ۵، ص ۴۳۸-۴۵۶ (چاپ دارالتراث، بیروت).
 گزارش ابومخنف با همین ترتیب نقل شده است: اصحاب،

نوشیدن امتناع می‌کند؛ و علی بن حسین پدرش را می‌آزارد و از تشنگی به او شکایت می‌کند؟! آیا این پذیرفتنی است؟! به علاوه، این سخنان پوچ و بی‌معنا، مانند «زبان‌ش را مکید» و... سخنانی از این دست، جز یاوه‌گویی‌های افراد نادان و تهی مغز نیست.

آیا علی بن حسین همانی نیست که گفت: «باکی نداریم از این که مرگ بر ما فرود آید یا ما بر مرگ»، و حالا از تشنگی شکایت می‌کند و پدرش را می‌آزارد؟!

آیا علی بن حسین از جایگاه خود در دل امام حسین (ع) آگاه نیست؟ و نمی‌داند که اگر از تشنگی به پدرش شکایت کند، چقدر او رنج خواهد کشید؟!

چگونه ممکن است چنین کاری را آگاهانه انجام دهد؟! چنین نسبتی از او بسی به دور است! و اصلاً این سخنان، چه فایده‌ای برای او یا برای حسین (ع) یا برای دین خدا دارد؟! [۱۷]

طبق تبیین سید احمد الحسن، برخی از نقل‌های احساسی و جزئیات منسوب به علی اکبر (ع)، از اساس مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد و با تصویر ارائه‌شده از شخصیت و جایگاه او سازگار نیست. در واقع، نسبت دادن چنین رفتارهایی نه تنها فایده‌ای برای یاری دین خدا ندارد، بلکه با روح کلی حماسه عاشورا و جایگاه اهل بیت (ع) نیز همخوانی ندارد. همچنین، برخی از روایت‌های مربوط به علی اکبر (ع)، مانند بازگشت او در میانه نبرد برای وداع با مادر، یافتن او بیهوش بر زمین، یا روایت شنیدن صدای استغاثه او توسط امام حسین (ع) و سپس سردرگمی و حرکت امام به سمتی دیگر، و نیز ماجرای دخالت حضرت سکینه و گفتن این که «پدر، صدا از این طرف است نه از آن طرف»، از داستان‌های ساختگی و بافته‌شده برای تحریک احساسات و گریاندن مردم است. در حالی که علی اکبر (ع) در تمام این مدت زمان در صف مقدم سپاه و در قلب درگیری شدید با دشمن قرار داشته و در محاصره سپاه ابن سعد بوده است؛ بنابراین امکان وقوع چنین رفت‌وآمدها و وقفه‌هایی در میانه نبرد وجود نداشته است. در نتیجه، نسبت دادن چنین صحنه‌هایی به حضرت سکینه (س) و دیگر وقایع مشابه، با واقعیت نبرد عاشورا ناسازگار است و این روایت‌ها به جای بیان حقیقت، از عظمت واقعی کربلا می‌کاهند؛ در حالی که کربلا حقیقتی فراتر از این داستان‌پردازی‌هاست و اساساً نیازی به آن‌ها ندارد. [۱۸]



[۱۰] شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۹۸-۱۱۳ (چاپ مؤسسه آل البیت). در ضمن گزارش شهادت اصحاب و بنی هاشم، موارد متعددی از آمدن افراد نزد امام حسین (ع)، درخواست اجازه و گفت و گو پیش از رفتن به میدان نقل شده است. سید بن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۹۲-۱۱۲. گزارش های متعددی از وداع و اجازه گرفتن برخی از اصحاب و بنی هاشم پیش از نبرد آمده است.

محمد بن جریر طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۸-۴۵۵ (چاپ دارالتراث). در نقل های ابومخنف، بارها صحنه مراجعه رزمندگان به امام (ع) و اجازه گرفتن برای جنگ گزارش شده است.

ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۷-۱۲۳. وداع و سخنان پیش از نبرد درباره گروهی از اصحاب و بنی هاشم نقل شده است.

خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۰-۳۸. گزارش هایی از آمدن افراد نزد امام (ع)، اجازه گرفتن و رفتن به میدان در این بخش آمده است.

[۱۱] علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۷۲، انتشارات انصار امام مهدی (ع)، چاپ اول:



[۱۲] همان، ص ۷۳

[۱۳] امام حسین (ع): «اما بعد، من هیچ یارانی باوفا تر و بهتر از یاران خودم نمی شناسم، و نیز هیچ اهل بیتی نیکوکارتر و باوفا تر از اهل بیت خودم [نمی شناسم]. پس، خداوند به شما از طرف من، پاداش نیکو عطا فرماید.» تاریخ طبری، ۴/۳۱۷؛ مفید، الإرشاد، ۲/۹۱؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۷۴.

[۱۴] علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۷۳ و ۷۴، انتشارات انصار امام مهدی (ع)، چاپ اول.

[۱۵] ر.ک: همان، امام حسین (ع) و فرزندش اکبر، ص ۷۴-۷۷.

[۱۶] همان، ص ۸۷

[۱۷] همان، ص ۸۱ و ۸۲

[۱۸] ر.ک: علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۸۲ و ۸۳.

[۱۹] همان، ص ۸۳

بنی هاشم، سپس خروج امام حسین (ع).

ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۷-۱۲۵ (چاپ دارالأضواء).

ساختار روایت همان ترتیب مشهور را دنبال می کند.

خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۱-۳۷ و ادامه مقتل.

ابتدا شهادت یاران و اهل بیت را نقل می کند و سپس به نبرد و شهادت امام حسین (ع) می رسد.

علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۳-۵۶ (باب مقتل الحسین).

با گردآوری همین نقل های تاریخی، همان ترتیب را بازتاب داده است.

[۳] علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۶۸، انتشارات انصار امام مهدی (ع)، چاپ اول:



[۴] مراجعه کنید به: الإرشاد، مفید، ۲/۱۰۶-۱۰۸.

[۵] مراجعه کنید به: بحار الأنوار، مجلسی، ۴۵/۳۶.

[۶] علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۶۹، انتشارات انصار امام مهدی (ع)، چاپ اول:



[۷] مهم ترین منابع عبارت اند از:

- شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، باب مقتل الحسین (ع)، ص ۱۰۹-۱۱۳: در چند مورد از اصحاب و بنی هاشم (مثل حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه در نقل های تاریخی مرتبط) گزارش هایی از حضور امام (ع) پس از شهادت یا هنگام احتضار آمده است.

- ابن قولویه، کامل الزیارات، ابواب مربوط به زیارت امام حسین (ع) و ذکر مصائب، به ویژه روایات مربوط به وداع و حضور امام بر بالین برخی شهدا.

- طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۸ به بعد: نقل های ابومخنف شامل گزارش هایی از رسیدن امام به برخی شهدا و گفت و گوهایی کوتاه در میدان است.

- خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۴-۳۸: در مواردی از شهدا، حضور امام و سخن گفتن بر بالین آنان نقل شده است.

- علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۰-۶۰: مجلسی این گزارش های پراکنده را جمع کرده و تصویر پرنگ تری از حضور امام بر بالین شهدا ارائه داده است.

[۸] علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۷۰، انتشارات انصار امام مهدی (ع)، چاپ اول:



[۹] همان، ص ۷۱



بازخوانی مقاتل عاشورا

براساس بیانات سید احمد الحسن

روایت دکتر علاء سالم

بخش سوم (نهایی)



به قلم نوردخت مهدوی



وداع امام حسین (ع) با خاندان خویش

از دیگر گزارش‌هایی که در برخی مقاتل با روایتی عاطفی نقل شده، صحنه‌های وداع امام حسین (ع) با خاندان خویش در واپسین لحظات نبرد است؛ از جمله نقل‌هایی که در آن حضرت سکینه (س) از پدر درخواست بازگشت به مدینه را می‌کند و امام (ع) این امر را ناممکن می‌داند و زنان را به صبر دعوت کرده و با آنان وداع کرده و به میدان رهسپار می‌شود. [۱] آنچه مسلم است اصل وداع میان امام (ع) و خاندانش امری پذیرفتنی است، ولی زمان و کیفیت آن لزوماً مطابق تصویر رایج مقاتل - یعنی پس از شهادت همه یاران و در لحظه تنهایی امام در میدان - نیست. خاندان امام حسین (ع) از آغاز حرکت به سوی کربلا از سرانجام این مسیر آگاه بودند و امام (ع) آنان را برای رویارویی با این آزمون بزرگ آماده کرده بود؛ [۲] از این رو، تصویر بی‌تابی یا درخواست بازگشت با جایگاه و معرفت آنان سازگار نیست. سید احمد الحسن در پاسخ به این مسئله تأکید می‌کند:

«وداع قطعاً انجام شده و حسین (ع) با آنان وداع کرده است، اما نه به همان ترتیب زمانی که گفته می‌شود. اما این که سکینه یا شخص دیگری از ایشان (ع) بخواهد عقب‌نشینی کند یا آنان را به مدینه بازگرداند یا جزع کند، صحیح نیست؛ زیرا همه آنان دقیقاً می‌دانستند چه چیزی در انتظارشان است و حسین (ع) در مسیر کربلا آنان را آگاه کرده بود.» [۳]

بر این اساس، حقیقت وداع عاشورا را باید در چارچوب آگاهی، صبر و آمادگی خاندان پیامبر (ص) فهمید؛ وداعی که نه نشانه تردید و بازگشت، بلکه تجلی ایمان و پذیرش آگاهانه مسیر شهادت بود.

عبدالله شیرخوار (ع)

درباره نوزاد امام حسین (ع) نیز میان نقل‌های مقاتل اختلاف‌هایی دیده می‌شود. در بسیاری از منابع گزارش شده است که امام حسین (ع) پس از شهادتش، پیکر او را در کربلا به خاک سپرد. [۴] براساس بیان سید احمد الحسن، نام این کودک عبدالله بوده [۵]، سن او حدود هشت ماه بوده است و برخلاف نقل مشهور، امام حسین (ع) او را در کربلا دفن نکرده‌اند. [۶]

غارت خیمه‌گاه و نقش حضرت زینب (س)

درباره وقایع پس از شهادت امام حسین (ع)، برخی از مقاتل گزارش کرده‌اند که عمر بن سعد مانع تعرض به امام سجاد (ع) و اهل بیت شد و از خیمه‌ها محافظت کرد. [۷] اما طبق تبیین سید احمد الحسن، اصل غارت خیمه‌گاه و ربوده شدن بخشی از اموال و پوشش زنان قطعی است، «اما هیچ‌کس نتوانست زینب (س) را غارت کند»، [۸] هرچند پس از مدتی برخی از فرماندهان سپاه کوفه از ادامه این رفتار جلوگیری کردند. همچنین آنچه در برخی منابع به عنوان نقش اصلی حمید بن مسلم یا عمر بن سعد در نجات امام سجاد (ع) نقل شده، تصویر کاملی از واقعیت نیست. [۹]

براساس روشنگری دکتر علاء سالم، نقش اساسی در حفظ جان امام سجاد (ع) را حضرت زینب (س) ایفا کرد؛ آنگاه که با قرار دادن خود بر روی پیکر امام، مانع اجرای قصد شمر و دیگر جنایت‌کاران شد. ایشان همچنین تصریح می‌کنند که هرچند ممکن است برخی افراد از سپاه دشمن در جلوگیری از قتل امام سجاد (ع) سخنی گفته یا اقدامی کرده باشند، اما نسبت دادن نجات آن حضرت به آنان و نادیده گرفتن فداکاری حضرت زینب (س)، با حقیقت تاریخی سازگار نیست؛ زیرا حفظ حجت الهی، به مشیت خداوند و ایثار زینب کبری (س) تحقق یافت. [۱۰]

نمای تقریبی از واقعه کربلا که در آن اردوگاه حسینی دیده می‌شود





پاسخ داده شده، و گاه در نقطه مقابل، با تلاش برای پاک کردن کامل دامن کوفیان از هرگونه مشارکت در این جنایت. اما حقیقت آن است که در یک جنایت بزرگ، نمی‌توان تنها به قاتل مستقیم بسنده کرد؛ بلکه همه کسانی که در تحقق آن نقش داشته‌اند، هرکدام به اندازه نقش خود در مسئولیت این جنایت سهیم‌اند. بر این اساس، شهادت امام حسین (ع) نتیجه زنجیره‌ای از فرمان، اجرا و مشارکت بود: یزید بن معاویه (لعنه الله) به عنوان حاکم صادرکننده دستور، عبیدالله بن زیاد به عنوان مجری آن، عمر بن سعد به عنوان فرمانده میدان و سپاه‌یانی که در اجرای این جنایت حضور داشتند. بنابراین، نسبت دادن قتل امام حسین (ع) به هریک از این عوامل، با توجه به نقش آنان در تحقق این فاجعه، قابل فهم و صحیح است. همچنین، درباره ترکیب سپاه مقابل امام حسین (ع) باید میان گروه‌های مختلف آن تفاوت گذاشت. بخش مهمی از این سپاه را نیروهای تشکیلی می‌دادند که با دشمنی نسبت به اهل بیت (ع) یا در پیروی از حکومت اموی وارد میدان شدند؛ و در میان کوفیان نیز گروهی از فرماندهان و افراد طمع‌کار و دنیاطلب، در این جنایت نقش مستقیم داشتند. در کنار آنان، افرادی نیز بودند که از روی ترس یا اجبار در سپاه حاضر شدند، اما حضور آنان در افزایش شمار سپاه مقابل امام (ع)، هرچند با درجات متفاوت، بخشی از زمینه وقوع این فاجعه بود. [۱۵]

«... و سر تو بر نیزه‌ها بالا رفت و خانواده‌ات همچون بردگان به اسارت برده شدند. آنان را با زنجیرها بستند و بر پشت شتران با جهاز سخت و خشن سوار کردند. حرارت آفتاب سوزان بر چهره‌هایشان می‌تابید و در بیابان‌ها و دشت‌ها رانده می‌شدند. دستانشان به گردن‌هایشان زنجیر شده بود و آنان را در بازارها می‌گرداندند.» [۱۶]

دو نکته تاریخی درباره کاروان اسیران اهل بیت (ع)

در مسیر حرکت کاروان اسیران اهل بیت (ع) به سوی کوفه، گزارش‌هایی از بی‌حرمتی سپاه اموی و برخورد مردم کوفه با کودکان کاروان نقل شده است. از جمله روایت شده است که برخی مردم به کودکان خرما و نان و گردو دادند و ام‌کلثوم (س) با این استدلال که صدقه بر اهل بیت رسول خدا (ص) حرام است، آن‌ها را از کودکان گرفت و بر زمین انداخت. در تبیین این مسئله، سید احمد الحسن بیان می‌کند که صدقه دادن به معصوم و خاندان او جایز نیست؛ زیرا آنان خانواده رسول

خروج حضرت زینب (س) در روز عاشورا

درباره زمان خروج حضرت زینب (س) از خیمه‌گاه در روز عاشورا، گزارش‌های متفاوتی در منابع تاریخی دیده می‌شود. برخی از مقاتل، حضور ایشان را در کنار امام حسین (ع) پیش از شهادت نقل کرده‌اند و برخی دیگر، خروج حضرت را تنها پس از پایان نبرد دانسته‌اند. [۱۱] سید احمد الحسن با تبیینی متفاوت، مهم‌ترین مسئولیت حضرت زینب (س) را حفاظت از امام سجاد (ع) می‌داند و بر همین اساس تصریح می‌کنند که ایشان تا زمانی که از امنیت امام زمان خویش اطمینان نیافت، از کنار خیمه ایشان دور نشد. بنابراین، رفتن حضرت زینب (س) بر بالین امام حسین (ع) و بیان جمله مشهور «اللهم تقبل منا هذا القربان» پس از فروکش کردن نبرد و اطمینان از سلامت امام سجاد (ع) بوده است، نه در همان لحظه شهادت امام حسین (ع). [۱۲]

دکتر علاء سالم با نقل این بیان، بر معنای عمیق این جمله نیز تأکید می‌کند. به فرموده سید احمد الحسن، تعبیر «خدایا، این قربانی را از ما بپذیر» تنها یک اظهار اندوه نیست، بلکه سخنی است که پیش از حضرت زینب (س)، از رسول خدا (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و حضرت فاطمه (س) صادر شده بود و زینب (س) مأمور بود آن را در آن لحظه سرنوشت‌ساز بر زبان جاری سازد. [۱۳] بدین سان، این عبارت تنها بیان اندوه یک خواهر نیست، بلکه اعلام نهایت تسلیم و رضای الهی در برابر بزرگ‌ترین قربانی تاریخ - ذبح عظیم - است.

عظمت این جایگاه، با نقش بی‌بدیل حضرت زینب (س) در حفظ حجت خدا و استمرار رسالت عاشورا آشکارتر می‌شود. از همین رو، دکتر علاء سالم درباره منزلت ایشان از سید احمد الحسن سؤال می‌پرسد و ایشان در پاسخی کوتاه اما عمیق فرمودند: «زینب (س) در سطح حسن و حسین (ع) قرار دارد.» [۱۴] این بیان، افقی تازه برای فهم شخصیت حضرت زینب (س) می‌گشاید و نشان می‌دهد که حضور او در عاشورا، صرفاً حضور خواهری داغدار نبود، بلکه تجلی مقامی الهی و نقشی تعیین‌کننده در حفظ امامت و رساندن پیام نهضت حسینی به تاریخ بود.

چه کسی حسین (ع) را به شهادت رساند؟

پرسش «چه کسی حسین (ع) را به قتل رساند؟» گاه با هدف تبرئه بنی‌امیه و انداختن تمام مسئولیت بر دوش مردم کوفه



اولیای خود رضایت داده باشد. بر همین اساس، زینب (س) با این سخنان، عقیده جبر را که امویان برای توجیه جنایت خود ترویج می کردند، باطل ساخت. از همین منظر، عبارت «ما رأیتُ إلا جمیلاً» نیز به معنای زیبایی مصیبت نیست، بلکه بیانگر رضایت از تحقق اراده الهی در حفظ دین خدا، با وجود آن همه رنج ها و فداکاری هاست؛ و از این رو، حضور و سخنان زینب (س) در مجلس ابن زیاد، ادامه همان رسالت عاشورا و تبیین حقیقت قیام حسینی به شمار می آید. [۲۲]

زمان دفن پیکرهای مطهر شهدا

درباره زمان دفن شهدای کربلا، میان منابع تاریخی اختلاف وجود دارد؛ [۲۳] اما سید احمد الحسن، دفن پیکرهای مطهر را در روز سیزدهم محرم صحیح می داند و البته مشهور هم همین است. این نتیجه با بررسی ترتیب حوادث نیز سازگار است؛ زیرا کاروان اسیران در روز یازدهم از کربلا حرکت کرد، روز دوازدهم وارد کوفه شد و همان روز در کوچه های شهر گردانده شد، به مجلس ابن زیاد برده شد و سپس به زندان انتقال یافت. از این رو، حضور امام زین العابدین (ع) برای دفن شهدا پیش از روز سیزدهم ممکن نبوده است.

دکتر علاء سالم تأکید می کند که حضور امام معصوم در دفن امام ضروری بوده است. افزون بر انجام مراسم تجهیز، شناسایی پیکرهای بی سر شهدا و تعیین محل دفن هریک، تنها با حضور امام زین العابدین (ع) امکان پذیر بود؛ از همین رو، جایگاه ویژه قبر امام حسین (ع)، نوزاد شهید در آغوش پدر، دفن علی اکبر (ع) در کنار پای پدر، دفن حضرت عباس (ع) در محل شهادتش و ترتیب کنونی قبور شهدا، همگی براساس هدایت امام معصوم تحقق یافته است. به تصریح ایشان، حضور امام زین العابدین (ع) در کربلا برای انجام این مأموریت، امری غیبی و خارج از اسباب عادی بوده است. [۲۴]

در پی بحث زمان و کیفیت دفن پیکرهای مطهر شهدا، دکتر علاء سالم به یکی از باورهای رایج اما نادرست درباره بدن معصوم نیز می پردازد و آن را مورد نقد قرار می دهد:

بدعتی که در برخی دوره های متأخر رواج یافته، این است که «بدن معصوم هرگز طعمه درندگان نمی شود» و آن را نشانه ای قطعی برای اثبات امامت دانسته اند. این مطلب فاقد پشتوانه قرآنی و روایی است و با استناد به خطبه امام حسین (ع)،

خدا (ص)، علی (ع)، فاطمه (س) و حسین (ع) بودند. البته روشن نیست که آیا مردم واقعاً قصد صدقه داشتند یا هدیه، اما شرایط به گونه ای بود که این اقدام شبیه صدقه به نظر می رسید و از این رو رد شد. [۱۷]

همچنین در برخی گزارش های کاروان اسرا، از دو بانوی آل ابوطالب با نام های زینب و ام کلثوم یاد شده است. حال، این پرسش مطرح می شود که آیا این دو شخصیت یکی هستند، یا دو شخصیت جداگانه اند؟ به بیان دیگر، آیا علی و فاطمه (ع) تنها یک دختر به نام زینب داشتند یا دو دختر به نام زینب و ام کلثوم؟ درباره نسبت میان این دو نام، دیدگاه های مختلفی وجود دارد [۱۸]؛ اما سید احمد الحسن تصریح می کند که این دو، دو شخصیت جداگانه اند: زینب کبری (س) و زینب صغری (س) که با کنیه ام کلثوم شناخته می شود. [۱۹]

حضرت زینب (س) در مجلس ابن زیاد؛ تداوم رسالت عاشورا

پس از ورود کاروان اسیران به کوفه، حضرت زینب (س) در مجلس ابن زیاد، با کناره گیری از مجلس و بی اعتنایی به پرسش های او، نخستین ضربه را به هیبت ظاهری حکومت اموی وارد کرد. [۲۰] هنگامی که ابن زیاد با جسارت گفت: «سپاس خدایی را که شما را رسوا کرد و کشت»، زینب (س) پاسخ داد: «سپاس خداوند را که ما را به وسیله محمد (ص) گرامی داشت و از هر پلیدی پاک گردانید. تنها فاسق رسوا می شود و دروغ گو غیر از ماست.» سپس در پاسخ به این سخن او که «دیدید خدا با خاندانت چه کرد؟» فرمود: «خداوند شهادت را برای آنان مقدر کرده بود و آنان به آرامگاه های خود شتافتند. خداوند تو و آنان را حاضر خواهد کرد و در پیشگاه او به محاکمه خواهید پرداخت.» و در نقلی دیگر فرمود: «ما رأیتُ إلا جمیلاً.» [۲۱]

دکتر علاء سالم، این گفت و گو را رویارویی آشکار جبهه حق و باطل می داند. به گفته او، پاسخ زینب (س) افزون بر آن که انتساب اهل بیت (ع) به رسول خدا (ص) و طهارت آنان را یادآور شد، کفر و دشمنی ابن زیاد با خاندان پیامبر (ص) را نیز آشکار ساخت. همچنین، تعبیر «خداوند شهادت را برای آنان مقدر کرده بود» به معنای نسبت دادن جنایت به خدا نیست، بلکه بیانگر آن است که قیام امام حسین (ع) در برابر انحراف امویان، تکلیفی الهی بود؛ نه این که خداوند به قتل



همچنین اختلاف گزارش‌های تاریخی درباره چگونگی انتقال سرهای شهدا نیز قابل بررسی است؛ این‌که آیا پیش از کاروان اسرا به شام فرستاده شدند یا همراه آنان بودند. دکتر علاء سالم پس از نقد این دیدگاه‌ها، با استناد به فرمایش سید احمد الحسن، نتیجه می‌گیرد که بخشی از سپاه شام، هنگام بازگشت از کربلا، سرهای شهدا و کاروان اسیران را به‌طور هم‌زمان به شام بردند تا پایان یافتن قیام امام حسین (ع) را به یزید گزارش کنند. به همین دلیل نیز کاروان با محافظت شدید نظامی و از مسیری طولانی‌تر اما امن‌تر - که در اختیار حکومت اموی بود - به دمشق منتقل شد؛ امری که با مجموع شواهد تاریخی سازگاری بیشتری دارد. [۲۹]

از سید احمد الحسن پرسیدم: آیا سرهای شهدا به‌تنهایی پیش از کاروان اسرا فرستاده شدند یا با هم در یک مسیر واحد حرکت می‌کردند؟ و با توجه به اختلافات متون تاریخی، کدام صحیح است؟ ایشان پاسخ داد:

«برخی از لشکریان شام، که از معركة طف بازمی‌گشتند، سرهای شهدا و اسیران را در همان کاروان به‌همراه خود نزد یزید (لعنت خدا بر او) بردند تا تحقق خواسته او را در پایان دادن به قیام حسین (ع) برایش ثابت کنند.» [۳۰]

در برخی منابع تاریخی، زیارتگاه‌هایی در مسیر حرکت کاروان اهل بیت (ع) از کوفه تا شام، مانند موصل، نصیبین، حماة و حلب، به محل توقف یا حضور سر مطهر امام حسین (ع) نسبت داده شده است؛ هرچند درباره برخی از این مشاهد اختلاف نظر وجود دارد. [۳۱] درباره صحت این مشاهد، سید احمد الحسن می‌فرماید: «مشهدهای صحیحی برای سر سیدالشهداء وجود دارد.» [۳۲]

کاروان در حرکت به سوی شام، کدام مسیر را انتخاب کرد؟

مورخان و پژوهشگران در تعیین مسیر حرکت کاروان اسیران از کوفه به شام اتفاق نظر ندارند. برخی مسیر صحرا را به سبب کوتاه‌تر بودن، برخی مسیر فرات را به سبب مناسب‌تر بودن برای کاروان، و برخی مسیر سلطانی (دجله) را با استناد به شواهد تاریخی و وجود زیارتگاه‌های منسوب به مسیر کاروان ترجیح داده‌اند. [۳۳] [۳۴] [۳۵]

سید احمد الحسن با رد دو دیدگاه نخست، مسیر سلطانی (راه دجله) را صحیح می‌داند و علت انتخاب آن را ملاحظات

سخنان حضرت زینب (س) و نیز داستان حضرت یوسف (ع) در قرآن، هیچ دلیل قطعی بر چنین قاعده‌ای وجود ندارد و معجزات، امری دائمی و ذاتی برای اثبات امامت نیستند. سید احمد الحسن نیز این عقیده را مردود دانسته و تصریح می‌کند که ظاهر این متون بر امکان تعرض درندگان به بدن مطهر امام دلالت دارد؛ چنان‌که در روایتی از امام صادق (ع) نیز آمده است که پیکر امام حسین (ع) را پس از شهادت در معرض درندگان رها کردند. [۲۵]

مدت اقامت اهل بیت امام حسین (ع) در کوفه

در مدت اقامت کاروان اهل بیت در کوفه دو دیدگاه وجود دارد؛ برخی آن را بیش از دو روز ندانسته‌اند و برخی دیگر معتقدند کاروان تا بازگشت پیکر اعزامی به شام در کوفه ماند. [۲۶] دکتر علاء سالم با بررسی ترتیب حوادث نهضت حسینی، دیدگاه دوم را مردود می‌داند؛ زیرا حکومت اموی از آغاز، نسبت به سرنوشت اهل بیت تصمیم خود را گرفته بود و ابن زیاد نیز نیازی به انتظار برای دریافت دستور تازه از یزید نداشت. همچنین با توجه به زمان ورود اسیران به شام، اقامت طولانی در کوفه با شواهد تاریخی سازگار نیست. از این رو، سید احمد الحسن نیز تصریح می‌کند:

«مدت اقامت آن‌ها در کوفه، بیش از دو روز نبوده است.» [۲۷]

چگونگی بردن اهل بیت رسول خدا (ص) به شام

اهل بیت رسول خدا (ص) چگونه به شام منتقل شدند؟ آیا سرهای شهدای کربلا با آن‌ها بودند، یا پیش از آن‌ها به شام ارسال شده بودند؟

یکی از تحریف‌های معاصر، انکار اسارت اهل بیت رسول خدا و تردید در به‌کار بردن عنوان «سبایا» یا «اسیران» برای کاروان حسینی است. دکتر علاء سالم با استناد به گزارش‌های فراوان تاریخی، این ادعا را مردود می‌داند. براساس این گزارش‌ها، امام سجاد (ع) با غل و زنجیر، و زنان و کودکان بر شتران بی‌جهاز و بدون پوشش، همچون اسیران از شهری به شهری دیگر برده شدند. سختی راه، گرسنگی و رفتار خشن مأموران نیز در منابع متعدد ثبت شده است؛ تا آن‌جا که امام سجاد (ع) نقل می‌کند حضرت زینب (س) به سبب شدت ضعف و گرسنگی، نمازهای نافله را نشسته می‌خواند؛ زیرا سهم اندک غذای خود را به کودکان می‌بخشید. [۲۸]



نه تنها ابن زیاد را به سبب این جنایت مجازات یا حتی عزل نکرد، بلکه با اهانت به سر مبارک امام حسین (ع) و رفتار بعدی خود با اهل بیت امام حسین (ع)، عملاً رضایت و همراهی خود را با این جنایت آشکار ساخت. [۳۹]

چنان که می بینیم یزید (لعنت خدا بر او) در گفت و گو با خاندان رسول خدا (ص) کوشید خود را از جنایت ریختن خون سرور جوانان اهل بهشت تبرئه کند و در تلاشی نافرجام، دامن خویش را از این جنایت بزرگ پاک جلوه دهد؛ حال آن که همگان می دانستند او نخستین و اصلی ترین عامل مصیبتی بود که بر امام حسین (ع) و خاندان رسول خدا (ص) وارد آمد.

اقدام امویان برای کاهش آثار جنایت

یزید (لعنت خدا بر او) پس از ورود اهل بیت به شام و مشاهده واکنش برخی مسلمانان - حتی برخی از امویان - دریافت که جنایت کربلا نفرت گسترده ای نسبت به حکومت او برانگیخته و می تواند پایه های سلطنتش را تهدید کند. بنابراین در روزهای پایانی حضور اهل بیت امام حسین (ع) در شام، برای کنترل پیامدهای این جنایت، دستور داد کاروان برای بازگشت به مدینه تجهیز شود و اموال غارت شده را بازگرداند، [۴۰] اما امام سجاد (ع) با افزودن بر آن ها مخالفت کرد. دکتر علاء سالم گزارش هایی که یزید را پشیمان، دلسوز یا مهربان نسبت به اهل بیت (ع) نشان می دهد - مانند تجلیل از امام حسین (ع)، بخشش های فراوان، هم غذا شدن با امام سجاد (ع) یا رفتارهای دوستانه - ساخته یا تحریف شده می داند و معتقد است این نقل ها با هدف کاستن از زشتی جنایتی پدید آمده اند که به فرمان یزید علیه اهل بیت رسول خدا (ص) انجام شد و چهره او را تطهیر می کنند. [۴۱]

«این دروغ گویان - که مزدورانی اجیر شده اند - انتظار دارند پول و سفره ها و جلسات شوخی و بازی با کودکان، بتواند بار جنایت قتل حسین (ع) و اهل بیتش و حمل سر ریحانه رسول خدا و اسیر کردن خانواده اش را متعادل کند؟! در حالی که از یاد برده اند دنیا با تمام پادشاهی ها و تخت ها و اموالی که از آغاز تا پایان در آن است، حتی به اندازه ذره ای از خاکی که حسین (ع) با پاهایش بر آن قدم می گذارد ارزش ندارد.» [۴۲]

مدت اقامت اهل بیت (ع) در شام

درباره مدت اقامت اهل بیت (ع) در شام، گزارش های تاریخی متفاوت است و از چند روز تا بیست روز و حتی یک ماه یا بیشتر

امنیتی حکومت اموی بیان می کند؛ زیرا این مسیر از شهرهای تحت سلطه امویان می گذشت و از مناطق ناامن یا خارج از کنترل آنان دور بود. به تعبیر ایشان، سپاه شام، سرهای شهدا و اسیران خاندان رسول خدا (ص) را به عنوان غنیمت جنگی از این مسیر به سوی یزید برد.

«سپاه شام - که با غنائم خود، یعنی سرهای آل محمد و اسیران خاندان رسول خدا محمد (ص)، به سوی یزید (لعنت خدا بر او) باز می گشت - از مسیری عبور کرد که به راه سلطانی یا راه دجله یا راهی که زیارتگاه های شناخته شده در آن قرار دارد، معروف است. دلیل این انتخاب، امنیت این مسیر بود و از شهرهایی می گذشت که تحت سلطه وفاداران به امویان بودند، و از مناطقی که تحت کنترل امویان نبودند یا در آن زمان دچار آشوب بودند - مانند حجاز و بصره و به طور کلی مرکز و جنوب عراق - دور بود.» [۳۶]

به طور کلی، کاروان آل رسول، پس از حدود شانزده روز طی مسیر به شام رسید؛ زیرا کاروان در چهاردهم محرم از کوفه به راه افتاد و در نخستین روز صفر سال ۶۱ هجری وارد دمشق شد.

ورود حاملان سر حسین (ع) نزد یزید

مورخان نقل کرده اند که پس از رسیدن سر مبارک امام حسین (ع) به دمشق، حاملان سر، پیروزی خود را برای یزید گزارش دادند و از کشته شدن امام، اهل بیت و یارانش و رها شدن پیکرهای آنان در کربلا سخن گفتند. در برخی نقل ها، یزید مدعی شد اگر خود در کربلا بود، امام حسین را می بخشید و او را نمی کشت!! و قتل او را به ابن زیاد نسبت داد؛ [۳۷] اما در همان حال، بنا بر نقل های تاریخی، با چوب بر لب و دندان های سر مبارک امام می زد. [۳۸] دکتر علاء سالم این ادعاهای یزید را مردود می داند و دو احتمال را مطرح می کند: یا این سخنان بعدها برای تبرئه یزید جعل و تحریف شده اند، یا اگر واقعاً از او صادر شده باشند، صرفاً تظاهر و نفاق سیاسی برای فرو نشاندن اعتراض مسلمانان بوده است. زیرا همه مقدمات نهضت کربلا، از مطالبه بیعت، عزل حاکم مدینه، انتصاب ابن زیاد به کوفه، اعزام سپاه، و دستور قرار دادن امام حسین (ع) میان بیعت یا قتل، با فرمان مستقیم یزید انجام شد؛ پس، مسئولیت اصلی شهادت امام حسین (ع) پیش از هر کس بر عهده خود یزید است. همچنین تأکید می کند که رفتار بعدی یزید نیز ادعای بی گناهی او را نقض می کند؛ زیرا



اقامت داشت. او پیش از اربعین به کربلا رسید و خیمه‌ای در کنار قبر حسین (ع) برپا کرد. جابر در پایان ماه صفر با زینب و علی بن حسین (ع) دیدار کرد.» [۴۷]

سخن نهایی

آنچه در این مجموعه سه‌بخشی ارائه شد، تنها گزارشی مختصر از بخشی از مباحث ارزشمند کتاب «روز حسین (ع)، جلد دوم»، نوشته دکتر علاء سالم است؛ اثری که با بررسی دقیق گزارش‌های تاریخی و تکیه بر پاسخ‌ها و بیانات سید احمد الحسن، به بازخوانی بسیاری از وقایع عاشورا و پس از آن پرداخته و در موارد متعددی، برداشت‌های رایج را مورد نقد و تصحیح قرار داده است.

بی‌تردید، آنچه در این مقاله آمد، تنها اندکی از بسیار است و نمی‌تواند جایگزین مطالعه کامل کتاب باشد. از این رو، به علاقه‌مندان توصیه می‌کنم برای آشنایی دقیق‌تر با استدلال‌ها، مستندات تاریخی و تحلیل‌های کامل نویسنده، متن کتاب «روز حسین (ع)، جلد دوم» را به‌طور مستقیم مطالعه کنند تا با تصویر جامع‌تر و مستندتری از این بخش مهم از تاریخ نهضت حسینی آشنا شوند.

«سلام بر ساکن کربلا... سلام بر آن لب‌های خشکیده. سلام بر آن جان‌های ستانده‌شده. سلام بر آن ارواح ربوده‌شده. سلام بر آن پیکرهای عریان. سلام بر آن بدن‌های رنج‌دیده. سلام بر خون‌های جاری. سلام بر اعضای جداشده. سلام بر سرهای برافراشته. سلام بر زنان به‌اسارت‌رفته...»

سلام بر آن که حرمتش شکسته شد. سلام بر آن که خوش به ستم ریخته شد. سلام بر آن که با خون جراحات غسل داده شد. سلام بر آن که با جام‌های نیزه سیراب شد. سلام بر آن ستم‌دیده‌ای که خوش مباح شد...» [۴۸]

منابع:

- [۱] ر.ک: شیخ عبدالله بحرانی، العوالم - امام حسین، ص ۲۸۹ و ۲۹۰.
- [۲] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۹۳، انتشارات انصار امام مهدی (ع)، چاپ اول.



- [۳] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۱۰۲، انتشارات انصار امام مهدی (ع)، چاپ اول.



نقل شده است. دکتر علاء سالم، اقامت طولانی را نمی‌پذیرد و معتقد است کاروان تنها چند روز در شام ماند؛ زیرا یزید از پیامدهای سیاسی حضور اهل بیت (ع) در شام بیم داشت و می‌کوشید هرچه زودتر آنان را از دمشق خارج کند. همچنین گزارش‌های مربوط به برگزاری مراسم عزاداری به دستور یزید یا اظهار همدردی رسمی او، به‌ویژه عزاداری همسرش هند - از تحریفات تاریخی برای تطهیر چهره یزید است؛ آنچه واقعیت داشت، گریه و عزاداری خود اهل بیت (ع) بود و ممکن است برخی از زنان اموی نیز با آنان اظهار همدردی کرده باشند. [۴۳]

بازگشت اهل بیت (ع) به کربلا؛ تصحیح یک اختلاف تاریخی

مورخان درباره بازگشت کاروان اهل بیت از شام اختلاف نظر دارند. گروهی معتقدند آنان مستقیماً به مدینه رفتند و اصلاً از کربلا عبور نکردند، یا اگر هم عبور کرده‌اند، در نخستین اربعین نبوده است. [۴۴] در مقابل، گروهی دیگر باور دارند که کاروان ابتدا به کربلا رفت و سپس راهی مدینه شد، هرچند درباره زمان این زیارت اختلاف کرده‌اند؛ برخی آن را در روز اربعین و برخی پس از آن دانسته‌اند. [۴۵] محور اصلی این اختلاف، مسئله زمان و امکان پیمودن مسیر شام تا کربلاست.

دکتر علاء سالم پس از بررسی این دیدگاه‌ها، پاسخ سید احمد الحسن را ملاک قرار می‌دهد. ایشان تصریح می‌کنند که امام سجاد (ع) و حضرت زینب (س) همراه اهل بیت در ماه صفر به کربلا رسیدند، اما نه در روز بیستم صفر. بنابراین، اصل حضور اهل بیت در کربلا و زیارت قبر امام حسین (ع) قطعی است، در حالی که ماه صفر تمام نشده بود؛ یعنی ورودشان در پایان ماه صفر (بعد از اربعین) بوده است. این برداشت، با شواهد تاریخی نیز سازگارتر است؛ زیرا اهل بیت مدت کوتاهی در شام اقامت داشتند و پس از خروج، با فراهم بودن امکانات مناسب سفر، توانستند با سرعت بیشتری حرکت کنند و در پایان ماه صفر سال ۶۱ هجری به کربلا برسند. از این رو، نه ادعای بازگشت مستقیم به مدینه پذیرفته می‌شود و نه نظریه حضور در نخستین اربعین؛ بلکه دیدگاه صحیح، رسیدن کاروان به کربلا در اواخر ماه صفر و دیدار آنان با جابر بن عبدالله انصاری در همان سفر است. [۴۶]

از سید احمد الحسن درباره صحت روایت دیدار جابر انصاری با خاندان پیامبر در کربلا پرسیدم و ایشان پاسخ داد: «دیدار او با آنان صحیح است. جابر مدتی در کنار قبر حسین (ع)



[۴] برخی مورخان معتقدند حسین (ع) او را در میان کشته شدگان قرار داد و دفن نکرد، از جمله: شیخ مفید در الإرشاد، ۱۰۸/۲؛ و ابن نما حلی در مشیر الأحرار، ۵۳. برخی دیگر بر این باورند که او را با غلاف شمشیرش دفن کرد، از جمله: ابن اعثم کوفی در الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۵؛ و خوارزمی در مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۷.

[۵] ر.ک: سید احمد الحسن، متشابهاً، ج ۴، پاسخ به پرسش ۱۲۳، نوبت انتشار دوم، انتشارات انصار امام مهدی (ع).



[۶] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۱۰۲، انتشارات انصار امام مهدی (ع)، چاپ اول.

[۷] ر.ک: مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ ابن سعد در الطبقات (زندگی نامه امام حسین - بخش غیر چاپی)، ص ۷۸؛ ابن جوزی در تذکرة الخواص، ص ۲۳۲.

[۸] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۱۲۵، انتشارات انصار امام مهدی (ع)، چاپ اول.

[۹] همان

[۱۰] همان، ص ۱۲۶

[۱۱] ر.ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۱؛ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۷.

[۱۲] دکتر علاء سالم در گفت و گوی خصوصی خود با سید احمد الحسن می گوید:

به هر حال، بنده از سید احمد الحسن درباره مسئله خروج سیده زینب (ع) در روز عاشورا سؤال کردم و ایشان فرمود:

«نخستین و مهم ترین وظیفه زینب (س) - که بر عهده اش گذاشته شده بود - حفاظت از امام علی بن حسین زین العابدین بود. از این رو، امام علی بن حسین (ع) را تنها نگذاشت تا زمانی که سالم به مدینه بازگشت. زینب (س) از در خیمه امام علی بن حسین (ع) دور نمی شد، مگر وقتی که حسین (ع) پس از شهادت اهل بیت و یارانش به میدان رفت؛ او همواره سعی می کرد از حال حسین (ع) باخبر شود، در حالی که چشمش به خیمه علی بن حسین زین العابدین بود؛ و هنگامی که از شهادت حسین (ع) آگاه شد، به در خیمه او بازگشت تا دشمنان خدا را از آسیب رساندن به او بازدارد. همچنین، رفتن او نزد حسین (ع) و گفتن این جمله: "خداوند، این قربانی را از ما بپذیر"، پس از آرام شدن معرکه و مطمئن شدنش از وضعیت امام زین العابدین (ع) بوده است.» روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

[۱۳] همان، ص ۱۳۴

[۱۴] دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۳۶۷.

[۱۵] ر.ک: همان، ص ۱۴۴-۱۵۱.

[۱۶] مقطعی از زیارت ناحیه مقدسه

[۱۷] سید احمد الحسن در این باره چنین می فرماید:

«صدقه دادن به معصوم و خانواده اش جایز نیست؛ و اسیران کر بلا خانواده رسول خدا و علی و فاطمه و حسین (ع) بودند، و علی بن حسین (ع) نیز در میان آنان بود.»

«صدقه دادن به معصوم از طرف دهنده جایز نیست؛ یعنی نمی توان مالی را با نیت صدقه به معصوم داد. آیا در جایی روایت شده که رسول خدا یا یکی از معصومین صدقه ای از کسی گرفته باشد؟ حتی صدقه واجب مثل زکات نیز از سوی آنان پذیرفته نمی شود. بله، خمس در اموال مردم واجب است و در مقام مالیات قرار می گیرد، اما دیگر چیزها را می توان به عنوان هدیه به معصوم تقدیم کرد، نه به عنوان صدقه.

البته مشخص نیست که آیا مردم واقعاً قصد داشتند به خانواده حسین (ع) صدقه بدهند یا نه، اما شرایط به گونه ای بود که شبیه صدقه به نظر می رسید و به همین خاطر این اقدام رد شد. ممکن است غذایی به عنوان هدیه داده شده باشد و شاید برخی از آنان نیت هدیه یا صله داشته اند، و شاید بهترین چیزهایی را که در اختیار داشتند به عنوان هدیه آورده بودند، اما شرایط به گونه ای بود که گویا این اقدام صدقه است؛ زیرا آنان اسیرانی بودند که به سوی حاکم برده می شدند.» روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۱۷۱.

[۱۸] ر.ک: عباس قمی، الأنوار البهیه، ص ۶۰؛ شیخ مفید، الإرشاد، ج ۱، ص ۳۵۴.

[۱۹] سید احمد الحسن:

«آن ها دو نفر هستند: زینب کبری و زینب صغری؛ و زینب صغری همان کسی است که با کنیه ام کلثوم شناخته می شود.» روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۱۷۲.

[۲۰] ر.ک: شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۵ و ۱۱۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹ و ۳۵۰؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۱؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۱۰.

[۲۱] همان

[۲۲] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۱۹۵-۲۰۰.

[۲۳] زیرا روایات گفته اند: «و از یاران حسین هفتاد و دو نفر کشته شدند، و اهل غاضریه از بنی اسد آن ها را یک روز پس از کشته شدن دفن کردند»، مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۸؛ بلاذری، انساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۵؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۰۵. همچنین این مطلب را مسعودی در مروج الذهب، ج ۳، ص



مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۸ و ۱۱۹؛ همچنین مراجعه کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۱ و ۳۵۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۸، ص ۴۴۵؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۳ و ۸۴.

[۳۸] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۵ و ۳۵۶.

[۳۹] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۲۵۲-۲۵۷.
 [۴۰] روایت شده است امام علی بن حسین (ع) به یزید (لعنت خدا بر او) فرمود: «... اما مال تو را نمی‌خواهیم و آن را برای خودت نگه دار. تنها چیزی که من خواسته‌ام اموالی است که از ما گرفته شده است، زیرا در میان آن‌ها دوک ریسندگی فاطمه دختر محمد، و مقنعه و گردن‌بند و پیراهن او وجود دارد.» یزید دستور داد آن‌ها را بازگردانند و دویست دینار نیز اضافه کرد. امام زین العابدین آن را گرفت و میان فقرا و نیازمندان تقسیم کرد. مراجعه کنید به: ابن نما، مثير الأحزان، ص ۱۰۶؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۳.

[۴۱] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۳۰۳-۳۰۵.

[۴۲] همان، ص ۳۰۵

[۴۳] ر.ک: همان، ص ۳۰۵-۳۰۸.

[۴۴] از جمله کسانی که عبور کاروان آل رسول را از کربلا در اربعین اول بعید دانسته‌اند، می‌توان به ابن طاووس در کتاب اقبال الاعمال (ج ۳، ص ۱۰۰ و ۱۰۱)، علامه مجلسی در بحار الأنوار (ج ۹۸، ص ۳۳۴)، محدث نوری در اللؤلؤ والمرجان (ص ۱۵۰-۱۵۴)، محدث عباس قمی در منتهی الآمال (ج ۱، ص ۶۲۲) و شهید مطهری در الملحمة الحسينية (ج ۱، ص ۲۲) اشاره کرد.

[۴۵] ر.ک: البيروني، الآثار الباقية عن القرون الخالية، ص ۳۲۱؛

شیخ بهایی، توضیح المقاصد، ص ۶؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۳۴.

[۴۶] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۳۰۹-۳۱۵.

[۴۷] همان، ص ۳۱۵

[۴۸] مقطعی از زیارت ناحیه مقدسه

۷۲؛ و مفید در الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۴؛ و ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۲؛ و ابن طاووس در اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۲۵ ذکر کرده‌اند.

[۲۴] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۲۰۷-۲۱۱.

[۲۵] ر.ک: سید احمد الحسن، عقائد الإسلام، مبحث خليفة خدا و صفات معجزه‌آسا، چاپ اول، انتشارات انصار امام مهدی (ع).



[۲۶] ر.ک: دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۲۲۳-۲۲۶.

[۲۷] همان، ص ۲۲۶

[۲۸] ر.ک: همان، ص ۲۲۶-۲۳۲.

[۲۹] همان

[۳۰] همان، ص ۲۳۲

[۳۱] ر.ک: شیخ عباس قمی، نفس الهموم، ص ۴۲۶ و ۴۲۷ و ص ۶۷۸.

[۳۲] دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۲۴۲.

[۳۳] طبسی گفته است: «آن‌ها در سفر خود از کوفه به شام، کوتاه‌ترین مسیر را انتخاب کردند، چه مسیر عرب عقیل و چه مسیرهای دیگر، و احتمال این‌که مسیر سلطانی طولانی را انتخاب کرده باشند بعید به نظر می‌رسد.» مع الרכب الحسيني من المدينة إلى المدينة، ج ۵، ص ۱۸۵-۱۸۷. محدث نوری نیز احتمال انتخاب این مسیر را مطرح کرده است.

[۳۴] نهضة عاشوراء، معهد سید الشهداء، ج ۱، ص ۴۸ و ۴۹.

[۳۵] از جمله آن‌ها: میرزای نوری، مراجعه کنید به: اللؤلؤ والمرجان، ص ۱۵۰.

[۳۶] دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، ص ۲۴۵.

[۳۷] «من برای طاعت و فرمان‌برداری شما، به کمتر از کشتن حسین راضی بودم. اگر من صاحب او بودم، قطعاً از او درمی‌گذشتم.» شیخ





از حسین غریب تا مهدی مطرود: چرا ریسمان نجات الهمی را رها می کنیم؟



به قلم مریم احمدیار



مقدمه

انسان در طول تاریخ، همواره با پرسشی بنیادین روبه‌رو بوده است: بر چه اساسی باید زیست؟ معیار سنجش خیر و شر را در کجا باید جست؟ در قراردادهای سیال اجتماعی یا در دین الهی که از فراسوی عقل و جامعه می‌تابد؟ «ارزش‌ها» عقاید و باورهای ریشه‌داری هستند که اعمال پسندیده را در نظر فرد از ناپسند جدا می‌سازند و برای داوری دربارهٔ خوب و بد، معیار تعیین می‌کنند. [۱] دوگانگی «ارزش‌های دین» و «ارزش‌های جامعه»، نه یک مسئلهٔ حاشیه‌ای، بلکه گره‌گاه تمامی انحرافات تاریخی امت‌های پیشین و امت اسلام بوده است.

قرآن کریم در داستان طالوت، تصویری شفاف از این دوگانگی ارائه می‌دهد. بنی‌اسرائیل از پیامبرشان پادشاهی خواستند، اما هنگامی که خداوند طالوت را، که نه از خاندان پادشاهی بود و نه دارایی فراوان داشت، برگزید، ارزش‌های اجتماعی (نسب، ثروت، قدرت ظاهری) معیار سنجش حقانیت خلیفه الهی قرار گرفت: «چگونه او را بر ما پادشاهی باشد، درحالی‌که ما به پادشاهی از او سزاوارتریم و او را دارایی فراوان داده نشده است؟» [۲] در واقع، «خرد جمعی عرفی» در برابر «نص الهی» ایستاد و جامعه، معیارهای خود را ترازوی سنجش مشروعیت دین قرار داد. در تقابل موسی (ع) و هارون (ع) با فرعون نیز همین منطق تکرار شد؛ فرعون، پیامبران الهی را به دلیل فقر ظاهری تحقیر کرد و طلا و زیورهای دنیوی را معیار حقانیت قرار داد. [۳]

در سقیفه نیز، به جای تمسک به وصیت صریح پیامبر (ص) در شب وفات ایشان، بهانه‌هایی مبتنی بر «قریش بودن»، «سبقت در اسلام» و «کهولت سن» ابوبکر، بر نصب الهی علی (ع) چیره گشت [۴] و مسیر تاریخ اسلام را برای همیشه تغییر داد. اما مهم‌تر از خودِ واقعه، «توجیه پسینی» آن بود: جامعه، برای توجیه این انحراف، دست به «تفسیر مجدد دین» زد و «مصلحت‌اندیشی» را جای «نص‌گرایی الهی» نشان داد.

در نتیجه، درهای تفسیر سلیقه‌ای دین به روی همگان گشوده شد و جامعه، «حبل‌الله» را رها کرد. پرسش محوری این نوشتار آن است که چگونه جامعه، با تکیه بر ارزش‌های اجتماعی خودساخته، نه تنها ریسمان الهی را رها می‌کند، بلکه - چنان‌که امام سجاد (ع) فرمود - [۵] شهادت امام زمان خویش را «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» و وسیله‌ای برای تقرب به خداوند می‌پندارد؟

گرداب ارزش‌های اجتماعی

ارزش‌های اجتماعی، «چارچوب‌های ذهنی و جمعی» هستند که خوبی، بدی، باید‌ها و نبایدهای یک جامعه را تعیین می‌کنند. این ارزش‌ها هرگز در خلأ به وجود نمی‌آیند، بلکه برآیندی از تعامل چندین عامل کلیدی‌اند: زیست‌بوم و جغرافیا، ساختارهای اقتصادی و سیاسی، سنت‌ها و تجارب تاریخی، رسانه‌ها و... برای نمونه، نظام سرمایه‌داری، ارزش «رقابت» را پررنگ می‌کند و نظام اشتراکی، ارزش «برابری» را. رسانه‌ها نیز الگوهای رفتاری جدید را با سرعتی شگفت‌آور جایگزین سنت‌ها می‌کنند. [۶]

اما در برابر این ارزش‌های متغیر و زمینه‌مند، ارزش‌های دینی جایگاهی دیگر دارند. «تقدس» ویژگی مهم این ارزش‌هاست. دین، به عنوان «مادر-چارچوب» در یک جامعه دینی، به دیگر عوامل، جهت‌دهی معناگرایانه می‌دهد و مهم‌ترین کارکرد آن، نسبت دادن ارزش‌ها به منبعی متعالی است. در این حالت، ارزشی مانند «راست‌گویی» از یک هنجار اجتماعی صرف، به یک «تکلیف الهی» تبدیل می‌شود.

اما نکته ظریف و دردناک اینجاست: ارزش‌های دینی، هرگز در جامعه به صورت خالص و بدون تحریف باقی نمی‌مانند. آن‌ها همواره در معرض تفسیر عرفی و انطباق با منافع جمعی قرار می‌گیرند. این همان نقطه‌ای است که ارزش‌های دین، رنگ ارزش‌های اجتماعی به خود می‌گیرند و از حقیقت متعالی خود تهی می‌شوند. جامعه، به جای آنکه خود را با معیار



دین بسنجد، دین را با معیارهای خود می‌سنجد و در این سنجش وارونه، حقیقت قربانی مصلحت می‌شود. پس از همان ابتدا، دوگانگی آشکار می‌شود: معیار جامعه، برآیندی از منافع، سنت‌ها و سلائیق جمعی است؛ معیار دین، ریشه در اراده خداوند و نص الهی دارد. و این دو، هرگز در یک ترازو نمی‌گنجند؛ چرا که منشأ یکی، افق‌های زمینی محدود انسان است و منشأ دیگری، افق بی‌کران حقیقت الهی.

عاشورا؛ تجلی وارونگی ارزش‌ها

این دوگانگی در کربلا به اوج تراژیک خود رسید. در آستانه عاشورا، بسیاری از کسانی که ادعای دوستی با اهل بیت داشتند، اما گرفتار ارزش‌های اجتماعی بودند، امام حسین (ع) را تنها گذاشتند. در ادامه، به بررسی برخی از نمونه‌هایی که در کتاب روز حسین [۷] بیان شده‌اند، می‌پردازیم.

بشر بن غالب اسدی، از دوستداران امام حسین (ع) و راوی احادیث ایشان، در «ذات عرق» با آن حضرت ملاقات کرد. امام از او پرسید: «اهل عراق را چگونه پشت سر گذاشتی؟» بشر گفت: «ای پسر دختر رسول خدا، دل‌ها با توست و شمشیرها با بنی‌امیه!» [۸] بشر کاملاً از خطر جان‌سوزی که آن حضرت را تهدید می‌کرد، آگاهی داشت؛ با این حال، به جای همراهی و یاری، به طرح پرسش‌های دینی روی آورد و پس از گرفتن پاسخ، مانند دیگران، امام (ع) را ترک کرد. اگرچه طلب علم در اسلام عملی ستوده است، اما در اینجا یک پرسش اساسی مطرح می‌شود: چرا بشر، با وجود اعتقاد به امام، او را یاری نکرد؟ پاسخ این است که ارزش‌های اجتماعی، حتی در لباس ارزش‌های دینی، می‌توانند انسان را از حقیقت دور کنند. بشر، علم‌آموزی را به جای یاری امام برگزید؛ زیرا علم‌آموزی، از یک طرف، ارزشی پسندیده است و از طرف دیگر، امنیت دنیوی او را نیز تضمین می‌کند. او با پناه بردن به این ارزش، از زیر بار مسئولیت سنگین یاری امام شانه خالی کرد. این همان «فریب ارزش‌های ظاهراً دینی» است:

به جای عمل به مهم‌ترین تکلیف الهی زمانه، به ارزش‌های رایج دینی جامعه پناه بردن. تأسف آور آنکه همین معیارهای اجتماعی زده، این وهم را در آدمی می‌پروراند که گویی بر صراط مستقیم دین گام نهاده است.

این الگو در ملاقات ابن مطیع نیز تکرار می‌شود: «اگر تو را بکشند، دیگر از هیچ‌کس بعد از تو هراسی نخواهند داشت و به خدا قسم، حرمت اسلام و قریش و عرب نقض خواهد شد. پس این کار را نکن و به کوفه نرو و خود را به بنی‌امیه عرضه نکن.» [۹] اینجا، دین با معیارهای اجتماعی، مانند حرمت قبیله‌ای و پیامدهای مادی و دنیوی قیام امام حسین (ع)، سنجیده می‌شود، نه ارزش‌های حقیقی الهی! عمرو بن لوزان، هنگامی که امام را ملاقات کرد، به ایشان (ع) گفت: «به خدا قسم، جز به سوی نیزه‌ها و شمشیرهای برنده نمی‌روی. اگر اینانی که تو را دعوت کردند، زحمت جنگ را از تو برطرف کرده بودند، این تصمیم درستی بود؛ اما در این شرایط، به نظر من این کار را انجام نده.» [۱۰] او نیز همچون بسیاری دیگر، دچار این پندار بود که عقل خویش بهتر مصلحت را درمی‌یابد؛ غافل از این که از بنیادی‌ترین آموزه‌های دین، تسلیم کردن عقل و اندیشه در برابر خلیفه الهی است. [۱۱] زیرا خلیفه الهی تنها بر اساس آنچه خداوند می‌خواهد و دوست دارد، عمل می‌کند. طرح پیشنهاد و ارائه راه‌حل‌هایی که برخلاف اراده امام حسین (ع)، که در راستای اراده خداوند است، بود، راه آنان را از امام حسین (ع)، که ریسمان نجات الهی است، جدا کرد.

متأسفانه، در آن برهه تاریخی، بسیاری از دوستداران امام، اموری چون حج، حفظ جان خویش و خانواده، رساندن آذوقه به زنان و فرزندان، و تسویه بدهی‌ها را بر یاری آن حضرت مقدم داشتند. آنان گمان می‌کردند که امام نباید این مسیر را بپیماید؛ چه بسا پس از شهادت او و یارانش نیز بر درستی دیدگاه خود اطمینان یافتند و خود را متهم نکردند که از عوامل قتل او و



پس از عاشورا، ابن زیاد با تمسخر به کاروان اسرا گفت: «کار خدا را نسبت به خودتان چگونه دیدید؟ و «سیاس خدایی را که شما را رسوا کرد، شما را کشت و دروغتان را آشکار کرد.» [۱۴] او با این سخنان، وارونگی معیارها را کامل کرد: نتیجه ظاهری نبرد را «اراده خدا» معرفی نمود و شهادت را «رسوایی» نامید. تا آنجا که به امام سجاد (ع) گفت: «بلکه خدا او را» - و منظورش علی اکبر بود - «کشت» [۱۵] تا عقیده جبرگرایانه را در دین ترویج کند و مردم را از مسئولیت اخلاقی خود در قبال فاجعه برهاند.

فاجعه کربلا با شهادت امام حسین (ع) پایان نیافت. چون کاروان اسرا را به شام بردند، مردم با آذین بندی و شادی به استقبال رفتند؛ می پنداشتند «تفرقه افکنان اتحاد مسلمین» به سزای خود رسیده اند. رسانه های قدرت، یزید ظالم را «خلیفه» و امام سجاد (ع) را «خارجی از دین» معرفی کردند. همچنین، شبکه ای از منافع اقتصادی، وابستگی های قبیله ای و دروغ پردازی درازمدت، چنان معیارها را وارونه ساخت که مردم، «ریسمان نجات الهی» را رها کرده و به «طناب پوسیده خرد جمعی خود» چنگ زدند.

اسطوره های چنگ زده بر ریسمان نجات الهی

در سوی دیگر، گروهی بودند که نه به هنجارهای اجتماعی، بلکه به ارزش های اصیل دینی پایبند ماندند. شاید یکی از عجیب ترین صحنه های عاشورا، تعارض عمرو بن قرظه با برادرش باشد. یک خانواده، دو جبهه: عمرو خود را سپر تیرهای دشمن می کند تا گزندى به امام نرسد، و برادرش، در سپاه عمر سعد، امام را دروغ گویی خطاب می کند که برادرش را گمراه کرده است. تعارضی که نه بر سر مال یا زمین، بلکه بر سر شناخت حق شکل گرفته بود. و جوهره دین، جز چنگ زدن به همین حق - که در جان امام زمان تجلی یافته - نیست. امام، ریسمان نجات بخش الهی است؛ یاران راستین، چنان این ریسمان را محکم گرفته بودند که حتی وقتی امام، خود، بیعت را از آنان برداشت،

جرئت یافتن نفرین شدگان بر او بوده اند. [۱۲] آری، امام حسین (ع) و یارانش شهید شدند، حرمتشان شکسته شد، خانواده شان در غلوزنجیر به اسارت رفت، و مصیبت هایی بر آنان نازل شد که ذره ای از آن، کوه ها را از هم می پاشد. در مقابل، آنان که امام را تنها گذاشتند، در امنیت دنیوی خود غرق شدند، حرمت اجتماعی شان حفظ گشت و از دارایی هایشان چیزی کاسته نشد. شاید با خود گفتند: «ای کاش امام به حرف ما گوش می داد» و این، عمیق ترین لایه فریب ارزش های اجتماعی است: این توهم که «حق» با «نتیجه ظاهری آن» سنجیده می شود. غافل از این که «حق»، «چنگ زدن به ریسمان الهی و رها نکردن آن» است، حتی اگر به شهادت بینجامد. این همان «منطق فایده گرایانه» است که امروز نیز در جوامع ما حاکم است: هر چه به ظاهر موفقیت آمیز باشد، درست؛ و هر چه به ذلت اجتماعی بینجامد، غلط. این، انحراف بنیادین از معیار الهی است.

البته ذکر این نکته نیز ضروری است که نباید تمام کسانی که امام را یاری نکردند را صرفاً به «ارزش های اجتماعی» فروکاست. عواملی چون ترس از مرگ، فشار ساختارهای قبیله ای، وابستگی های اقتصادی، تبلیغات گسترده بنی امیه، و تحلیل های مصلحت اندیشانه، هر یک به تنهایی می توانست انگیزه های قوی برای کناره گیری باشد. اما آنچه این عوامل گوناگون را در یک سو قرار می دهد، این است که همگی انسان را به جایگاه قضاوت در برابر امر خداوند می کشانند و او را از تسلیم محض در برابر خلیفه الهی باز می دارند.

پیش از قیام، ابن زیاد بزرگان کوفه را فراخواند تا مردم را به جماعت فراخوانند و از فتنه و تفرقه برحذر دارند. [۱۳] اتحاد امت، ارزشی دینی است، اما چه کسی آن را تعریف می کند؟ آنان، اتحاد را به «اطاعت از خلیفه وقت» معنا کردند و یاری امام حق را «تفرقه» خواندند. مردم، چون بزرگان قبیله چنین گفتند، تسلیم شدند؛ در نهایت معیار اطاعت از بزرگ قبیله آنان را به ورطه هلاکت در آخرت کشاند.



باز هم دستِ عهد از دامنش کوتاه نکردند. در تمام گفت‌وگوهای این گروه با امام حسین (ع)، تنها یک مضمون به چشم می‌خورد: رها نکردنِ امام، در هر شرایطی.

این یاران ناب به «حقیقتِ مطلق» ایمان داشتند، نه به «پیامدهایِ موقتِ آن». آن‌ها می‌دانستند که همراهی با امام، به شهادتِ ظاهری می‌انجامد، اما شهادت را «پیروزیِ حقیقی» می‌دانستند.

عبدالله بن حسن، کودکی بود که در روز عاشورا، هنگامی که امام حسین (ع) به زمین افتاده بود و دشمنان دورش حلقه زده بودند، خود را به عمو رساند. عمه‌اش زینب (س) سعی کرد او را باز دارد، اما او گفت: «به خدا قسم، عمو ی خود را تنها نمی‌گذارم.» و به شهادت رسید. [۱۶] در این صحنه، یک کودکِ خردسال، با فطرتِ نابِ خود، عمیق‌ترین حقیقتِ دین را درک می‌کند؛ درحالی که بزرگسالانِ خردمندِ جامعه، با هزاران توجیهِ عقلی، از یاریِ امام شانه خالی می‌کنند. جون، غلامِ ابوذر، از مدینه همراه امام حرکت کرد. روز عاشورا، امام به او فرمود: «ای جون، تو در پیِ آسایش به ما پیوستی، پس به راه ما دچار مشقت نشو.» جون پاسخ داد: «ای پسرِ رسول خدا! من در دورانِ آسایش از سفره‌تان بهره‌مند شدم و اکنون که زمانِ سختی است، آیا شما را رها کنم؟ بویِ بدنم بد است و پوستم سیاه؛ پس بهشت را برایم آرزو کن تا بویِ بدنم خوش شود و نسیم شریف و پوستم سفید گردد. به خدا قسم، شما را رها نمی‌کنم تا خونِ سیاه من با خونِ شما آمیخته شود.» [۱۷]

جون، غلامی سیاه‌پوست با تبارِ ناشناخته، در جامعه‌ای که معیارهایش نسب، رنگِ پوست و جایگاه اجتماعی بود، هیچ‌گاه در ترازوی ارزش‌های اجتماعی وزنی نداشت. اما امام حسین (ع)، با پذیرش همراهی او، نشان داد که این معیارها در ترازوی الهی هیچ اعتباری ندارند. خودِ جون نیز، با کلامی سرشار از آگاهی، به جای آنکه در پیِ جبرانِ کم‌ارزشی اجتماعی خود باشد، از امام می‌خواهد که بهشت را برایش آرزو

کند. او می‌داند که در جامعه (البته تحت یک ارزش اجتماعیِ اشتباه)، یک غلامِ سیاه‌پوست ارزش و جایگاه پایینی دارد، اما در نزد خدا، همراهی با امام، او را به اوج عزت می‌رساند.

زهیر بن قین، بشر بن عمرو و مسلم بن عوسجه نیز، هرگاه امام به آن‌ها اجازه بازگشت داد، با پاسخی مشابه، وفاداریِ خود را اعلام کردند. [۱۸] [۱۹] [۲۰] برای آن‌ها، خانواده، مال، جان و موقعیتِ اجتماعی، در برابرِ «رسمانِ الهی» هیچ ارزشی نداشت.

این یاران، با تمام وجود، «اولویتِ مطلقِ امام» را بر هر ارزش دیگری پذیرفته‌اند. خانواده، مال، جان، موقعیتِ اجتماعی؛ همه و همه در برابرِ «رسمانِ الهی» هیچ‌اند. برای آن‌ها، غیر از خدا و حجتِ او، هیچ معیاری برای سنجشِ خوب و بد وجود ندارد. امام، نه یک شخصیتِ تاریخی، بلکه «قلبِ هستی» و «رگِ حیاتِ انسان» است. [۲۱] همان‌طور که قلب، بدون توقف، خون را به تمام بدن می‌رساند و حیات را ممکن می‌سازد، امام نیز، بدون توقف، فیضِ الهی را به جامعه می‌رساند و حیاتِ معنویِ آن را تضمین می‌کند. قطعِ ارتباط با امام، همانندِ قطعِ ارتباطِ قلب با بدن است: مرگِ تدریجیِ جامعه. و همان‌طور که رگ گردن، نزدیک‌ترین مسیرِ حیات به انسان است، امام نیز نزدیک‌ترین حقیقتِ الهی به انسان‌هاست. پس رها کردنِ امام، رها کردنِ حیاتِ خود است.

یاری کردنِ امام نیز، یعنی چنگ زدن به رسمانِ الهی و نجاتِ خویش. همان‌طور که هلال بن نافع، از شهدای کربلا، به این نکته اشاره می‌کند: «پس هر که پیمان‌ش را شکسته و بیعتش را نقض کرده، جز به خود زیان نرسانده و خدا بی‌نیاز است.» [۲۲]

شهادت: طلوع فتح از افق ذلت اجتماعی

در بسیاری از مواقع، همراهی با امام، انسان را در مقابلِ ارزش‌های اجتماعی قرار می‌دهد. امام حسین (ع) فرمود: «هر کس با من همراه شود، شهید می‌شود و هر کس همراه نشد، فتح را درک نخواهد کرد.» [۲۰]



جامعه مؤمنان، صرفاً بر پایه چنین شاخص‌هایی، کسی را به رهبری و ریاست برمی‌گزینند. امام سجاد (ع) در این باره هشدارِ ژرف و راهگشا برای هر حقیقت‌جو بیان فرموده‌اند:

«اگر دیدید مردی را که مقامش بالا رفت و خوب باقی ماند و در منطقه خویش معروف شد و در حرکاتش فروتنی و از خودگذشتگی دیدید، کمی تأمل کنید؛ زیرا چه بسیارند کسانی که به دلیل ضعف، از دنیا عاجزند و به دلیل ضعف نیت، ترس از رسوایی و ضعف قلبشان، از محارم اجتناب می‌کنند و انتصابات دینی را به عنوان تله‌ای قرار می‌دهند و با دین‌داری و ظاهرسازی پسندیده، مردم را فریب می‌دهند.» [۲۵]

تحلیل این سخن گهربار، نشان می‌دهد که «فریب ظاهر»، لایه‌های مختلفی دارد. بسیاری از مردم، با دیدن یک فرد دیندارِ ظاهرراً متقی، فریب می‌خورند و او را الگوی خود قرار می‌دهند، درحالی‌که او ممکن است گرفتارِ «ریاست‌طلبی باطل» باشد. امام سجاد (ع) به ما می‌آموزد که معیار تشخیص حق از باطل، ظاهر دین‌داری نیست. کسی که از مال حرام می‌گذرد، اما به دنبال ریاست است، در واقع دنیا را برای دنیا رها کرده و آخرت را نیز به دلیل لذت ریاست باطل از دست داده است.

امام سجاد (ع) در ادامه روایت به این نکته اشاره می‌کند که بعضی از مردم، دنیا و آخرت را از دست داده‌اند؛ زیرا دنیا را برای دنیا ترک کرده‌اند و لذت ریاست باطل را بهتر از اموال و نعمت‌های حلال می‌بینند و برای طلب ریاست باطل، تمام این‌ها را ترک می‌کنند. اینان، حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کنند و عاقبت گرفتار جهنم می‌شوند. اما بهترین مردم کسی است که هوای نفس خود را مطیع امر خدا گرداند و قوای خود را در اختیار رضای خدا قرار دهد و عزت ابدی را در ذلت ظاهری با حق ببیند، نه در عزت داشتن در باطل. این چنین مردی، بهترین است؛ به او تمسک جوید و به سنتش اقتدا کنید. [۲۶]

این توصیه امام سجاد (ع)، دقیقاً همان چیزی

سید احمد الحسن در تفسیر کلام ایشان به این نکته اشاره می‌کنند که: «هر کس به حسین زمان خود ملحق شود، به امام حسین (ع) پیوسته است.» [۲۳]

کشته شدن در راه خداوند، چه کشته شدن بدن باشد و چه کشته شدن شخصیت و هویت، که بزرگ‌تر از قتل بدنی است. کسانی که کنار حق می‌ایستند، همواره در معرض نابود شدن شخصیتشان با سخنان تزویرآمیز و افتراها قرار دارند. اما کسی که به حسین ملحق شود، متناسب با مقامش، چیزی از فتح را درک می‌کند؛ یعنی پیروزی با قائم (ع) را درک می‌کند. [۲۴]

در اینجا نکته‌ای بنیادین نهفته است: «شهادت» منحصر به کشته شدن جسمانی نیست، بلکه «شهادت شخصیت» در برابر اتهام‌ها، تهمت‌ها و طرد اجتماعی نیز خود گونه‌ای شهادت به شمار می‌آید. کسانی که امروز به حسین زمان (امام مهدی (ع)) می‌پیوندند، ممکن است از سوی رسانه‌های جهت‌دار، عالمانِ ظاهرنا و جامعه‌ای که به ظاهر دیندار است، تکفیر و تخریب شوند. تحمل این آزارها نیز نوعی شهادت است که اگر بر آن صبر ورزند، به «فتح حقیقی» خواهد انجامید. اما آنان که از این مسیر می‌گریزند تا کیان اجتماعی خود را مصون دارند، نه شهید خواهند شد و نه طعم پیروزی را خواهند چشید.

کسی که گمان برد صرفاً با انجام فرایض دینی – چون ساده‌زیستی، علم‌آموزی، امور خیریه و دیگر کردارهای خوشایند جامعه – به کاروان حسینی پیوسته است، در واقع نه تنها شهادت را تجربه نمی‌کند، بلکه به همان میزان که ظاهر دین‌داری او مورد پذیرش اجتماعی قرار می‌گیرد، از حقیقت دین فاصله می‌گیرد. پس حتی در جامعه‌ای دین‌مدار که بسیاری از ارزش‌های دینی با هنجارهای اجتماعی هم‌پوشانی دارند، ممکن است مردم با پیروی از همین ارزش‌های ظاهرراً دینی، از دین ناب و حقیقی دور افتند.

از سوی دیگر، باید توجه داشت که این معیارها – هرچند در ظاهر نیکو – به تنهایی نمی‌توانند مایه برتری حقیقی کسی بر دیگری شوند؛ به‌ویژه هنگامی که



بسیاری از مشکلات دیرین علمی را گشوده است؛ علمی که نمی تواند جز از سرچشمه الهی باشد. سوم، دعوت به حاکمیت خدا (البیعة لله): امام باقر (ع) فرمود: «... در میان پرچم ها، پرچمی هدایت کننده تر از پرچم یمانی نیست... و جایز نیست مسلمانی از او سرپیچی کند، و هرکس چنین کند، از اهل دوزخ است؛ زیرا او دعوت به حق می کند.» [۲۹] سید احمد الحسن، تنها کسی است که امروز پرچم «حاکمیت خدا» را برافراشته و نظام حاکمیت مردم را، که میراث سقیفه است، نفی می کند.

پس مدعی حقیقی را با این سه معیار از مدعیان دروغین بازمی شناسیم. اما جالب اینجاست که با وجود بیش از ۲۰ سال از ظهور سید احمد الحسن و نگارش کتاب های متعدد، بسیاری هنوز او را نشناخته اند و حتی به تحقیق هم نمی پردازند. پاسخ در همان «وارونگی ارزش ها» نهفته است. مردم به عالمان مشهور و جریان های غالب علمی پناه می برند، بی آنکه حتی یک کتاب از دعوت جدید را ورق بزنند؛ چراکه «همراهی با اکثریت» برایشان امنیت روانی و اجتماعی به ارمغان می آورد و «تحقیق مستقل»، آنان را در معرض طرد و تکفیر جامعه قرار می دهد. این، همان «فریب ارزش های ظاهراً دینی» است: ترس از دست دادن جایگاه، وابستگی به نظام آموزشی رایج، و القائات رسانه های قدرت، چنان معیارها را وارونه ساخته که مردم، با وجود در دسترس بودن ادله، همچنان ریسمان الهی را رها می کنند و به طناب پوسیده خرد جمعی خود چنگ می زنند.

غربت اسلام در عصر ظهور

امروز، در عصر غیبت، همان دوگانگی با لباسی نوین، جان امت را هدف گرفته است. دموکراسی محض، افکار سنجی های سطحی و تقدیس «رأی اکثریت»، جای «نص الهی» را گرفته اند. مردم گمان می کنند بر ارزش های دین عمل می کنند، در حالی که دین را در ترازوی عرف جامعه می سنجند و به سوی علمایی

است که یاران حسین (ع) به آن عمل کردند: آن ها عزت ابدی را در ذلت ظاهری همراهی با امام دیدند و ارزش های اجتماعی زمانه را، که عزت ظاهری را در همراهی با عموم مردم می دیدند، به کنار نهادند. امروز نیز، کسانی که به حسین زمان (امام مهدی (ع)) ملحق می شوند، باید همین راه را بروند: عزت ابدی را در ذلت ظاهری همراهی با حق ببینند و از عزت باطل ریاست طلبان و علمای بی عمل بگریزند.

میان این همه مدعی، حق را چگونه بیابیم؟

پس از مرور تاریخ، این پرسش سرنوشت ساز پیش می آید: امروز که با حسین زمان (امام مهدی (ع)) و فرستاده او (یمانی موعود) مواجه ایم، چگونه مدعی حق را از مدعی دروغین باز شناسیم؟ آیا صرفاً ظاهر دین داری، شهرت، نسب، یا همراهی اکثریت، معیار است؟ یا خداوند، بر اساس حکمت خویش، معیارهایی روشن برای شناخت حجت هایش قرار داده است؟ اهل بیت (ع) در احادیث متعدد، سه معیار اصلی را برای شناخت حجت الهی بیان کرده اند که در هیچ مدعی دروغینی جمع نمی شود و خداوند نیز از آن محافظت کرده است:

نخست، نص و وصیت آشکار: در وصیت شب وفات پیامبر اکرم (ص)، حضرت فرمود: «... و او را سه نام است: نامی همچون نام من، و نام پدرم، و آن ها عبدالله و احمد است، و نام سوم، مهدی است و او اولین مؤمنان است.» [۲۷] امروز، سید احمد الحسن، با احتجاج به همین وصیت، خود را به عنوان فرستاده امام مهدی (ع) معرفی می کند و هیچ مدعی دیگری نمی تواند به این وصیت صریح استناد کند.

دوم، علم و حکمت لدنی: حارث بن مغیره از امام صادق (ع) پرسید: «صاحب این امر با چه چیزی شناخته می شود؟» فرمود: «با آرامش و وقار و علم و وصیت.» [۲۸] سید احمد الحسن، سال ها است که دانشمندان را به مناظره علمی دعوت کرده و با کتاب هایی چون «متشابهات» و «توهم بی خدایی»،



با آن جنگیده بودند. این پرچم، همان پرچم حاکمیت مردم است؛ پرچم «من»، پرچم «ما»، پرچم سقیفه و شورا یا پرچم انتخابات، یا هر چیز دیگری که مردم خواستارش هستند؛ همان که همواره در برابر آنچه او، سبحان و متعال، می خواهد قرار گرفته است؛ در برابر پرچم او، سبحان، پرچم حاکمیت خدا، پرچم «البيعة لله» (بیعت از آن خداست)، یا همان پرچمی که پیامبران و اوصیا آن را به دوش کشیده اند و تا روز قیامت به دوش خواهند کشید.» [۳۱]

این وارونه سازی معیارها، بزرگ ترین تهدید عصر غیبت است. مردم با عزاداری ها و ظواهر دینی، خود را بر صراط مستقیم می پندارند، در حالی که اسیر ارزش های اجتماعی اند و دین را با عرف جامعه می سنجدند، نه عرف را با دین.

امروز، در عصری زندگی می کنیم که امام مهدی (ع) به دعای شیعیانی که ظهور ایشان را خواستارند پاسخ داده اند و مسلم زمان (یمانی موعود) را به سوی آنان فرستاده اند تا از آنان بیعت بگیرد. اما مردم، بدون آنکه به معرفی نامه مسلم بنگرند و او را با معیاری بسنجند که پیامبر اسلام (ص) قرار داده است، او را با گفتار عالمان می سنجدند و اگر با آن همخوان نباشد، او را نمی پذیرند. این معیاری که از ارزش های جامعه وام گرفته شده است، همان خطای پیروی از بزرگان قبیله است که امروز در لباس تقلید از علما ظاهر شده است. امام باقر (ع) می فرماید: «اسلام، غریبانه آغاز شد و همان گونه که آغاز شده بود، غریبانه باز خواهد گشت؛ پس خوشا به حال غریبان.» [۳۲]

همراهی با مسلم زمان (یمانی موعود)، همچون همراهی با مسلم بن عقیل، با سختی و ذلت دنیوی همراه است. فرستاده امام حسین (ع)، تنها و غریب، بی آن که جرعه ای آب بیابد، در کوچه پس کوچه های کوفه آواره شد و در برابر چشمان شیعیانی که نامه نوشته بودند، به شهادت رسید. اما آیا تنها ترس بود که مردم را از یاری او بازداشت؟ بزرگان کوفه به مردم هشدار دادند که با یاری مسلم، «اتحاد مسلمین» را

می روند که قدرت، شهرت و جایگاه اجتماعی شان، معیار پذیرش شده است.

سید احمد الحسن در این باره هشدار می دهد:

«هیچ عاقلی نیست که برای عقل خود احترام قائل باشد و در عین حال اعتقاد داشته باشد کسانی که در جامعه با دعوت های دینی نوظهور مقابله می کنند، جناحی غیر از بزرگان دین بوده اند؛ همان کسانی که خداوند آنان را در قرآن به «ملاً» (بزرگان) یا «سادات» (آقایان) توصیف کرده است، در حالی که جامعه به گمراهی کشیده شده، آنان را متخصص یا دست کم دارای قدرت تشخیص و تمییز به شمار می آورد و در نتیجه، برای شناخت حق یا باطل بودن دعوت های دینی نوظهور در جامعه - که پیامبر یا وصی با خود می آورد - تمام و کمال به آنان اعتماد می کند و با تأسف، مردم، بی هیچ تدبیر، تفکر و تحقیق، یا حتی بدون توجه به این نکته که این سران یا بزرگان یا فقهای گمراه، همان کسانی هستند که از دعوت های اصلاح گرایانه پیامبران و اوصیا و انقلاب های بزرگ آنان، بزرگ ترین زیان ها را خواهند دید، حکم آنان را می پذیرند.» [۳۰]

همچنین ایشان عمق فاجعه را چنین آشکار می سازند: «مصیبتی که امروز ما گرفتارش هستیم این است: همان کسانی قضیه حسین را در اختیار خود گرفته اند که پرچم قاتلان حسین را برافراشته اند. امروز وضعیت به صورتی شده است که سخنگویان به اسم حسین (ع)، همان قاتلان حسین (ع) و بر دوش کشندگان همان پرچمی هستند که بیش از هزار سال پیش با حسین (ع) جنگید و حسین (ع) در حالی کشته شد که با همین پرچم مبارزه می کرد و باطل بودن آن و بنیان گذارانش را آشکار می ساخت؛ بلکه این پرچم همان پرچمی است که علی (ع) با آن جنگید؛ همان پرچمی که علی (ع) را از خلافت الهی دور ساخت و وی را نزدیک به بیست و پنج سال در خانه خود خانه نشین کرد. حتی این پرچم همان پرچمی است که محمد (ص) و تمامی پیامبران و اوصیای پیش از وی



مطروود (ع) و بر یارانِ غریبِ او که در عصرِ غربتِ اسلام، به ریسمانِ الهی چنگ می‌زنند و فتحِ موعود را رقم می‌زنند، هرچند در ظاهر، تنها و طرد شده باشند.

منابع:

[۱]



[۲] سورة بقره، آیه ۲۴۷.

[۳] سورة زخرف، آیه ۵۱-۵۶.

[۴] منبع: پرتال جامع علوم انسانی



[۵] از امام سجاد (ع) چنین نقل شده است: «هیچ روزی چون روز حسین (ع) نیست؛ روزی که سی هزار نفر به سوی او آمدند؛ کسانی که ادعا می‌کردند از این امت‌اند، درحالی‌که هر کدام با ریختن خون حسین (ع) به خدا تقرب می‌جستند. او آنان را به یاد خدا می‌انداخت، اما آنان پند نمی‌گرفتند، تا آن‌که او را از روی ستم، تجاوز و دشمنی کشتند.»

[۶]



[۷] دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، جلد اول.

[۸] دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۱، ص ۲۹۴.

[۹] همان، ص ۲۹۵.

[۱۰] همان، ص ۲۹۸.

[۱۱] سید احمد الحسن در تفسیر آیه ۲۷ سورة فتح می‌فرمایند: «راه فتح مبین برای هر انسانی که بخواهد به سوی خدا، با هدایت ولیّ خدا و حجت او بر خلقش، سیر نماید، باز است؛ مسجد الحرام همان ولیّ خداست و ان شاء الله مؤمنان با امنیت کامل و سرهای تراشیده وارد آن می‌شوند؛ یعنی هیچ‌گونه فکر و رأی نسبت به کلام ولیّ خدا نخواهند داشت و به‌طور کامل تسلیم او خواهند بود. اما مقصّران، در مرتبه‌ای پایین‌تر از این مرتبه قرار دارند. موی سر، تمثیلی از افکار و آرای انسان است؛ پس تراشیدن و کوتاه کردن آن، یعنی تسلیم شدن و اطاعت کردن از کسی که به خاطر او، فکر و نظر خودش را تراشیده یا کوتاه کرده است.» (پاسخ‌های روشن‌گرانه بر بستر امواج، ج ۲، پرسش ۵۲)

بر هم نزنید. [۳۳] آنان، اتحاد را به «اطاعت از خلیفه وقت» معنا کردند و یاری امام حق را «تفرقه» خواندند. غافل از این‌که «اتحاد مسلمین»، نه همرنگی با اکثریت گمراه، که گرد آمدن حول ریسمان الهی است؛ حتی اگر در ظاهر، تنها و غریب باشد.

پس، در عصر ظهور نیز، همان دوگانگی تکرار خواهد شد: گروهی، امام را با معیارهای اجتماعی می‌سنجند و رد می‌کنند؛ و گروهی اندک، امام را با نصّ الهی می‌شناسند و به او می‌پیوندند. این، بزرگ‌ترین مصیبت عصر غیبت است که خود جامعه، با چنگ زدن به طناب پوسیده خرد جمعی، عامل غربت امام می‌شود.

سخن آخر

ارزش‌های اجتماعی، پاداش فوری دارند: قدرت، ثروت، امنیت جمعی. اما ارزش‌های دینی، پاداش خود را اغلب در آخرت می‌دهند و در دنیا، انسان را با فقر، طرد و شهادت روبه‌رو می‌کنند. به همین سبب، اکثریت، مسیر آسان اجتماع را برمی‌گزینند و تنها اقلیتی، راه دشوار الهی را. امام حسین (ع) فرمود: «هرکس با من همراه شود شهید می‌شود و هرکس همراه نشد، فتح را درک نخواهد کرد.» و این سخن، برای همیشه و هر زمان، حقیقتی جاری است: هر زمان، حسینی دارد.

پس، راه نجات در عصر غیبت، «چنگ زدن به ریسمان الهی» است؛ ریسمانی که امروز، در شخص «حسین زمان»، یعنی امام مهدی (ع) و فرستاده ایشان، سید احمد الحسن، تجلی یافته است.

در پایان، باید پرسید: آیا ما نیز، همچون بنی اسرائیل و فرعون، معیارهای جامعه را بر نصّ الهی ترجیح می‌دهیم؟ آیا در سقیفه زمانه، با تکیه بر منافع قبیله‌ای و مصلحت‌اندیشی، ریسمان الهی را رها می‌سازیم؟

و سلام بر حسین (ع) و بر یاران او که ریسمان الهی را رها نکردند و فتح ابدی را درک کردند. و سلام بر مهدی



[۱۲] دکتر زکی صبیحاوی، پیام صفحه فیس بوک:



[۱۳] دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۱، ص ۳۷۹.

[۱۴] دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، زینب (ع) پاسخ قاطع به ابن زیاد می دهد.

[۱۵] دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، مواجهه علی بن حسن (ع) با ابن زیاد.

[۱۶] دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۱، ص ۳۰۷.

[۱۷] همان، ص ۳۱۰.

[۱۸] همان، ص ۳۱۵.

[۱۹] همان، ص ۳۱۹.

[۲۰] همان، ص ۳۱۸.

[۲۱] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۱، پاسخ به پرسش ۱۸.

[۲۲] دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۱، ص ۳۶۴.

[۲۳] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۱، پاسخ به پرسش ۱۴.

[۲۴] همان

[۲۵] سید احمد الحسن، سرگردانی یا مسیر به سوی خدا، ص ۴۷-۷۹.

[۲۶] همان

[۲۷] شیخ طوسی، غیبت، ص ۳۰۰.

[۲۸] مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۳۸.

[۲۹] نعمانی، غیبت، ص ۴۶۲.

[۳۰] سید احمد الحسن، خطبه محرم.

[۳۱] همان

[۳۲] نعمانی، غیبت، ص ۳۳۶.

[۳۳] دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۱، ص ۲۴۲.



تأملی در کلام سید احمد الحسن با نگاهی عمیق به حقیقت «حسینٌ منّی و أنا من حسین»؛ وراثت الهی، فدا، و هویت وجودی در فلسفه دین

«آن دل شکسته،
آن سربریده در کربلا،
او وطن من و محور من و نیروی من است.
آنچه خدای سبحان می خواهد،
برای من معیار ارزش است.
وطن من **حسین** است.
من با جسم و روحم به حسین منسوبم؛
بلکه هر حرکت و سکونم،
معیارش حسین است.» [۱]

به قلم سارا ستوده





مقدمه: وطن؛ از زادگاه جسم تا موطن حقیقت

سخن «وطن من حسین است» در نگاه نخست، ممکن است تعبیری عاطفی از محبت به امام حسین (ع) به نظر برسد؛ اما در ژرفای خود، پرسشی بنیادین در فلسفه دین مطرح می‌کند:

آیا وطن فقط قطعه‌ای از خاک است که انسان در آن متولد می‌شود، یا حقیقتی است که انسان در آن به معنا، هویت و آرامش وجودی می‌رسد؟

انسان با تولد جسمانی وارد یک سرزمین می‌شود، زبان می‌آموزد، فرهنگ می‌گیرد و با تاریخ پیوند می‌خورد؛ اما انسان تنها بدن نیست. او موجودی است که در طول زندگی، با حقیقت‌هایی دیگر نیز متولد می‌شود: با ایمان، معرفت، آرمان و تعلق به امر مقدس.

مادر، مبدأ تولد جسم انسان است؛ زادگاه، مبدأ شکل‌گیری هویت تاریخی او؛ اما حقیقت الهی می‌تواند مبدأ تولد معنوی او باشد. از همین رو، در ادیان بزرگ، انسان همواره در جست‌وجوی وطنی فراتر از مکان بوده است؛ وطنی که نه فقط محل بودن، بلکه محل شدن و کمال یافتن است.

در این چارچوب، جمله «وطن من حسین است» را نمی‌توان صرفاً جایگزینی یک نام به جای یک سرزمین دانست؛ بلکه باید آن را بیان یک تعلق وجودی فهم کرد: تعلق انسان به حقیقتی که معیار حرکت، شناخت و بازگشت معنوی اوست.

این مقاله در پی آن است که این معنا را در پرتو فلسفه دین و الهیات تطبیقی بررسی کند؛ از مفهوم وطن وجودی در حکمت صدرایی، مفهوم مرکز مقدس در اندیشه میرچا الیاده، جست‌وجوی وطن‌نهایی در الهیات آگوستین، مفهوم فدا در سنت‌های ابراهیمی، و در نهایت، نسبت عمیق میان پیامبر اکرم (ص) و امام حسین (ع) در حدیث

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ». [۲]

۱. وطن؛ معنای لغوی و ساحت وجودی

در زبان عربی، «وطن» به معنای محل اقامت و جایگاه استقرار آمده است.

این منظور می‌نویسد:

«الوطن: منزل الإقامة». [۳]

اما انسان فقط در مکان زندگی نمی‌کند؛ او در معناها نیز اقامت دارد. یک اندیشه، یک ایمان یا یک حقیقت می‌تواند چنان در وجود انسان ریشه بدواند که هویت او را شکل دهد.

از این منظر، وطن دو سطح پیدا می‌کند:

وطن طبیعی؛ که بدن انسان در آن متولد می‌شود.

وطن معنوی؛ روح انسان در پیوند با آن معنا پیدا می‌کند.

همان‌گونه که جسم انسان نیازمند مبدأ پیدایش است، روح او نیز نیازمند حقیقتی است که مسیر کمال او را تعیین کند.

۲. انسان و وطن وجودی در حکمت متعالیه ملاصدرا

در حکمت متعالیه صدرالدین شیرازی، انسان موجودی ثابت و کامل شده در لحظه آغاز نیست؛ بلکه حقیقت او در یک حرکت دائمی به سوی کمال شکل می‌گیرد.

ملاصدرا [۴] با نظریه «حرکت جوهری» بیان می‌کند که تغییر و حرکت تنها در ویژگی‌های بیرونی موجودات رخ نمی‌دهد، بلکه اصل وجود موجود مادی نیز در مسیر تحول قرار دارد.

براساس این نظریه، انسان در تمام مسیر زندگی خود در حال «شدن» است. نفس انسانی از مرتبه طبیعت آغاز می‌کند، اما استعداد حرکت به سوی مراتب بالاتر ادراک، عقل و تجرد را داراست.

ملاصدرا میان آغاز طبیعی انسان و کمال‌نهایی او فاصله‌ای وجودی می‌بیند؛ یعنی انسان تنها با تولد جسمانی تعریف نمی‌شود، بلکه حقیقت او در مسیر معرفت و کمال ساخته



۴. وطن نهایی روح در اندیشه آگوستین

آگوستین در کتاب اعترافات [۶] انسان را موجودی معرفی می‌کند که در ژرفای وجود خویش در جست‌وجوی حقیقتی فراتر از جهان محدود است. او کتاب خود را با این جمله آغاز می‌کند:

«دل ما بی‌قرار است تا زمانی که در تو آرام گیرد.»

در نگاه آگوستین، این بی‌قراری نشانه نقص انسان نیست؛ بلکه نشانه آن است که انسان برای حقیقتی بزرگ‌تر از امور محدود آفریده شده است. هیچ امر مادی نمی‌تواند عطش نهایی روح را به‌طور کامل پاسخ دهد؛ زیرا انسان در جست‌وجوی حقیقت مطلق است. از این‌رو، وطن حقیقی انسان نه صرفاً محل زندگی جسم، بلکه حقیقتی است که روح در آن آرامش نهایی خود را می‌یابد. این معنا با یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌های الهیات شیعی پیوند می‌یابد: انسان چگونه از پراکندگی وجودی به‌سوی حقیقت بازمی‌گردد؟

در این نگاه، اولیای الهی نشانه‌های راه هستند [۷]؛ حقیقت‌هایی که انسان را به‌سوی عهد الهی [۸] و مقصد نهایی وجود [۹] هدایت می‌کنند. از همین‌جا می‌توان وارد مرحله اصلی بحث شد: چگونه حسین (ع) در نگاه شیعی به محور این بازگشت، وراثت و استمرار حقیقت تبدیل می‌شود؟

۵. فدا و نجات؛ پیوند قربانی با استمرار حقیقت در

ادیان ابراهیمی

یکی از عمیق‌ترین مفاهیم مشترک در سنت‌های ابراهیمی، مفهوم «فدا» است. فدا در ساختار الهیاتی ادیان، صرفاً به معنای از دست دادن یا نابودی نیست؛ بلکه به معنای گذر از خود برای حفظ پیوندی بزرگ‌تر با خداوند و تحقق اراده الهی است. قربانی در این سنت‌ها، زبان نمادینی است که نشان می‌دهد گاهی بقای یک حقیقت، نیازمند ایثار و گذشتن از ارزشمندترین دارایی انسان است.

می‌شود.

از این منظر، انسان دارای مراتب تولد است: تولد جسمانی، تولد عقلانی و تولد روحانی. براساس این مبنا، مفهوم وطن نیز می‌تواند از یک معنای جغرافیایی فراتر رود. اگر انسان موجودی در مسیر شدن است، وطن حقیقی او همان حقیقتی است که حرکت وجودی او را جهت می‌دهد و او را به کمال نزدیک می‌کند. پس «وطن من حسین است» در این افق، سخن از یک مکان در برابر مکان دیگر نیست؛ بلکه سخن از حقیقتی است که روح انسان با آن هویت معنوی و حقیقی خود را باز می‌یابد.

۳. وطن مقدس و مرکز معنا در اندیشه میرچا الیاده

میرچا الیاده [۵] در پژوهش‌های خود درباره تجربه دینی انسان توضیح می‌دهد که «انسان دینی جهان را صرفاً مجموعه‌ای از مکان‌های یکسان و بی‌معنا نمی‌بیند». در نگاه او، امر مقدس سبب می‌شود برخی مکان‌ها کیفیتی متفاوت پیدا کنند. این مکان‌ها برای انسان مؤمن به «مرکز» تبدیل می‌شوند؛ زیرا در آن‌ها ارتباط میان جهان انسانی و امر متعالی تجربه می‌شود. مکان مقدس، صرفاً یک نقطه جغرافیایی نیست؛ بلکه نقطه‌ای است که جهان انسان از آن معنا می‌گیرد و نسبت او با هستی سامان پیدا می‌کند.

با استفاده از این چارچوب می‌توان فهمید که چرا کربلا برای شیعه تنها یک سرزمین تاریخی نیست. کربلا به مرکز معنا تبدیل شده است؛ زیرا در آن، حقیقت‌هایی مانند حفظ عهد الهی، فدا شدن برای عرش الهی، و تلاش برای احیای حاکمیت الله وجود دارد که در یک واقعه تاریخی آشکار شده‌اند. و ریخته شدن خون حسین (ع) در کربلا، آن را از مکانی برای شهادت، به یک معنا و امر مقدس تبدیل کرده است.



فدا در سنت یهودی؛ قربانی و عهد الهی

در تورات، داستان آزمایش ابراهیم (ع) در کتاب پیدایش، یکی از بنیادین ترین نمونه های پیوند میان تسلیم، قربانی و اعتماد به اراده خداوند است. در سفر پیدایش آمده است:

«خدا گفت: اکنون پسر خود را که یگانه پسترت، یعنی اسحاق را که دوست می داری، بردار و به زمین موری برو و او را در آنجا برای قربانی سوختنی تقدیم کن.» [۱۰]
 در ادامه روایت، پس از آشکار شدن تسلیم ابراهیم (ع)، قربانی دیگری جایگزین می شود:

«ابراهیم چشمان خود را بلند کرد و دید که قوچی پشت سر او به شاخ هایش در بیشه گرفتار شده است. پس رفت و قوچ را گرفت و آن را به جای پسر خود برای قربانی سوختنی گذراند.» [۱۱]

در این روایت، ارزش قربانی تنها در خود قربانی نیست؛ بلکه در معنایی است که پشت آن قرار دارد: تسلیم کامل انسان در برابر حقیقت الهی.

فدا در الهیات مسیحی؛ محبت الهی و نجات انسان

در الهیات مسیحی، مفهوم فدا جایگاهی مرکزی دارد. مسیح به عنوان قربانی ای که برای نجات انسان معرفی می شود، نماد پیوند میان محبت خداوند و رهایی انسان از گسست معنوی است.

در انجیل یوحنا آمده است:

«اینک بره خدا که گناه جهان را برمی دارد.» [۱۲]

همچنین در انجیل مرقس آمده است:

«زیرا پسر انسان نیز نیامد تا خدمت شود، بلکه تا خدمت کند و جان خود را فدای بسیاری سازد.» [۱۳]
 در این نگاه، فدا یک مفهوم صرفاً تاریخی نیست؛ بلکه تفسیر معنای نجات است: حقیقتی که با گذشتن از خود، راه بازگشت انسان به خدا را فراهم می کند.

فدا در قرآن؛ قربانی بزرگ و حکمت نجات

قرآن کریم نیز در داستان ابراهیم (ع)، مفهوم قربانی را با حکمت الهی پیوند می دهد:

(وَقَدْ يَنْبَغُ عَظِيمٍ) [۱۴]

(و او را با قربانی بزرگی باز خریدیم).

در این آیه، قربانی نشانه آن است که اراده الهی، فراتر از ظاهر یک حادثه، دارای حکمتی بزرگتر است. و آن، فدا شدن حسین (ع) برای عرش الهی است. [۱۵] در نگاه شیعی، عاشورا در امتداد همین سنت الهی فهم می شود؛ یعنی فداکاری ای که نه پایان یک انسان، بلکه حفظ یک حقیقت در تاریخ است.

۶. زیارت وارث [۱۶]؛ حسین (ع) و استمرار سلسله حقیقت

در فرهنگ شیعی، یکی از مهم ترین متن هایی که جایگاه امام حسین (ع) را با توجه به تاریخ پیامبران بیان می کند، «زیارت وارث» است. در این زیارت، خطاب به امام حسین (ع) گفته می شود:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ،

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيَّ اللَّهِ،

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ،

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ،

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ،

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ.» [۱۷]

واژه «وارث» در اینجا معنایی فراتر از انتقال یک میراث تاریخی دارد. در زندگی معمولی، وارث کسی است که چیزی را از گذشتگان دریافت می کند؛ اما در زبان دین، وراثت گاهی به معنای استمرار یک حقیقت یا خود حقیقت است. حسین (ع) وارث آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ع) معرفی می شود؛ نه به این معنا که صرفاً تاریخ آنان را به ارث برده است، بلکه به این معنا که خط توحید و عهد الهی، حتی فراتر از آن، «اسلام و دین خدا و تمام



آفرینش برای وجود و بقای خود مادیون خون حسین (ع) هستند. [۱۸]

چه بسا حتی بالاتر، وجود همه عالم در وجود او استمرار یافته است؛ چراکه او فدای عرش الهی شد. اما در اینجا یک پرسش عمیق مطرح می‌شود: چرا استمرار این حقیقت با فدای حسین (ع) پیوند خورده است؟ پاسخ، ما را به قلب مقاله می‌رساند: زیرا در منطق ادیان، گاهی حقیقت برای باقی ماندن در تاریخ، نیازمند قربانی شدن حامل آن حقیقت است.

۷. «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» [۱۹]؛ راز بقای

حقیقت محمدی

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا» [۲۰]

«حسین از من است و من از حسینم؛ خداوند دوست بدارد کسی را که حسین را دوست بدارد.»

اما عظمت این جمله تنها در نقل تاریخی آن نیست؛ بلکه در عمق معنایی آن است. «حسین منی» یعنی حسین (ع) از حقیقت محمدی جدا نیست. محمد (ص)، همان مسجود حقیقی فرشتگان و همان قبله و خلیفه حقیقی است که، خلقت افلاک به یمن وجود اوست. [۲۱] و این رسالت عظیم، در ادامه با قضیه فدا و حسین (ع) گره خورده است. «و أنا من حسین»: این بخش، راز بزرگ جمله است. چگونه ممکن است پیامبر از حسین باشد؟ در نگاه سطحی، این جمله ممکن است شگفت‌آور به نظر برسد؛ اما در منطق استمرار حقیقت، معنای عمیقی دارد. اصل یک حقیقت ممکن است از کسی آغاز شود، اما بقای تاریخی آن حقیقت به فداکاری کسی دیگر وابسته گردد. اسلام محمدی، در مقام نزول و ابلاغ، با پیامبر اکرم (ص) کامل شد؛ اما در مقام بقا، مبارزه با تحریف و زنده ماندن حقیقت حاکمیت الله در تاریخ، با فدا شدن حسین (ع)

استمرار یافت.

پس «أنا من حسین» یعنی اگر حسین نبود، حقیقتی که محمد (ص) برای آن مبعوث شد، در معرض خاموش شدن در تاریخ قرار می‌گرفت. حسین (ع) علت آغاز اسلام نیست؛ بلکه حافظ ظهور تاریخی و استمرار آن است. اینجاست که معنای «وطن من حسین است» آشکارتر می‌شود: وطن، حقیقتی است که انسان را به اصل خویش بازمی‌گرداند؛ و در نگاه شیعی، حسین (ع) نشانه زنده این بازگشت به عهد الهی است.

سید احمد الحسن در بیان فلسفه حقیقت این جمله می‌فرماید:

«انقلاب اصلاحی و جهانی امام مهدی (ع) چیزی نیست، مگر ثمره حقیقی که انقلاب امام حسین (ع) آن را به وجود آورد. پس با امام حسین (ع)، دین اسلام و محمد (ص) باقی مانده و با امام حسین (ع)، اسلام و محمد (ص) ظهور می‌کند و با امام حسین (ع)، اسلام و محمد (ص) شناخته می‌شود.» [۲۲]

در فلسفه تاریخ ادیان، می‌توان میان ظهور یک حقیقت دینی و استمرار تاریخی آن تفاوت گذاشت؛ زیرا بسیاری از سنت‌های دینی، بقای خود را نه تنها در لحظه ظهور نخستین، بلکه در حافظه، شهادت و فداکاری حاملان آن حقیقت جست‌وجو می‌کنند.

۸. حسین؛ فدیهای برای بقای عهد الهی

در برخی تبیین‌های شیعی، عاشورا در امتداد سنت الهی فدا فهم می‌شود؛ سنتی که در آن، قربانی شدن یک انسان الهی، به معنای نابودی نیست، بلکه وسیله آشکار شدن حقیقت و بقای عهد خداوند در میان انسان‌هاست. در این نگاه، حسین (ع) با انتخاب آگاهانه شهادت، خویش را برای حفظ حقیقتی بزرگ‌تر فدا کرد. همان‌گونه که قرآن درباره قربانی ابراهیم (ع) می‌فرماید:

(وَقَدْ نَبَّأَهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ) [۲۳]

فدا در منطق الهی، یک معامله مادی نیست؛ بلکه ظهور



به سوی کمال می‌رود. در نگاه الیاده، انسان دینی به یک مرکز مقدس نیاز دارد تا جهان او معنا پیدا کند. در نگاه آگوستین، روح انسان در جست‌وجوی وطنی است که در آن آرام گیرد. و در نگاه شیعی، حسین (ع) نماد حقیقتی است که انسان را به عهد الهی، عدالت و فداکاری برای حق پیوند می‌دهد. بنابراین، «وطن من حسین است» یعنی من خود را به حقیقتی منسوب می‌دانم که در آن، راه بازگشت انسان به خداوند، معنا و هویت پیدا می‌کند.

زادگاه معنوی؛ چگونه حقیقت انسان را می‌سازد؟

انسان معمولاً زادگاه خویش را نقطه آغاز هویت خود می‌داند؛ اما تاریخ نشان می‌دهد که بسیاری از انسان‌ها، فراتر از جغرافیای تولد خویش، به حقیقت‌هایی تعلق یافته‌اند که تمام زندگی آنان را شکل داده است. گاهی یک اندیشه، یک شخصیت الهی یا یک واقعه مقدس، به اندازه یک سرزمین در ساخت هویت انسان اثر می‌گذارد. زیرا انسان فقط در مکان متولد نمی‌شود؛ بلکه در معنا نیز زاده می‌شود. زادگاه طبیعی، انسان را وارد تاریخ می‌کند؛ اما زادگاه معنوی، انسان را وارد مسیر حق و صراط مستقیم خواهد کرد. از این منظر، کربلا برای شیعه فقط محل وقوع شهادت نیست؛ بلکه محل تولد یک نگاه عمیق به هویت انسانی است که فدای عرش الهی شد. [۲۴]

۱۱. وطن من حسین است؛ تفسیر فلسفی یک تعلق معنوی

اکنون می‌توان به سخن آغازین بازگشت: «وطن من حسین است». این جمله را می‌توان در سه سطح فهم کرد:

سطح نخست: محبت و تعلق قلبی: انسان به کسی که او را مظهر حقیقت می‌داند، تعلق پیدا می‌کند.

سطح دوم: هویت معنوی: انسان خود را با معیارها، ارزش‌ها و راه او تعریف می‌کند.

حکمت خداوند در مسیر تاریخ است. در تفسیر این نگاه، سید احمد الحسن بر پیوند میان قربانی حسین (ع) و قضیه مهدوی تأکید می‌کند و حسین (ع) را قربانی‌ای برای برپایی حق و عدالت الهی معرفی می‌نماید. در این برداشت، عاشورا یک حادثه بسته در سال ۶۱ هجری نیست؛ بلکه حلقه‌ای از یک مسیر الهی است که از آدم (ع) آغاز شده و در انتظار تحقق کامل وعده الهی ادامه می‌یابد.

۹. از وراثت انبیا تا وراثت حقیقت

یکی از نکات اساسی در زیارت وارث این است که حسین (ع) تنها وارث اشخاص نیست؛ بلکه وارث مسیر توحید است. وقتی گفته می‌شود: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ» مقصود این نیست که حسین (ع) صرفاً چیزی از آدم (ع) به ارث برده است؛ بلکه یعنی حقیقتی که در آدم (ع) آغاز شد، در حسین (ع) استمرار یافته است. در این معنا، وراثت یک مفهوم وجودی است.

آدم (ع) حامل آغاز عهد انسان با خداست. نوح (ع) حامل نجات و عبور از طوفان گمراهی است. ابراهیم (ع) حامل تسلیم و توحید است. موسی (ع) حامل شریعت الهی است. عیسی (ع) حامل روح رحمت است. محمد (ص) حامل ظهور کامل دین الهی است. و حسین (ع) در نگاه شیعی، وارث همه این حقیقت‌هاست. اما ویژگی حسین (ع) آن است که این میراث را با قربانی شدن حفظ کرد. او وارث گذشته است، اما هم‌زمان ضامن آینده نیز هست.

۱۰. وطن من حسین است؛ بازگشت به سرچشمه معنا

«وطن من حسین است»

اگر وطن را فقط قطعه‌ای از خاک بدانیم، این جمله معنای خود را از دست می‌دهد؛ اما اگر وطن را جایگاه استقرار حقیقت در وجود انسان بدانیم، این سخن معنایی عمیق پیدا می‌کند.

در نگاه ملاصدرا، انسان در حرکت وجودی خویش



من و نیروی من است.
 آنچه خدای سبحان می خواهد، برای من معیار ارزش
 است.
 وطن من حسین است....
 من با جسم و روحم به حسین منسوبم؛
 بلکه هر حرکت و سکونم معیارش حسین است.
 وطن من حسین است....
 اگر تو وطنی دیگر داری، این انتخاب توست...؛ راحتی،
 اختیار خودت است.
 تو کیلومترهای مربعی را می بینی که من نمی بینم،
 تو مرزهای قطعه ای بر کمره زمین را می بینی و آن را وطن
 می نامی،
 من آن را نمی بینم.
 آنچه من می بینم، نقطه ای بر دانه ای شن در بیابان است،
 و این، اندازه وطن تو در این جهان دیدنی است.
 پس آنچه تو بزرگ می بینی، من ناچیز می بینم؛
 و آنچه تو وطن دوستی می بینی، من بی خردی می بینم؛
 و آنچه تو محدود می بینی، من بی مرز می بینم؛ زیرا به
 نامتناهی پیوند دارد.
 وطن من حسین است.» [۲۵]

منابع:

[۱] سید احمد الحسن، پیام در شبکه ایکس، ۲۶ ژوئن ۲۰۲۶:



[۲] ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، تحقیق:
 عبدالحسین امینی، نجف: دار المرتضویه، ۱۳۵۶ ش، باب ۱۴،
 حدیث ۱، ص. ۵۲ و ۵۳.
 [۳] ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار
 صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۳، ص ۴۵۱ و ۴۵۲، ماده «وطن».
 [۴] صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة
 الأربعة، ج ۳، سفر چهارم، مباحث نفس و حرکت جوهری.

سطح سوم: حقیقت وجودی: انسان سرچشمه معنایی
 زندگی خویش را در آن حقیقت می یابد.
 در این سطح، حسین (ع) جایگزین یک مکان جغرافیایی
 نمی شود؛ بلکه به عنوان یک «افق معنایی» مطرح
 می شود. همان گونه که فلسفه وجودی از انسان می پرسد:
 «چه چیزی زندگی تو را معنا می کند؟»، پاسخ انسان
 حسینی این است: حقیقتی که در حسین (ع) متجلی شده
 است؛ حقیقتی است که انسان را به سوی حاکمیت خدا،
 عدالت و رهایی از بندگی هر آنچه غیر خداست دعوت
 می کند. بنابراین، انسان از یک خاک آغاز می شود، اما در
 یک حقیقت به کمال می رسد. زادگاه طبیعی، آغاز حضور
 انسان در جهان است؛ اما وطن معنوی، مقصد حرکت روح
 اوست.

فلسفه دین به ما می آموزد که انسان تنها موجودی در
 میان اشیاء نیست؛ بلکه موجودی است که در جست و جوی
 معنا، حقیقت و غایت خویش حرکت می کند. انسانی در
 حال شدن که برای یافتن حقیقت نهایی، توجهش را به
 مرکز معنا معطوف می کند.

در نگاه شیعی، قیام حسین (ع) و شهادتش در واقع،
 تصویری از همان مرکز معنا و هویت وجودی است که
 می توان آن را به معنای دقیق تر کلمه، وطن و زادگاه
 حقیقی هر سالک الی الله دانست.

نتیجه گیری

بنابراین، «وطن من حسین است» را می توان چنین
 فهمید: وطن حقیقی انسان، حقیقتی است که روح او را
 پرورش می دهد، اندیشه او را جهت می بخشد و اعمال او
 را به سوی خداوند معنا می کند. و حسین (ع) در این افق،
 نه فقط یک شخصیت در تاریخ، بلکه یک مسیر و زادگاه
 حقیقی برای یافتن معنا و مفهوم انسانیت و برپایی دین
 الهی است، به معنای واقعی کلمه.
 «آن دل شکسته، آن سربریده در کربلا، او وطن من و محور



- همچنین در منابع دعایی شیعه مانند مفاتیح الجنان.
[۱۸] علاء السالم، مقدمه‌ای بر روز حسین، ص ۶۸.
[۱۹] ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، تحقیق: عبدالحسین امینی، نجف: دار المرتضویة، ۱۳۵۶ ش، باب ۱۴، حدیث ۱، ص. ۵۲-۵۳.
[۲۰] سنن الترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب الحسن والحسین، حدیث ۳۷۷۵؛ مسند احمد بن حنبل، در روایات فضائل امام حسین.
[۲۱] الشوکانی، محمد بن علی، الفوائد المجموعة في الأحادیث الموضوعة، ص ۳۲۶.
[۲۲] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۳، پاسخ به سؤال ۱۱۵.
[۲۳] سورة صافات، آیه ۱۰۷.
[۲۴] علاء السالم، مقدمه‌ای بر روز حسین، مبحث «چرا حسین (ع) فدای شد؟».
[۲۵] سید احمد الحسن، پیام در شبکه ایکس، ۲۶ ژوئن ۲۰۲۶:



- [۵] میرچا الیاده، امر مقدس و امر نامقدس، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: انتشارات سروش.
[۶] آگوستین، اعترافات، کتاب اول، فصل اول، بند ۱.
[۷] شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۰۷؛ امام رضا (ع) درباره این آیه شریفه فرمودند: «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» «ما این نشانه‌ها هستیم، و ستاره رسول خدا (ص) است».
[۸] علاء السالم، مقدمه‌ای بر روز حسین، ص ۸۱؛ سید احمد الحسن می‌فرماید: «قرآن و دین تماماً همان عهد و پیمانی است که از بندگان برای اطاعت از جانشینان الهی گرفته شده است».
[۹] سورة ذاریات، آیه ۵۶: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ).
[۱۰] کتاب مقدس، تورات، سفر پیدایش، فصل ۲۲، آیه ۲.
[۱۱] کتاب مقدس، تورات، سفر پیدایش، فصل ۱۳، آیه ۲۲.
[۱۲] کتاب مقدس، انجیل یوحنا، فصل ۲۹، آیه ۱.
[۱۳] کتاب مقدس، انجیل مرقس، فصل ۴۵، آیه ۱۰.
[۱۴] سورة صافات، آیه ۱۰۷.
[۱۵] علاء السالم، مقدمه‌ای بر روز حسین، ص ۶۵.
[۱۶] شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان.
[۱۷] ابن قولویه، کامل الزیارات، باب زیارة الحسین (ع):





پیامبر گریست مسلمانان خندیدند

عاشورا و روایتی از یک تحریف بزرگ در آن

به قلم بهار علیدوست



با کنار هم نهادن گزارش‌های تاریخی، به‌ویژه در تاریخ طبری، روشن می‌شود که عاشورا نیز رخدادی ناگهانی نبود؛ بلکه حاصل پروژه‌ای حساب‌شده بود.

سیاست‌های امنیتی و اجتماعی امویان در عراق، به‌ویژه در کوفه، زمینه کنترل اجتماعی و مهار مخالفان را فراهم کرده بود. [۵] عبدالله بن زیاد نیز با تهدید سران قبایل، تطمیع اشراف و ایجاد فضای رعب و وحشت، راه حمایت مؤثر از امام حسین (ع) را بسته بود. [۶]

نتیجه سال‌ها تلاش امویان، سرانجام در روز عاشورا آشکار شد. سپاه مسلمانان در برابر فرزند پیامبری ایستاده بود که بارها امت را از این فاجعه برحذر داشته بود. اما مسلمانان، بیش از آن که گوش به فرمان پیامبرشان باشند، چشم به دستگاه قدرت و رسانه دوخته بودند و سرانجام، آنچه نباید، در روز دهم محرم الحرام به وقوع پیوست. امام حسین (ع) به شهادت رسید؛ سر او و یارانش بر نیزه‌ها رفت، خیمه‌ها در آتش سوخت و حرمت دختران پیامبر به دست مسلمانان هتک شد؛ حرمت همان اهل‌بیتی که خداوند مودت آنان را «اجر رسالت» قرار داده بود. [۷]

عطش امویان با ریختن خون حسین (ع) پایان نیافت؛ زیرا هدف، فقط شکستن یک قیام نبود، بلکه ورود کاروان اسیران به شام، بُعد رسانه‌ای و سیاسی این پروژه را نیز تکمیل می‌کرد. [۸] آنان با آذین‌بندی شهر و تحقیر اسیران، کوشیدند روایت پیروزی حکومت بر «خارجی‌ها» را در افکار عمومی تثبیت کنند و در عین حال، انتقام تاریخی بنی‌امیه از بنی‌هاشم را به نمایش بگذارند.

در گزارش‌های تاریخی آمده است که یزید در مجلس شام، اشعار معروف «لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا...» را خواند و این فاجعه را پیروزی و تسویه‌حسابی تاریخی با بنی‌هاشم قلمداد کرد. [۹]

بدین‌سان، دستگاه اموی بزرگ‌ترین تحریف خود را با جابه‌جا کردن جای قاتل و مقتول رقم زد؛ حسین بن علی (ع) را «خارجی» نامید و کشتن او را دفاع از اسلام و اتحاد مسلمانان جلوه داد. اما برگ برنده امویان، دیری نپایید که به سیاه‌ترین برگ تاریخ اسلام تبدیل شد؛ آن هم به دست یک زن!

تاریخ اسلام، پیش از آن که دهم محرم سال ۶۱ هجری را به چشم ببیند، بر مصیبت حسین بن علی (ع) گریسته است. پیامبر اکرم (ص) در زمان حیات مبارکش، بارها از سرنوشت غم‌انگیز حسین (ع) در سرزمین کربلا خبر می‌داد و هر بار، فضای خانه نبوت آکنده از اندوه می‌شد. [۱] این خبر با نقل‌های گوناگون در منابع شیعه و سنی گزارش شده است که خود گواه اهمیت این واقعه است. پیامبر همواره جایگاه نوه محبوبش را به امت یادآوری می‌کرد؛ همان حسینی که درباره‌اش فرمود: «حسین از من است و من از حسینم» [۲] و نیز فرمود: «حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند». [۳]

اشک‌های پیامبر، فقط شرح یک مصیبت خانوادگی نبود؛ بلکه پیش‌گویی فاجعه‌ای در امت اسلام بود که در آینده‌ای نزدیک محقق می‌شد. آینده‌ای که قاتلان حسین (ع)، در نقطه‌ای از تاریخ می‌ایستادند که جاری کردن خون و اشک اهل‌بیت (ع) را نشان رضایت و خشنودی خداوند تعبیر می‌کردند.

از همین‌جا، یکی از تلخ‌ترین تحریف‌های تاریخ اسلام آغاز شد؛ تحریفی در سایه حکومت بنی‌امیه. این مقاله در پی آن است که نشان دهد چگونه چنین روایتی شکل گرفت و چگونه توهم خوشحالی و پیروزی قاتلان، در حافظه تاریخ به بزرگ‌ترین رسوایی آنان بدل شد.

شادی اموی‌ها و پیروزی بر خارجی‌ها

قدرت، تنها با شمشیر حکومت نمی‌کند؛ پیش از آن، باید ذهن‌ها را تسخیر کند. هر حکومتی که از گذشته خود شرم داشته باشد، ناگزیر می‌کوشد حافظه تاریخی جامعه را به سود خویش بازنویسی کند. حکومت بنی‌امیه نیز چنین کرد؛ حکومتی که مشروعیت خود را در تعارض با میراث پیامبر (ص) می‌دید و تلاش گسترده‌ای برای وارونه‌سازی حقیقت انجام داد. هدف آنان، دور ساختن مردم از خاندان رسالت (ص) و هموار کردن مسیر برای حکومتشان بود. از این‌رو، در دوره معاویه، رواج سب امیرالمؤمنین علی (ع) و فشار بر شیعیان، به یکی از ابزارهای تثبیت قدرت سیاسی تبدیل شد. [۴]

اسیری که حقیقت را آزاد کرد

بنی امیه می‌پنداشت با شهادت امام حسین (ع) و اسارت اهل بیت (ع)، پرونده کربلا را برای همیشه بسته است؛ غافل از آن که همان زنجیرها، کلید آزادسازی حقیقت را با خود آورده بودند.

نبرد حقیقت تازه آغاز شده بود و قرار نبود در کربلا دفن شود. گویی حقیقت، نام دیگر حسین (ع) بود که هم‌پای کاروان اسیران، شهر به شهر پیش می‌رفت و از فراز نی نظاره می‌کرد. کاروان اسیران، با وجود رنج بسیار، رسالت تبیین را آغاز کردند تا قیام حسین (ع) بی‌نتیجه نماند.

پرچم‌دار این نهضت، زینب کبری (س) بود. او منزل به منزل، از کوفه تا شام، حماسه آفرید و نگذاشت غباری بر حقیقت بنشیند. این حماسه در کاخ یزید به اوج رسید؛ آنگاه که با خطبه جاودانه‌اش، رؤیای خاموش کردن پیام عاشورا را در هم شکست و فرمود: «فَوَاللَّهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا، وَلَا تُمِيتُ وَحْيَنَا» [۱۰]

روشنگری‌های زینب (س)، امام سجاد (ع) و دیگر اسیران، افکار عمومی را به بازنگری واداشت و اندک‌اندک موجی از نارضایتی نسبت به حکومت اموی در میان مردم شکل گرفت. عده‌ای، با حسرت و پشیمانی، دریافتند که آنان خاندان نبوت هستند و به‌جای شادمانی از تماشای سرهای بر نیزه، بر حسین (ع) و یارانش گریستند. گروهی از کوفیان نیز با اعتراف به خطای خویش، برای خون‌خواهی قیام کردند. از آن پس، عاشورا دیگر تنها یک واقعه تاریخی نبود؛ بلکه به معیاری برای سنجش حق و باطل در همه عصرها تبدیل شد.

رد پای اموی؛ درگام‌های سلفی

یزید خیلی زود به مرگ گرفتار شد. حکومت بنی‌امیه نیز به تدریج سقوط کرد و قدرت سیاسی آنان از میان رفت؛ اما اندیشه منحرفشان در میان عده‌ای باقی ماند و در دوره‌های بعد، در قالب جریان‌های فکری تازه بازتولید شد.

در میان جریان سلفی - وهابی، دیدگاه‌های ابن تیمیه بیش از دیگران در این زمینه مورد استناد قرار گرفته است.

او در کتاب «منهاج السنة» عزاداری بر امام حسین (ع) را از بدعت‌های پس از عاشورا دانسته و در تحلیل واقعه کربلا کوشیده است مسئولیت مستقیم یزید را کمرنگ جلوه دهد. همچنین در دفاع از برخی شخصیت‌های اموی و نقد قیام امام حسین (ع)، رویکردی ارائه کرده که بعدها در میان شماری از جریان‌های سلفی بازتاب یافته است. [۱۱]

بازتاب این اندیشه را می‌توان در رفتار برخی جریان‌های سلفی معاصر نیز مشاهده کرد؛ از بدعت شمردن عزاداری عاشورا و مخالفت با برگزاری آن، تا دفاع از معاویه و یزید یا تلاش برای عادی‌سازی جنایات کربلا.

در برخی مناطق، از جمله عربستان، سوریه و نیز بخش‌هایی از شمال آفریقا، هم‌زمان با عاشورا، رفتارها و مراسمی با رنگ‌وبوی جشن و با هدف مخالفت با فرهنگ سوگواری حسینی گزارش شده است. به‌عنوان نمونه، در عربستان، جشن ازدواج فرزند مفتی اعظم این کشور در روز عاشورا برگزار شد و از مهمانان برای جشن و پایکوبی دعوت به عمل آمد؛ اقدامی که با سنت رایج و غالب سوگواری در میان عموم مسلمانان در تعارض قرار داشت. [۱۲]

جریان سلفی - وهابی، در ظاهر ادعای پیروی از اسلام دارد، اما در عمل ضربه‌های مهلکی بر پیکر اسلام و مسلمانان وارد کرده است که نباید از آن غافل شد. سید احمد الحسن می‌نویسد:

«بر همه مسلمانان واجب است که اگر واقعاً به اسلام و وجهه جهانی آن اهمیت می‌دهند، از دین سلفی وهابیت برائت جویند و آن را دینی متفاوت و جدا از اسلام معرفی کنند.» [۱۳]

در کنار شیعیان، بسیاری از عالمان برجسته اهل سنت، از جمله ذهبی، ابن جوزی، تفتازانی و آلوسی، یزید را به شدت نکوهش کرده و او را مسئول یکی از تلخ‌ترین فجایع تاریخ اسلام دانسته‌اند. [۱۴]

وقتی سیاست تبدیل سوگ عاشورا به سرور ناکام ماند، در بسیاری از موارد، تیغ جایگزین تبلیغ شد. گروه‌های تکفیری و افراطی در عراق، پاکستان و افغانستان دست به کار شدند و بارها مراسم عزاداری عاشورا و اربعین را هدف حملات تروریستی قرار دادند و صدها تن از عزاداران را به



خاک و خون کشیدند. [۱۵] این اقدامات بیانگر شکست فکری جریانی بود که نتوانست با استدلال، روایت خود را بر وجدان مسلمانان تحمیل کند.

حقیقتی که هیچ تحریفی نتوانست آن را دگرگون کند، این بود که حکومت بنی امیه در صفحات تاریخ به حاشیه رفت، اما نام حسین بن علی (ع) هر روز پراوازه تر شد و به الگویی برای آزادگان جهان تبدیل گشت. امروزه میلیون ها مسلمان و حتی غیرمسلمان، فارغ از نژاد و ملیت، در راهپیمایی اربعین، یکی از بزرگترین گردهمایی های دینی جهان، گرد هم می آیند؛ [۱۶] و این خود گواهی روشن بر آن است که عاشورا نه در تاریخ دفن شد و نه به فراموشی سپرده شد، بلکه نسل به نسل زنده ماند؛ تا روزی که منتقم خون حسین (ع) قیام کند.

سخن پایانی

کربلا نشان داد که گاهی خطرناک تر از شمشیر، تبلیغاتی است که جای حق و باطل را در ذهن انسان وارونه می سازد و او را از هشدارهای فرستادگان الهی غافل می کند.

درس عاشورا تنها سوگواری برگزیده نیست، بلکه معیاری برای امروز و فرداست؛ معیاری برای سنجش حقیقت که هر نسل ناگزیر است نسبت خود را با آن روشن کند.

پرسش این نیست که حسین (ع) در کدام سو ایستاد؛ تاریخ پاسخ آن را داده است. پرسش این است که اگر کربلایی جدید، در هیاهوی سیاست و قدرت، تحریف شود، آیا آن را خواهیم شناخت، یا در آزمون حسین زمان خود شکست خواهیم خورد؟

منابع:

[۱] مسند احمد، شماره حدیث در چاپ احمد شاکر، حدیث ۶۴۸۰.

[۲] سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب الحسن و الحسین، حدیث ۳۷۷۵.

[۳] سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب الحسن و الحسین، حدیث ۳۷۶۸.

[۴] «رواج سب علی (ع) در دوره معاویه»، تاریخ طبری، ج ۵،

ص ۲۵۳-۲۵۵.

[۵] «سیاست های امنیتی و اجتماعی امویان در عراق، به ویژه در کوفه، زمینه کنترل اجتماعی و مهار مخالفان را فراهم کرده بود.» تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۸۶-۳۸۹.

[۶] «ساختار اجتماعی کوفه به نفع حکومت مرکزی کنترل شد»، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۱-۴۰۴.

[۷] (قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی) قرآن کریم، سوره شوری، آیه ۲۳.

[۸] شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، وقایع پس از عاشورا و ورود اهل بیت (ع) به شام.

[۹] گزارش خواندن اشعار «لَیْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا...» توسط یزید: أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۵-۲۰۷؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۰۴-۲۰۶.

[۱۰] خطبه حضرت زینب (س) در مجلس یزید: شیخ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷.

[۱۱] ابن تیمیه، منهاج السنة النبویه، ج ۴، ص ۵۵۴-۵۵۸ (بحث بدعت بودن عزاداری و تحلیل واقعه عاشورا)



[۱۲] جشن عروسی در روز عاشورا!



[۱۳] سید احمد الحسن، صفحه رسمی فیس بوک؛ ۱۰ اکتبر ۲۰۲۰ میلادی.

[۱۴] مواضع علمای اهل سنت درباره یزید:

- ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۴، شامل شرح حال یزید و نقد اوست.

- ابن جوزی، الرد علی المتعصب العنید، ص ۴۰.

- تفتازانی، شرح المقاصد، ص ۱۰۳.

- آلوسی، روح المعانی، ج ۱۳، ص ۲۲۹؛ و نیز جلد ۲۶، ص ۷۲.

[۱۵] نگاهی به برخی از حملات خونین به مراسم اربعین حسینی در دوره معاصر - خبرگزاری دید:



[۱۶] اجتماع ۲۰ میلیون نفری اربعین حسینی؛ نماد وحدت و اقتدار امت مسلمان:





نمود آکراسیا در عاشورا

تحلیلی فلسفی از شکست اراده در کوفه

به قلم سارا ستوده





چرا جامعه‌ای که پیامبر (ص) را دیده و فرزند او را می‌شناخت، به کشتار کربلا رسید؟ پاسخ این مقاله آن است که میان شناخت حقیقت و ایستادگی و مقاومت در مسیر حق، شاهراهی به نام اخلاص، اخلاق و شجاعت وجود دارد.

نخست؛ منطق حقیقت

ارسطو، منطق را ابزار تشخیص درست از نادرست می‌داند. اگر مقدمات صحیح باشند، نتیجه نیز صحیح خواهد بود.

از منظر اعتقاد اسلامی، قضیه چنین است:

- اطاعت از ولی خدا واجب است.

- امام حسین (ع) ولی خداست.

- پس اطاعت و یاری او واجب است.

قرآن کریم می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) [۲] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید).

و درباره اهل بیت (ع) می‌فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ...) [۳] (خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد).

در حدیث ثقلین نیز پیامبر (ص) فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين؛ كتاب الله و عترتي أهل بيتي...» [۴] «من در میان شما دو چیز گران‌بها به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من، اهل بیتم...»

اگر این مقدمات پذیرفته شود، نتیجه منطقی، یاری امام حسین (ع) است.

یاران امام دقیقاً چنین کردند.

وقتی شب عاشورا امام بیعت را از آنان برداشت، یاران حقیقی حسین (ع) نه تنها نرفتند، بلکه اذعان کردند که هزاران بار مردن و سوزانده شدن نیز کوچک‌ترین تأثیری بر قلوب راسخ و مملو از نور ایمان آنان در یاری حق نخواهد داشت.

سلام خدا بر کسانی که با اخلاص در کنار حق می‌ایستند و آن را یاری می‌دهند.

از منطق تا اخلاص

چرا دانستن حق برای یاری حق کافی نیست؟

تأملی فلسفی بر سه منطق در عاشورا

چکیده

واقعۀ عاشورا را می‌توان از منظرهای گوناگون تاریخی، کلامی و اخلاقی مطالعه کرد؛ اما این نوشتار می‌کوشد با نگاهی فلسفی، پرسشی متفاوت را بررسی کند: اگر بسیاری از مردم کوفه، امام حسین (ع) را می‌شناختند، چرا او را یاری نکردند؟

فرضیۀ این مقاله آن است که عاشورا صحنۀ تقابل سه رویکرد منطقی بود: منطق حقیقت، منطق منفعت و منطق قدرت.

منطق، انسان را تا شناخت حقیقت پیش می‌برد؛ اما آنچه او را در میدان عمل در کنار حقیقت نگه می‌دارد، فضیلت‌هایی مانند اخلاص، شجاعت و وفاداری است. از این‌رو، عاشورا نشان داد که شناخت حق، شرط لازم است، اما شرط کافی نیست.

مقدمه

از شگفتی‌های عاشورا آن است که قاتلان امام حسین (ع)، کافر یا جاهل به مقام رسول خدا (ص) و خاندان مبارک ایشان نبودند. بسیاری نماز می‌خواندند، قرآن تلاوت می‌کردند و حتی برخی، سال‌ها در کنار امیرالمؤمنین علی (ع) جنگیده بودند؛ اما با حسین (ع) و خاندان طاهرینش مانند یک خروج‌کننده از دین برخورد کردند؛ دینی که برای مفسد فی‌الارض نیز حمام خون به راه نمی‌اندازد.

این پرسش، ذهن هر اندیشمندی را به خود مشغول می‌کند:

چگونه ممکن است انسانی حقیقت را بشناسد، اما در برابر آن بایستد؟

اگر منطق وظیفه دارد ذهن را از خطا حفظ کند، [۱]



«دلبستگی شدید به دنیا و ثروت، که امویان و کارگزارانشان روی این نقطه ضعف بسیار حساب باز کرده بودند» [۸] سبب شد کوفیان، منفعت مالی و دنیاطلبی را به یاری امام واجب الطاعه ترجیح دهند.

سوم؛ منطق قدرت و اقناع

در سوی دیگر میدان، حکومت اموی قرار داشت. اینجا مسئله فقط منفعت شخصی نبود، بلکه حفظ قدرت بود.

عبیدالله بن زیاد و دستگاه اموی، با تهدید، تطمیع و تبلیغات، روایت رسمی خود را ساختند.

به جای آن که پرسند:

«آیا حسین حق است؟»

این پرسش را جایگزین کردند:

«آیا نباید امنیت حکومت حفظ شود؟»

این تغییر موضوع، نمونه‌ای از جابه‌جایی میدان استدلال است؛ روشی که در نقدهای کلاسیک بر سوفسطاییان نیز دیده می‌شود؛ یعنی غلبه اقناع و مصلحت بر جست‌وجوی حقیقت. از این‌رو، می‌توان گفت دستگاه اموی از نظر ساختار استدلال، شباهت‌هایی با الگوی سوفسطایی داشت؛ نه به این معنا که پیرو آن مکتب فلسفی بود، بلکه از آن جهت که منطق را در خدمت قدرت قرار می‌داد.

«ابن زیاد (لعنت خدا بر او) نیز به این نکته بی‌توجه نبود. او و سایر سربازان ابلیس (خدا لعنتشان کند) امید داشتند بر بازماندگان کاروان حسین (ع) پیروز شوند و با استدلال و کلام، یاد آنان را از بین ببرند و آنان را به قتل برسانند؛ همان‌طور که مردانشان را با شمشیر کشته بودند؛ یا از یکی از اعضای این کاروان، نشانه‌ای از ضعف و جزع و تسلیم و عذرخواهی یا سازش بروز کنند، تا به این ترتیب کلام ابلیس (لعنت خدا بر او) در برابر همه مردم پیروز شود.

اما هیئات! ستارگان آسمان به ابن‌زیاد نزدیک‌ترند از اینکه او به چنین هدفی دست یابد؛ تا زمانی که علی و فاطمه همچنان بازماندگانی در این زمین دارند؛

حبیب بن مظاهر، زهیر بن قین، مسلم بن عوسجه و دیگران، نمونه‌هایی هستند که در آنان، شناخت حق با شجاعت اخلاقی همراه شد.

«انصاف این است که دو ویژگی اخلاص و شجاعت، عهده‌دار بررسی و آزمایش مردم هستند؛ به‌صورتی که اعتماد کامل حاصل شود. این همان عدالت، حکمت و شئون الهی است که خداوند به‌وسیله آن، امر خود را جاری می‌سازد. پس بیشتر مردم در این غربال سقوط کردند و تنها کشتی‌های یاران حسین (ع) بر روی امواج طوفان خروشان که از «نه» گفتن حسین (ع) در ردّ حاکمیت مردم به پا شد، شناور و در حال حرکت باقی ماندند.» [۵]

دوم؛ منطق منفعت

اما همه کوفیان چنین نبودند. بسیاری حقیقت را می‌دانستند، اما حاضر نبودند هزینه حقیقت را بپردازند.

قرآن این روحیه را چنین توصیف می‌کند:

(بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) [۶] (بلکه شما زندگی دنیا را (بر آخرت) ترجیح می‌دهید).

و نیز:

(اشْتَرَوْا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ) [۷] (زندگی (زودگذر) دنیا را به جای آخرت خریدند).

در اینجا قضیه تغییر می‌کند.

کبری دیگر «حق» نیست؛ بلکه چنین می‌شود:

- حفظ جان و مال از هر چیز مهم‌تر است.

- یاری حسین، جان و مال را به خطر می‌اندازد.

- پس نباید حسین را یاری کرد.

از نظر صورت، این نیز یک استدلال است؛ اما تفاوت در انتخاب «ارزش برتر» است. حق، جای خود را به منفعت داده است.

شبت بن ربعی، عمرو بن حجاج و گروهی از اشراف کوفه را می‌توان در این چارچوب تحلیل کرد؛ کسانی که رفتارشان نشان می‌دهد محاسبه هزینه و منفعت دنیوی، بر وفای به عهد غلبه یافت.



بازماندگانی که اخلاص، یقین، صبر، شجاعت و فنا در خدا و دین و رسالتش را از آن دو به ارث برده‌اند.» [۹]

چرا کوفیان شکست خوردند؟

پاسخ در یک جمله خلاصه می‌شود:
 کوفیان در شناخت شکست خوردند؛ در فضیلت و اخلاق‌مداری نسبت به این شناخت شکست خوردند. منطق، ذهن را از خطا حفظ می‌کند؛ اما اخلاص، انسان را از خیانت به حقیقت باز می‌دارد. منطق، نتیجه را نشان می‌دهد؛ اما شجاعت، انسان را وادار می‌کند بهای آن نتیجه را بپردازد. به همین دلیل است که همه کسانی که حق را شناختند، در کنار امام نماندند.
 قرآن می‌فرماید:

(مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ...) [۱۰]
 (از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند).

ویژگی ممتاز اصحاب حسین (ع) فقط شناخت نبود؛ بلکه صدق، وفاداری و شجاعت بود. شاید بزرگ‌ترین درس عاشورا این باشد که نجات انسان تنها با دانستن حق حاصل نمی‌شود.

ممکن است انسان، حقیقت را بشناسد؛ استدلال درست را نیز بفهمد؛ حتی بتواند از حق دفاع نظری کند؛ اما هنگامی که پای هزینه دادن به میان می‌آید، اگر اخلاص، شجاعت و وفاداری در وجود او نباشد، دانسته‌هایش او را نجات نخواهد داد.

به تعبیر دیگر، عاشورا نشان داد که:

* منطق، انسان را به شناخت حق می‌رساند.

* ایمان و عمل، او را بر مدار حق نگه می‌دارد.

* اخلاص و شجاعت، او را آماده فداکاری در راه حق می‌کند.

از این رو، بزرگ‌ترین پیام عاشورا آن نیست که «حق را بشناسید»، بلکه آن است که پس از شناخت حق، توان ایستادن بر آن را نیز در خود بسازید.

اگر منطق ارسطو از خطای اندیشه جلوگیری می‌کند،

مدرسه عاشورا از خطای اراده جلوگیری می‌آموزد. بهتر است بدانیم: «منطق، حقیقت را نشان می‌دهد؛ اما فضیلت و اخلاق الهی، انسان را به حقیقت پایبند می‌کند.»

برای درک بیشتر این اصل، به ذکر چند نمونه از سخنان فلاسفه درباره حقیقت می‌پردازیم.
 از نظر ارسطو، فضیلت، حلقه مفقوده منطق است. ارسطو در اخلاق نیکوماخوسی می‌گوید:
 «دانستن خوبی، به تنهایی انسان را خوب نمی‌کند؛ بلکه فضیلت، بر اثر عادت و تربیت شکل می‌گیرد.» [۱۱]

او مفهوم آکراسیا (Akrasia) یا «ضعف اراده» [۱۲] را مطرح می‌کند؛ یعنی انسان ممکن است بداند چه کاری درست است، اما برخلاف دانسته خود عمل کند. این دقیقاً همان مسئله کوفیان است.
 «از منظر ارسطو، مشکل کوفیان جهل نبود؛ آکراسیا یا ضعف اراده بود.»

اما سقراط با او موافق نیست.

سقراط می‌گوید: «دانستن مساوی عمل است.» [۱۳]
 او معتقد بود: اگر کسی حقیقت را واقعاً بشناسد، خلاف آن عمل نمی‌کند. اما ارسطو با او مخالفت کرد. ارسطو گفت: انسان ممکن است حقیقت را بداند، ولی شهوت، ترس یا منفعت بر عقل او غلبه کند. اگر سقراط کربلا را می‌دید، شاید می‌گفت کوفیان حقیقت را نشناخته بودند؛ اما ارسطو احتمالاً می‌گفت آنان حقیقت را می‌شناختند، ولی اراده‌شان شکست خورد.

نمونه دیگر، ابونصر فارابی است که معتقد است:

«عقل نظری فقط حقیقت را می‌شناسد؛ عقل عملی انسان را به عمل وادار می‌کند. اگر عقل عملی ضعیف باشد، علم سودی ندارد.» [۱۴]

این دقیقاً همان چیزی است که این مقاله می‌خواهد بگوید:

«اگر حکمت، حقیقت را می‌شناسد، شجاعت هزینه حقیقت را می‌پردازد.»



ملاصدرا معتقد است:

«علم حقیقی باید وجود انسان را متحول کند. اگر علمی انسان را تغییر ندهد، هنوز به مرتبه وجودی او نرسیده است.» [۱۵]

پس می‌توانیم نتیجه بگیریم که کوفیان علم داشتند؛ اما علمشان وجودشان را تغییر نداده بود.

مانند صریح این آیه شریفه که خداوند می‌فرماید:

ممکن است انسان یقین داشته باشد، اما از روی ظلم یا تکبر آن را انکار کند:

(وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ) [۱۶] (و آن را انکار کردند، درحالی‌که دل‌هایشان (باطناً) به آن یقین داشت).

یعنی نه تنها شناخت، بلکه یقین هم الزام‌آور نیست و مشکل بسیاری از مردم، کمبود شناخت نبود؛ بلکه غلبه دنیاطلبی و ضعف اراده بود.

در پایان باید تأکید کنم؛ اگرچه منطق ارسطو به انسان آموخت چگونه درست ببیند، اما عاشورا نشان داد درست اندیشیدن، بدون اخلاص، شجاعت و وفاداری، چه بسا انسان را در مقابل جبهه حق قرار دهد. لذا کربلا شکست منطق و شناخت نبود؛ بلکه شکست اراده بود؛ اراده‌هایی که از اخلاص و شجاعت تهی بودند.

نتیجه‌گیری

امام علی (ع) در نهج البلاغه، رابطه میان «دانش» و «عمل» را به گونه‌ای عمیق و پیوسته ترسیم می‌کند؛ رابطه‌ای که نشان می‌دهد صرف آگاهی، ضامن رستگاری انسان نیست.

ایشان می‌فرماید: «چه بسیار عقل‌هایی که اسیر هوای نفس فرمانروا هستند» [۱۷]، و بدین گونه امکان شکست عقل در برابر خواهش‌های درونی را یادآور می‌شود.

سپس در حکمت دیگری تأکید می‌کند که «ثمره دانش، عمل کردن به آن است» [۱۸] و «علم با عمل همراه است؛ پس هرکه دانست، عمل کرد» [۱۹] تا نشان دهد علم حقیقی از مرحله ادراک فراتر رفته و در رفتار انسان تحقق می‌یابد.

همچنین تذکر می‌دهد که «هرگاه دانستید، عمل کنید» [۲۰] و بدین ترتیب، مسئولیت اخلاقی انسان در برابر دانسته‌هایش را برجسته می‌سازد.

در مجموع، این حکمت‌ها تصویری واحد ارائه می‌دهند: عقل، اگرچه چراغ شناخت است، اما در برابر هوا و هوس آسیب‌پذیر است؛ و تنها زمانی به کمال می‌رسد که دانش به عمل تبدیل شود و علم در رفتار انسان تجلی یابد. و مسلماً این مسئولیت اخلاقی در برابر دانسته‌ها، محقق نمی‌شود جز از طریق دوری از دنیا و طلب آخرت. لذا دنیاخواهی، بزرگ‌ترین مانع برای کسب اخلاص و شجاعت در مسیر یاری حجت خداست. امام حسین (ع) در سخنرانی‌ها و تذکراتشان در مسیر راه کربلا تأکید می‌کنند: «دنیا هیچ ارزشی ندارد و تنها چیزی که ارزش طلب دارد، آخرت است». بدون شک، آن‌ها به دنیاگراییش پیدا کرده بودند و به همین دلیل از کاروان حسین (ع) جا ماندند.» [۲۱]

منابع:

- [۱] ابن‌سینا، الإشارات والتنبيهات، نمط اول (المنطق)، چاپ دانشگاه تهران.
- در این اثر، ابن‌سینا منطق را چنین تعریف می‌کند: «المراد من المنطق أن تكون عند الإنسان آلة قانونية تعصمه مراعاتها عن أن يضل في فكره».
- «منطق ابزاری قانونمند است که رعایت آن انسان را از گمراهی در اندیشه حفظ می‌کند».
- [۲] سوره نساء، آیه ۵۹.
- [۳] سوره احزاب، آیه ۳۳.
- [۴] کلینی، الکافی، ج ۱، کتاب الحجة.
- [۵] دکتر علاء السالم، صفحة ایکس، ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۴ م.
- [۶] سوره اعلی، آیه ۱۶.
- [۷] سوره بقره، آیه ۸۶.
- [۸] دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۱، ص ۱۲۵.
- [۹] دکتر علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۲، مبحث زینب (س)، ابن‌زیاد را خوار کرد و نقشه ابلیس را نقش بر آب نمود.



- [۱۰] سورة احزاب، آیه ۲۳.
- [۱۱] ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، نشر طرح نو، کتاب دوم، فصل اول.
- [۱۲] ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، نشر طرح نو، کتاب دوم، فصل های ۱ تا ۱۰ (Bekker ۱۱۴۵b-۱۱۵۲a): درباره آکراسیا (ضعف اراده).
- [۱۳] افلاطون، پروتاگوراس، ترجمه محمدحسن لطفی، نشر خوارزمی، ۳۵۸d-۳۵۲b.
- [۱۴] فارابی، تحصیل السعادة، ترجمه حسین خدیوچم، انتشارات علمی و فرهنگی: بخش مربوط به تمایز عقل نظری و عقل عملی.
- [۱۵] ملاصدرا، مبدأ و معاد، ترجمه محمد ذبیحی، انتشارات مولی: بخش علم و کمال نفس.
- [۱۶] سورة نمل، آیه ۱۴.
- [۱۷] نهج البلاغه، ترجمه دشتی، حکمت ۲۱۱.
- [۱۸] نهج البلاغه، ترجمه دشتی، حکمت ۳۶۶.
- [۱۹] نهج البلاغه، ترجمه دشتی، حکمت ۳۶۵.
- [۲۰] نهج البلاغه، ترجمه دشتی، حکمت ۱۰۷.
- [۲۱] علاء سالم، روز حسین (ع)، ج ۱، ص ۴۴۵.



کوثر و ذبیح عظیم

خوانشی متفاوت از سوره کوثر با بهره گیری از تفسیر

سید احمد الحسن

به قلم نوردخت مهدوی



روز قیامت است. ۵. علمای امت او است. ۶. قرآن و فضائل بسیار آن. ۷. مقام نبوت است. ۸. تیسیر قرآن و تخفیف شرایع و احکام است. ۹. اسلام است. ۱۰. توحید است. ۱۱. علم و حکمت است. ۱۲. فضائل رسول خدا (ص) است. ۱۳. مقام محمود است. ۱۴. نور قلب شریف رسول خدا (ص) است [(۳ و ۴) روح المعانی، ج ۳۰، ص ۲۴۴ و ۲۴۵]. و از این قبیل اقوالی دیگر که به طوری که از بعضی از مفسرین نقل شده بالغ بر بیست و شش قول است. [۲]

وی بیشتر این اقوال را بدون دلیل کافی می داند و با استناد به سیاق سوره، «کوثر» را ناظر به کثرت نسل پیامبر (ص) از طریق حضرت فاطمه (س) می داند، هرچند آن را قابل انطباق با «خیر کثیر» نیز می شمارد. او امر به «نماز و نحر» را شکر نعمت کوثر دانسته و «نحر» را در روایات به بلند کردن دست ها هنگام تکبیر نماز تفسیر می کند. در پایان، «ابتر» بودن را متوجه دشمن پیامبر می داند که در شأن نزول به عاص بن وائل نسبت داده شده و روایات مربوط به نهر بهشتی را نیز قابل جمع با معنای «خیر کثیر» می شمارد. [۳]

مکارم شیرازی

ناصر مکارم شیرازی، از مفسران شیعه، «کوثر» را به معنای «خیر کثیر» دانسته و همه تفاسیر مطرح شده، مانند نهر بهشتی، حوض کوثر، نبوت، قرآن، شفاعت و کثرت نسل را از مصادیق آن می شمارد. با توجه به شأن نزول سوره، کثرت نسل پیامبر (ص) از طریق حضرت فاطمه (س) را از روشن ترین مصادیق کوثر می داند. وی «نحر» را در درجه نخست قربانی کردن و نماز و قربانی را شکر نعمت الهی می شمارد، هرچند دیگر تفاسیرهای روایی را نیز می پذیرد. همچنین «ابتر» را وصف دشمنان پیامبر (ص) دانسته و سوره را مشتمل بر سه بشارت خیر فراوان، تداوم نسل پیامبر و نابودی دشمنان ایشان معرفی می کند. [۴]

سوره کوثر، با وجود آن که کوتاه ترین سوره قرآن است، از جمله سوره هایی است که درباره مفاهیم و مصادیق آن، تفسیرها و تأویل های متعددی ارائه شده است. سه آیه کوتاه که قرن ها مفسران درباره آن سخن گفته اند:

(إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) [۱]

برداشت مشهور از این سوره آن است که خداوند خیر فراوان را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عطا کرده و در برابر این نعمت، او را به نماز و قربانی فرمان داده است. بنابراین، در ابتدا، به تفاسیر برخی از علمای شیعه و اهل سنت در خصوص سوره کوثر می پردازیم:

علامه طباطبایی

سید محمدحسین طباطبایی، از مفسران شیعه، در تفسیر سوره کوثر بیان می کند که این سوره در مقام دلگرمی پیامبر (ص) و در پاسخ به طعنه «ابتر بودن» ایشان نازل شده و ظاهر آن با سیاق، نزول مکی را تقویت می کند. طباطبایی اقوال متعدد درباره معنای «کوثر» را بررسی کرده و در کتاب خود، میزان، چنین می نویسد:

«(إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ) در مجمع البیان می گوید: کلمه کوثر بر وزن فوعل به معنای چیزی است که شانس آن است که کثیر باشد، و کوثر به معنای خیر کثیر است. [مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۴۸].

[اقوال مختلف درباره مراد از کوثر و بیان شواهد دال بر این که مراد از آن ذریه پیامبر (ص) یعنی فرزندان فاطمه (س) است].

ولی مفسرین در تفسیر کوثر و این که کوثر چیست اختلافی عجیب کرده اند: بعضی [روح المعانی، ج ۳۰، ص ۲۴۵] گفته اند: خیر کثیر است. و بعضی معانی دیگری کرده اند که فهرست وار از نظر خواننده می گذرد: ۱. نهری است در بهشت. ۲. حوض خاص رسول خدا (ص) در بهشت و یا در محشر است. ۳. اولاد رسول خدا (ص) است. ۴. اصحاب و پیروان آن جناب تا



شیخ طبرسی

فضل بن حسن طبرسی نیز «کوثر» را به معنای «خیر کثیر» دانسته و پس از نقل اقوال مختلف، با توجه به شأن نزول، کثرت نسل پیامبر (ص) از طریق حضرت فاطمه (س) را مناسبترین مصداق آن معرفی می‌کند. وی نماز و نحر را شکر نعمت الهی دانسته، «نحر» را عمدتاً به قربانی کردن تفسیر می‌کند و دیگر اقوال روایی را نیز نقل می‌کند. به باور او، آیه پایانی بیانگر آن است که دشمن پیامبر (ص)، نه خود آن حضرت، «ابتر» خواهد بود. [۵]

فخر رازی

محمد بن عمر فخر رازی، از مفسران اهل سنت، نیز «کوثر» را «خیر کثیر» دانسته و ضمن نقل اقوال مختلف، با توجه به شأن نزول، تفسیر آن به کثرت نسل پیامبر (ص) را شایسته توجه می‌داند. وی بقای نسل پیامبر (ص) را با وجود شهادت بسیاری از اهل بیت، تحقق وعده الهی و نشانه‌ای بر ابتر بودن دشمنان آن حضرت می‌شمارد. او «نحر» را به قربانی کردن تفسیر کرده و اقوال دیگر را نیز گزارش می‌کند. [۶]

قرطبی

محمد بن احمد قرطبی نیز «کوثر» را به معنای «خیر فراوان» دانسته و ضمن نقل اقوال مختلف، نهر بهشتی را از مشهورترین مصادیق آن می‌شمارد، هرچند لفظ «کوثر» را منحصر در آن نمی‌داند. وی با توجه به شأن نزول، کثرت نسل پیامبر (ص) را از مصادیق مهم کوثر معرفی کرده، «نحر» را به قربانی کردن تفسیر می‌کند و آیه پایانی را وعده الهی بر محرومیت دشمنان پیامبر (ص) از خیر و یاد نیک می‌داند. [۷]

تفسیر متفاوت سید احمد الحسن

با وجود این تنوع در آرای مفسران، می‌توان گفت نقطه مشترک غالب این تفاسیر آن است که عمدتاً بر تبیین معنای «کوثر» و تعیین مصادیق آن متمرکز

شده‌اند؛ خواه این مصداق «خیر کثیر» باشد یا نهر بهشتی، حوض کوثر، نبوت، قرآن، شفاعت یا کثرت نسل پیامبر (ص). در واقع، اختلاف دیدگاه‌ها بیشتر ناظر به سطح مصداقیابی است و کمتر به ساختار درونی سوره و پیوند میان آیات آن توجه شده است. بر این اساس، می‌توان پرسید آیا امکان دارد از این سطح از تفسیرها فراتر رفت و به لایه‌ای منسجم‌تر و ساختاری‌تر در معنای سوره کوثر دست یافت؛ لایه‌ای که ارتباط آیات را در یک کل واحد معنادار توضیح دهد؟

این چنین است که حضور معصوم و علم الهی او، وی را در جایگاهی یگانه می‌نشانند؛ جایگاهی که فراتر از دسترس عقول دیگران - خواه مفسری نامدار باشند و خواه انسانی عادی - مراد و مقصود حقیقی سوره‌های قرآن را، که همه‌اش برای غیرمعصوم در پرده‌ای از تشابه نهفته است، آشکار ساخته و بر دل‌های مؤمنان نقش می‌زند.

در همین چارچوب، سید احمد الحسن در تفسیری تأمل‌برانگیز، با عبور از رویکرد صرفاً مصداقی، میان آغاز و پایان سوره پیوندی مستقیم برقرار می‌کند و خوانشی متفاوت از انسجام درونی آن ارائه می‌دهد. ایشان در آغاز بحث، با طرح پرسش‌هایی، مخاطب را به تأملی فراتر از برداشت‌های رایج دعوت می‌کند و می‌پرسد:

«کوثری که به رسول خدا داده شد چیست؟»

و مهم‌ترین که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چه چیزی را نحر می‌کند؟

خداوند او را به نحر فرمان داده است؛ آیا درست است که او را به نحر فرمان دهد، اما آن را مبهم بگذارد و هویتش را بیان نکند؟ [۸]

در نگاه نخست، بسیاری از خوانندگان از کنار این فرمان الهی عبور می‌کنند؛ اما سید احمد الحسن توجه مخاطب را به خود فعل «وانحر» جلب می‌کند. اگر خداوند از پیامبرش قربانی‌ای می‌خواهد، آیا این قربانی صرفاً یک عمل عبادی متعارف است، یا آن که



«پس سوره - به اختصار - سخنی از سوی خداوند سبحان به محمد صلی الله علیه و آله است که به او می گوید:

به تو امتدادی بزرگ دادم (کوثر).

اکنون سوره را با مصداق بخوانیم:

ما به تو علی (که در خانه ات پرورش دادی)، فاطمه (دخترت)، حسن و حسین (دو فرزندت از آن دو) و حجت ها از نسل حسین و نسل بسیاری از آنان را عطا کردیم.

پس کوثر، فاطمه است.

و کوثر، بیست و چهار شیخی هستند که گرداگرد عرش تو قرار دارند (دوازده امام و دوازده مهدی).

و کوثر، صالحان از نسل تو هستند.» [۱۲]

همان بیست و چهار شیخ مبارکی که ذکرشان در مکاشفه یوحنا آمده است؛ [۱۳] و در وصیت مقدس رسول الله (ص) در شب وفاتشان، به دوازده امام و دوازده مهدی (ع) تصریح شده اند. [۱۴] بیست و چهار شیخ مبارک؛ امتداد سلسله پاک رسالت (صلوات خدا بر آنان باد).

اما بخش شگفت انگیز این تفسیر، آیه دوم سوره است: (فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ).

معمولاً نحر به قربانی کردن شتر تفسیر شده است، اما اگر کوثر همان امتداد پیامبر باشد، آیا ممکن است نحر نیز به همین امتداد مربوط باشد؟

«پس برای پروردگارت نماز گزار و یاد او را بالا ببر و او را با تقدیم قربانی بزرگی از این نسل یاد کن؛ و رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله با رضایت کامل، فرزندش حسین را به عنوان ذبح عظیم موعود تقدیم کرد.» [۱۵]

خداوند از پیامبر می خواهد که در راه پروردگارش از بزرگ ترین سرمایه خود قربانی تقدیم کند؛ قربانی ای از همان نسل مبارک و همان امتدادی که به او عطا شده است. گویی داستان ابراهیم و اسماعیل در مرتبه ای دیگر تکرار می شود؛ اما این بار در تاریخ اسلام و در سرزمین کربلا و به شکلی عظیم تر که به سرانجام می رسد.

حقیقتی بزرگ تر در پس این فرمان نهفته است؟ و اگر این فرمان در کنار عطای «کوثر» آمده است، آیا نباید میان آنچه عطا شده و آنچه باید تقدیم شود، رابطه ای عمیق وجود داشته باشد؟ این پرسش ها، نقطه آغاز خوانش متفاوتی است که در ادامه ارائه می شود. ایشان در پاسخ بیان می کند که کلید فهم «کوثر» در آیه پایانی نهفته است:

«حقیقت این است که سوره کوثر را آیه پایانی آن تفسیر می کند: (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ)؛ یعنی دشمن تو بریده از امتداد است، امتدادش قطع شده و ادامه ای ندارد. و امتداد انسان به وسیله فرزندان و نسل اوست.» [۹]

اگر ابتر بودن به معنای قطع شدن نسل و امتداد باشد، پس کوثر در نقطه مقابل آن قرار می گیرد؛ یعنی امتداد، بقا و استمرار. از این منظر، کوثر تنها یک نهر در بهشت یا خیر فراوان به معنای کلی نیست، بلکه پیش از هر چیز به امتداد پیامبر در قالب نسل، اهل بیت و حجت های الهی اشاره دارد:

«پس معنای اصلی کوثر مربوط به امتداد رسول خدا صلی الله علیه و آله، یعنی فرزندان و نسل اوست. همچنین نحر در این سوره نیز به آنان مربوط می شود.» [۱۰]

نحر در این سوره نیز به همان «امتداد» بازمی گردد؛ امتدادی که در آیه قبل با عنوان کوثر معرفی شد. بر این اساس، فرمان (فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ)، به معنای تقدیم قربانی از همین عطای الهی است. خداوند از پیامبر می خواهد از نسل مبارک خود، قربانی ای در راه پروردگار تقدیم کند؛ همان گونه که در سنت ابراهیمی، حقیقت قربانی در نسبت میان پیامبر و فرزند او معنا پیدا می کند، نه صرفاً در یک فعل عبادی مستقل. «همان گونه که جدت ابراهیم با پسرش اسماعیل انجام داد و جدت عبدالمطلب با پسرش و پدرت، عبدالله، انجام داد.» [۱۱]

سید احمد الحسن در ادامه به مصداق سوره کوثر ورود می کند و می فرماید:



با تبیین این مطلب چنین می‌نگارد:

«مسئله ذبیح» در طرح الهی برای عالم خلقت (یعنی عرش خدا) همچنان مقدّر و حتمی است و تاکنون مصداق نهایی آن محقق نشده است؛ زیرا این امر از اسماعیل و نیز از عبدالله (پدر پیامبر) برداشته شد.» [۱۸]

اگر قربانی کردن در سنت الهی از زمان آدم (ع) تا ابراهیم (ع) و سپس در امتداد آن در تاریخ عبدالمطلب، به عنوان یک الگوی تکرارشونده حضور دارد، در این صورت این پرسش بنیادین مطرح می‌شود که این تکرار چه معنایی در طرح کلی مشیت الهی دارد؟ چرا در ساختار کلان هستی، این الگو صرفاً یک رخداد تاریخی محدود نیست، بلکه به صورت یک سنت جاری در تاریخ انبیا و اوصیا امتداد یافته است؟ و مهم‌تر از آن، چرا این مسئله تا جایی گسترش می‌یابد که گفته می‌شود حتی «عرش خدا» یعنی کل نظام خلقت، در نسبت با یک «قربانی عظیم» معنا پیدا می‌کند؟

در این چارچوب، پرسش عمیق‌تر این است که اساساً چرا مشیت الهی اقتضا می‌کند که نظام هستی با مفهوم «ذبیح» و «فدیه» پیوند بخورد؛ و این الگو چه نسبتی با هدف نهایی خلقت و هدایت انسان دارد؟ دکتر علاء سالم، در پرتو آموزه‌های سید احمد الحسن، پاسخ می‌دهد و می‌نویسد:

«این فدیه، کفاره‌ای است برای «تاریکی خلقت»... هر چیزی غیر از خدا، ترکیبی از نور و ظلمت است، و آثار این ظلمت در عالم خلقت به وضوح دیده می‌شود؛ و از جمله پیامدهای آن غفلت از خدا و اعتراض به اوست و حتی این ظلمت، منشأ همه بدی‌ها و گناهان و شرارت‌هاست...

وجود مخلوق، به طور قطعی مستلزم ظلمت است؛ زیرا ماهیت عالم خلقت، ترکیبی از نور و ظلمت است. از این رو، این فدیة الهی - یعنی «ذبیح عظیم» - نتیجه حتمی وجود ظلمت است. در نتیجه، «ذبیح» فدیة‌ای است اجتناب‌ناپذیر که حقیقت ماجرای خلقت و ماهیت آن را بازگو می‌کند؛ ماهیتی که - همان‌گونه

«و چه چیزی - که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به عنوان نماز برای خدا، یاد خدا، دعا برای خدا، توسل به خدا، تقرب به خدا و قربانی سربریده در پیشگاه خدا تقدیم کرد - بزرگ‌تر از تقدیم فرزند و محبوبش حسین صلوات‌الله‌علیه است؟ او را پیش از تولدش و پس از تولدش تقدیم کرد؛ هنگامی که کودکی بود، درباره او و سرنوشتش خبر داد که او فرزند قربانی و سربریده‌اش در کربلاست، و به ام سلمه خاکی از محل ذبح او داد، و سرانجام در کربلا او را تقدیم کرد و زینب که از سوی او و پدر و مادرش مأمور بود، گفت: «خدایا، این قربانی را از ما بپذیر.»» [۱۶]

امام حسین (ع) «ذبح عظیم» است؛ قربانی بزرگی که پیامبر خدا از پیش به آن آگاه بود، برای آن گریست، محل شهادتش را معرفی کرد و سرانجام آن را در تقدیر الهی پذیرفت. از این منظر، حادثه کربلا تنها یک رخداد تاریخی نیست، بلکه تجلی فرمان «وانحر» در عالی‌ترین مرتبه آن است.

مسئله ذبیح در طرح الهی

قربانی کردن در روز دهم ذی‌حجه در «منا» از شعائر اصلی حج است که ریشه آن به زمان حضرت آدم (ع) بازمی‌گردد و به عنوان نشانه پذیرش توبه و سنتی الهی در میان بنی‌آدم قرار داده شد. این سنت در تاریخ انبیا ادامه یافت و در ماجرای حضرت ابراهیم (ع) به اوج خود رسید؛ زمانی که مأمور به قربانی کردن فرزندش اسماعیل (ع) شد، اما در نهایت با فدیة‌ای الهی جایگزین شد. همین الگو بعدها در ماجرای عبدالمطلب، جد پیامبر اسلام (ص) نیز تکرار شد، آنجا که نذر قربانی یکی از فرزندانش - عبدالله، پدر پیامبر (ص) - با صد شتر جایگزین شد. براساس این پیوند تاریخی، پیامبر اسلام (ص) خود را «فرزند دو قربانی» معرفی کرده است. [۱۷] در هر دو روایت، اصل قربانی به جای تحقق نهایی، به فدیة و نجات تبدیل شد.

دکتر علاء سالم، از نمایندگان دفتر سید احمد الحسن در نجف اشرف، در کتاب مقدمه‌ای بر روز حسین (ع)،



در ادامه، دکتر علاء سالم در مریه هول انگیز و خون بار شهادت حسین (ع)، این تراژدی بی مانند را در ژرف ترین سطح فاجعه، به همان چارچوب تحلیلی پیشین پیوند می زند و چنین نتیجه می گیرد:

«شاید این تنها دلیلی باشد که بتواند آنچه را در روز عاشورا بر حسین (ع) گذشت، توضیح دهد؛ زیرا اگر هدف فقط کشتن او بود، کشته شدن او به دست اشرار کفایت می کرد و این کار می توانست فقط با یک ضربه شمشیر حاصل شود و کار فیصله پیدا کند، اما چرا این همه نیزه زدن ها و ضربه ها، به گونه ای که پیکر شریفش همچون شبکه ای درهم تنیده آکنده از تیرها و نیزه ها و ضربات شمشیر شد، تا آنجا که شمار ضربه ها و زخم ها به صدها رسید؟! و چرا - در حالی که کشته شده بود - اسب ها بر سینه و بدنش تاختند، تا جگر گوشه محمد (ص) بر خاک کربلا پاره پاره شود؟! و چرا خواسته شد که پیکرش چاک چاک گردد؟!»

هیچ دلیل معقولی برای توضیح این جنایت وجود ندارد، جز آن که بگوییم: «ظلمت» بیشترین سپاهیان وحشی خود را بر ضد حسین بسیج کرد، گویی در پی انتقام جویی از او بود؛ پس همه آنچه از شر و تاریکی در چنته داشتند، بر سر ذبیح خدا و فدیة عرش خدا فرو ریختند.» [۲۰]

حال که فلسفه و ضرورت وجود ذبیح آشکار شد، شاید برای خواننده گرامی چنین سؤالی مطرح شود که با وجود افرادی چون علی بن ابی طالب (ع)، حضرت زهرا (س) و حتی خود رسول الله (ص) که از نظر مرتبه و مقام از حسین بن علی (ع) در جایگاه بالاتری هستند، چرا ذبیح عظیم (که مقامی بس والا است) از میان آنان برگزیده نشد؟ و چرا حسین (ع) ذبح عظیم خداست؟ سید احمد الحسن به این سؤال مهم و قابل تأمل نیز پاسخ گفته اند. خوب است در اینجا، قبل از ورود به بخش بعدی تفسیر سوره کوثر، پاسخ به این پرسش را با هم مرور کنیم:

«اما پرسش این است: چرا حسین (ع)؟ چرا رسول

که دانستیم - وجود ظلمت را در ذات خود دارد. و این یعنی «عرش خدا» (به طور کلی خلقت) تنها زمانی پدید می آید که پیش شرط قطعی آن - یعنی تقدیم فدیة الهی «ذبح عظیم» - تحقق یابد؛ و بدون آن آفرینشی وجود نخواهد داشت.

از این رو، هرچند مسئله قربانی و ذبیح بودن، از نبی خدا اسماعیل (ع) و از پدر رسول خدا، عبدالله، دفع شد، اما این امری است که ناگزیر باید تحقق یابد؛ به گونه ای که باید ذبیحی عظیم وجود داشته باشد که فدایی عرش خدا (عالم آفرینش) شود و ذبح از او دفع نشود. پس «حسین بن علی» (ع) مصداق حقیقی و کامل ترین و برترین برای «ذبح عظیم» گردید؛ همان که خداوند سبحان در کتاب خود [از او] یاد کرده است: (وَقَدْ يَنَّا بِذَبْحٍ عَظِيمٍ) (و او را با ذبیحی بزرگ فدیة دادیم).» [۱۹]

بنابراین، «ذبیح عظیم» به عنوان یک رخداد تاریخی صرف در داستان انبیا (ع) فهم نمی شود، بلکه به عنوان یک سازوکار درونی در نظام خلقت در نظر گرفته می شود؛ به این معنا که در منطق آفرینش، وجود عالم بدون نوعی «فدیة» قابل تصور نیست. بر این اساس، چون عالم خلقت ترکیبی از «نور» و «ظلمت» است، همین جنبه تاریکی و کاستی در عالم خلق به «تاریکی خلقت» تعبیر می شود که در رفتار و تجربه انسان ها نیز ظاهر می شود؛ مانند غفلت از خدا، خطا، و حتی اعتراض به حکمت الهی. در نتیجه، «فدیة» در اینجا به معنای یک کفاره برای همین وضعیت وجودی است؛ یعنی امری که در سطحی عمیق، این تاریکی را در نظام هستی جبران یا در خود حمل می کند. از این رو، «ذبیح عظیم» نقطه اوج و کامل ترین تجلی این فدیة است؛ یعنی پیش شرطی در منطق تکوین عالم که براساس آن، تحقق خلقت بدون آن قابل فرض نیست. بنابراین قربانی، صرفاً یک حادثه تاریخی یا امر عبادی نیست، بلکه بخشی از ساختار درونی آفرینش است که در تاریخ، در عالی ترین مصداق خود با حسین بن علی (ع) آشکار شده است.



سید احمدالحسن جایگاه امیرالمؤمنین (ع) و حضرت زهرا (س) را نیز در امتداد همین حقیقت محمدی تبیین کرده و می‌فرماید:

«محمد (ص) در عالم خلق الف و یاء است، آغاز و سرانجام است و ظاهر و باطن است. علی و فاطمه نیز این چنین هستند؛ ولی آن حضرت (ص) کتابی است بدون حجاب، درحالی که این دو به وسیله آن حضرت از ذات محجوب هستند. پس او همان شهر است و این دو، دروازه پیش روی خلق هستند؛ از این دو گرفته می‌شود و از این دو بر خلق افاضه می‌گردد... پس با علی عالم خلق تدبیر و اداره می‌شود. او تجلی اسم الرحمن است...» [۲۵]

درباره حضرت زهرا (س) نیز می‌فرماید:

«... و فاطمه (س)، باطن دروازه شهری است که از آن بر خلق افاضه می‌شود. بنابراین وجود آن حضرت ضروری است و با نبودن ایشان نظام آفرینش استوار نمی‌گردد؛ چراکه او یکی از ارکان سه گانه است...» [۲۶]

بنابراین، محمد (ص) تجلی اسم «الله» در خلق است و امیرالمؤمنین (ع) و حضرت زهرا (س) دو دروازه این حقیقت و تجلی اسم‌های «الرحمن» و «الرحیم» هستند؛ همان گونه که رسول خدا (ص) فرمود: «من شهر علم هستم و علی دروازه آن.» [۲۷]

از همین رو، سید احمدالحسن این سه بزرگوار را «ارکان سه گانه هدایت و تجلی ارکان سه گانه اسم اعظم؛ الله، الرحمن و الرحیم» معرفی می‌کند. [۲۸]

در نتیجه، این سه حقیقت، نزدیک ترین حجاب‌های الهی در نظام خلقت‌اند و بقای عالم خلق به وجود آنان وابسته است؛ زیرا خلقت، علم و تدبیر الهی از طریق ایشان جاری می‌شود. چنان که در روایت آمده است: «یا أحمد! لولاک لما خلقت الأفلاك، ولولا علی لما خلقتک، ولولا فاطمة لما خلقتکما.» [۲۹]

سید احمدالحسن در تبیین این روایت می‌فرماید:

«اگر محمد نبود، آسمان‌ها و زمین آفریده نمی‌شد... و اگر علی نبود، محمد شناخته نمی‌شد؛ زیرا او بانی است که از آن به او درآیند و از آن فیض محمدی در

خدا یا امیرالمؤمنین (ع) فدیہ نشدند؟

زیرا رسول خدا و علی و فاطمه (علیهم‌السلام)، نزدیک ترین حجاب به خداوند هستند؛ و این حجابی است میان حق و خلق؛ چراکه رسول خدا نخستین مخلوق و حجاب میان حق و خلق است، و دروازه این حجاب، علی و فاطمه‌اند که در آفرینش نمایانگر دو اسم «رحمن» و «رحیم» هستند، چنان که پیش‌تر بیان کردم. [۲۱] و اگر فدیہ از میان آنان می‌بود، در این صورت پس از زوال نزدیک ترین حجاب - اساساً - آفرینشی باقی نمی‌ماند؛ حال آن که وجود آفرینش باید محقق شود، و این به معنای ضرورت وجود نزدیک ترین خواهد بود. ازاین رو، ناگزیر فدیہ باید نزدیک ترین مخلوق به حجاب و برترین آفریدگان پس از این حجاب باشد؛ و او حسین (ع) است.» [۲۲]

ازاین رو، تبیین جایگاه امام حسین (ع) به عنوان «ذبیح عظیم» تنها با گزارش وقایع عاشورا کامل نمی‌شود، بلکه مستلزم شناخت جایگاه وجودی آن حضرت در سلسله مراتب خلقت است. برای روشن شدن این مسئله، ابتدا باید جایگاه رسول خدا (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و حضرت زهرا (س) به عنوان نزدیک ترین حجاب‌های الهی در نظام آفرینش بررسی شود.

رسول خدا (ص)، علی (ع) و فاطمه (س)؛ ارکان سه گانه نظام خلقت

«به سبب برداشته شدن حجاب و فتح مبین و فنا شدن رسول کریم در ذات الهی، او وجه خداوند و کلمه تامه خداوند شد و به عبارت دیگر، او اسم الله در خلق و اسم‌های نیکوی خداوند در خلق شد.» [۲۳]

بر این اساس، رسول خدا (ص) «اولین مخلوق» و «حجاب میان حق و خلق» است؛ یعنی حقیقت خلقت به صورت کامل در او مندرج است، همچون کتابی که همه موجودات در آن نوشته شده‌اند. ازاین رو، آن حضرت «کتاب تامه» و جامع آغاز و انجام و ظاهر و باطن معرفی می‌شود. [۲۴]



سه مفهوم کلیدی «کوثر»، «نحر» و «ابتر» را به یکدیگر پیوند می‌دهد.

کوثر، امتداد الهی پیامبر است.

نحر، تقدیم بزرگ‌ترین قربانی از این امتداد در راه خداست.

و ابتر، سرنوشت کسانی است که در برابر این مسیر الهی می‌ایستند.

چهار ساله بتوان گفت، کربلا صرفاً یک نبرد میان حق و باطل نیست؛ بلکه نقطه‌ای است که در آن، امتداد نبوت با بزرگ‌ترین ایثار خود تثبیت می‌شود. حسین (ع) شهید می‌شود، اما راه او و نسلش از امامان و مهدیون (ع)، همان بیست و چهار شیخ، باقی می‌مانند؛ درحالی‌که دشمنانش قدرت و حکومت را به دست می‌آورند، اما در نهایت مصداق «ابتر» می‌شوند. «و دشمن تو و کسی که با تو دشمنی کند و با این ذبیح بجنگد، وجودش قطع خواهد شد و نه یادی خواهد داشت، نه امتدادی.» [۳۳]
همان‌گونه که از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود:

«آل ابوسفیان، حسین بن علی (ع) را به قتل رساندند، پس خداوند سلطنتشان را از آنان گرفت...» [۳۴]

«بعد از روز حسین، دیگر هیچ قراری برای طرح و نقشه ابلیس و بنی‌امیه باقی نماند، حتی اگر برای برخی از پادشاهانشان اندک‌روزی‌هایی «حکومت» در دنیای امتحان مقدر شده بود، اما همچنان حسین (ع) باقی بود و در بیداری و خوابشان آن‌ها را تعقیب می‌کرد تا سرانجام به مرگ حتمی که در انتظارشان بود رسیدند؛ زوال در دنیا، و عذاب آخرت؛ زیرا قیام‌هایی که پس از شهادت حسین به پا خاست، آرام نگرفت مگر با ریشه‌کن شدن مروان حمار آخرین پادشاه امویان و نابودی کامل حکومت بنی‌امیه. و هیچ آرام و قراری برای نقشه ابلیس و بنی‌امیه و کسانی که همانند آنان بودند پس از روز حسین باقی نماند؛ چراکه حاکمیت خدا به‌دست اوصیا از نسل حسین (ع) همیشگی است، و دوام حاکمیت خدا به‌دست آنان به معنای

آسمان‌ها و زمین تجلی می‌یابد، و اگر فاطمه نبود، محمد و علی خلق نمی‌شدند...» [۳۰]

بر این اساس، اگر قرار باشد «فدیه» از میان مراتب خلقت تحقق یابد، نمی‌تواند از این نزدیک‌ترین حجاب‌های الهی باشد؛ زیرا زوال آنان به معنای اختلال در اصل نظام خلقت خواهد بود. پس، فدیه باید از مرتبه‌ای باشد که در عین عظمت، پس از این حجاب‌های نخستین قرار گیرد؛ و از اینجا جایگاه حسین بن علی (ع) به‌عنوان «ذبیح عظیم» تبیین می‌شود.

آری، و او حسین است؛ ذبیح عظیم عرش الهی؛ [۳۱]
حسینی که امام رضا (ع)، این‌گونه از جایگاه ویژه شهادت او سخن گفته است:

«ای پسر شبیب، اگر برای چیزی گریه می‌کنی، برای حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهما السلام گریه کن؛ زیرا او همچون گوسفند سر بریده شد و همراه او هجده مرد از خاندانش کشته شدند که در زمین همانندی نداشتند. آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌ها برای کشته شدن او گریستند، و چهار هزار فرشته برای یاری او به زمین فرود آمدند، اما هنگامی رسیدند که او کشته شده بود. آنان نزد قبرش پریشان و غبارآلود می‌مانند تا آن‌گاه که قائم (ع) قیام کند و از یاران او باشند و شعارشان این است: «یا لثارات الحسین (ع)». ای پسر شبیب، اگر بر حسین گریه کنی تا اشک‌هایت بر گونه‌هایت جاری شود، خداوند هر گناهی را که انجام داده‌ای می‌آمرزد، چه کوچک باشد چه بزرگ، چه اندک باشد چه بسیار.

ای پسر شبیب، اگر دوست داری خدا را در حالی ملاقات کنی که گناهی بر تو نباشد، حسین (ع) را زیارت کن...» [۳۲]

ارتباط میان سه مفهوم کوثر، نحر و ابتر

چنان‌که می‌بینیم، تفسیر سید احمد الحسن از سطح تفسیر یک واژه یا یک آیه فراتر می‌رود و به ارائه الگویی منسجم برای فهم سوره می‌رسد؛ الگویی که



سخن آخر

راز ماندگاری نام حسین (ع) در همین جا نهفته است؛ این که او قربانی ای بود که به ظاهر از میان رفت، اما در حقیقت به عامل بقای دین، استمرار پیام نبوی و زنده ماندن یاد خدا در زمین تبدیل شد. بنابراین، سوره کوثر تنها بشارتی درباره خیر فراوان نیست؛ بلکه روایتی فشرده از آغاز تا انجام مسیر اهل بیت علیهم السلام است: عطای کوثر، تقدیم قربانی و بقای جاودانه حق. و شاید به همین دلیل است که سوره کوثر، با وجود آن که تنها سه آیه دارد، هنوز پس از قرن ها باب تدبیر را به روی جویندگان حقیقت می گشاید؛ زیرا از عطایی سخن می گوید که به قربانی می انجامد، و از قربانی ای که به جاودانگی ختم می شود.

منابع:

- [۱] سوره کوثر، آیه ۱-۳.
- [۲] طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۳۷۰-۳۷۵ (ذیل سوره کوثر).
- [۳] همان
- [۴] ر.ک: مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ج ۲۷، ص ۲۹۶-۳۰۳ (ذیل سوره کوثر).
- [۵] ر.ک: طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۸۷۱-۸۷۳ (ذیل سوره کوثر).
- [۶] ر.ک: فخر رازی، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق، ج ۳۲، ص ۱۲۴-۱۲۸ (ذیل تفسیر سوره کوثر).
- [۷] قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، قاهره: دارالکتب المصریة، چاپ دوم، ۱۳۸۴ق/۱۹۶۴م، ج ۲۰، ص ۲۱۵-۲۲۱ (ذیل سوره کوثر).
- [۸] علاء سالم، صفحۀ فیس بوک: از پاسخ های سید احمد الحسن در گفت وگوهای خصوصی در کتاب «الرساله»، جلد سوم، که در دست آماده سازی برای انتشار است؛ پیامی که صفحۀ فیس بوک دفتر سید احمد الحسن در نجف اشرف

آن است که حاکمیت مردم هیچ ثبات و قراری ندارد و سرانجامش بی تردید برکنده شدن از ریشه است، و این همان وعده ای است که خداوند وعده تحققش را به دست قائم از نسل حسین (ع) داده است.» [۳۵]

کوثر و نحر؛ ظاهر و باطن معنا

سید احمد الحسن تصریح می کند که آنچه در برخی روایات و تفاسیر درباره «کوثر» به عنوان نهری در بهشت و درباره «نحر» به عنوان کیفیت بالا آوردن دست ها در تکبیر نماز آمده است، ناظر به معنای سوره است، اما نه به عنوان مقصود نهایی آن؛ بلکه این معانی صرفاً ظهور، تجلی و اشاره به حقیقتی هستند که در تفسیر باطنی سوره بیان شده است:

«توضیح: نهر کوثر در برخی از بهشت هایی است که در برخی آسمان ها وجود دارد، و نحر - با بالا بردن کف دست و اشاره کردن انگشت شست به گودی گلو در تکبیر و در نماز - تجلی و ظهور و اشاره هایی در مقام ها و عوالمی مشخص برای چیزی است که بیان کردم، و اصل مقصود و مراد در سوره نیست.» [۳۶]

بر این اساس، نهر کوثر در بهشت، تجلی و نمادی از «کوثر» حقیقی است و نحر در نماز نیز نمادی از همان حقیقتی است که در مرتبه ای بالاتر به تقدیم بزرگترین قربانی از امتداد رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره دارد. از این منظر، میان ظاهر شریعت و باطن حقیقت تعارضی وجود ندارد؛ بلکه هریک آینه ای برای نمایش مرتبه ای از معنا هستند.

به تعبیر دیگر، همان گونه که نهر کوثر در عوالم بالا نشانه ای از خیر و امتداد نسل رسول خداست، و نحر در نماز یادآور قربانی بزرگی است که رسول خدا (ص) از این خیر فراوان در برابر خداوند تقدیم کرده است، حادثۀ کربلا و ذبح حسین (ع) همان حقیقتی است که سید احمد الحسن آن را مقصود اصلی سوره کوثر می داند.



نیز آن را باز نشر نموده است:



[۹] همان

[۱۰] همان

[۱۱] همان

[۱۲] همان

[۱۳] رؤیای یوحنا، اصحاب ۴: «۱ پس از این دیدم که ناگاه دروازه‌ای در آسمان باز شد و آن آواز اول را که چون گُرنا شنیده بودم با من سخن می‌گفت، دیگر باره می‌گوید: به اینجا صعود کن تا اموری را که پس از این باید واقع شود، به تو بنمایم. ۲ فی الفور در روح شدم، و به ناگاه تختی در آسمان بود و بر آن تخت نشینده‌ای. ۳ و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق است و رنگین کمانی گرداگرد تخت که به منظر شباهت به زمرد دارد ۴ و گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تخت‌ها بیست و چهار شیخ که جامه‌های سفید در بر دارند، نشسته دیدم درحالی که بر سر ایشان تاج‌های زرین ۵ و از تخت، برق‌ها، رعد‌ها و صداها برمی‌آید.» جهت اطلاعات بیشتر، می‌توانید به کتاب سیزدهمین حواری، نوشته سید احمد الحسن، تعلیق دکتر علاء سالم، مراجعه کنید.

[۱۴] شیخ طوسی، الغیبة، ص ۱۵۰ (ترجمه فارسی، ص ۳۰۰).

[۱۵] علاء سالم، صفحه فیس‌بوک: از پاسخ‌های سید احمد الحسن در گفت‌وگوهای خصوصی در کتاب «الرسالة»، جلد سوم، که در دست آماده‌سازی برای انتشار است؛ پیامی که صفحه فیس‌بوک دفتر سید احمد الحسن در نجف اشرف نیز آن را باز نشر نموده است:



[۱۶] همان

[۱۷] ر.ک: شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

[۱۸] علاء سالم، مقدمه‌ای بر روز حسین (ع)، انتشارات انصار امام مهدی (ع)، چاپ اول، ص ۴۶ و ۴۷.

[۱۹] همان، ص ۴۷ و ۴۸.

[۲۰] همان، ص ۴۸ و ۴۹.

[۲۱] ر.ک: سید احمد الحسن، متشابهات، پاسخ به سؤال‌های ۵، ۸، ۴۵، ۶۲، ۱۴۷.

[۲۲] ر.ک: علاء سالم، مقدمه‌ای بر روز حسین (ع)، چاپ اول، انتشارات انصار امام مهدی (ع)، ص ۹۲.

[۲۳] سید احمد الحسن، گزیده‌ای از تفسیر سوره فاتحه، انتشارات انصار امام مهدی (ع)، ص ۵۰.

[۲۴] ر.ک: سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۲، پاسخ به سؤال ۴۵.

[۲۵] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۲، پاسخ به سؤال ۴۵.

[۲۶] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۴، پاسخ به سؤال ۱۳۷.

[۲۷] شیخ صدوق، أمالی، ص ۴۲۵؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶.

[۲۸] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۴، پاسخ به سؤال ۱۳۷.

[۲۹] مستدرک سفینه البحار، ج ۳، ص ۱۶۹ از کتاب «ضیاء العالمین» از شیخ ابو الحسن جد شیخ محمد حسن صاحب جواهر.

[۳۰] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۱، پاسخ به پرسش ۸.

[۳۱] ر.ک: علاء سالم، مقدمه‌ای بر روز حسین (ع)، چاپ اول، انتشارات انصار امام مهدی (ع).

[۳۲] شیخ عبدالله بحرانی، العوالم؛ الإمام الحسین، ص ۵۳۸ و ۵۳۹.

[۳۳] علاء سالم، صفحه فیس‌بوک: از پاسخ‌های سید احمد الحسن در گفت‌وگوهای خصوصی در کتاب «الرسالة»، جلد سوم، که در دست آماده‌سازی برای انتشار است؛ پیامی که صفحه فیس‌بوک دفتر سید احمد الحسن در نجف اشرف نیز آن را باز نشر نموده است:



[۳۴] شیخ صدوق، ثواب الأعمال، ص ۲۲۰.

[۳۵] علاء سالم، مقدمه‌ای بر روز حسین (ع)، ص ۹۸، پاورقی.

[۳۶] علاء سالم، صفحه فیس‌بوک: از پاسخ‌های سید احمد الحسن در گفت‌وگوهای خصوصی در کتاب «الرسالة»، جلد سوم، که در دست آماده‌سازی برای انتشار است؛ پیامی که صفحه فیس‌بوک دفتر سید احمد الحسن در نجف اشرف نیز آن را باز نشر نموده است:





اربعین؛ زیارت یا بت پرستی؟

پاسخی از دلِ کتاب مقدس به یکی از مهم ترین

شبهات درباره زیارت امام حسین (ع)

به قلم یشوعا خطیب



پیش گفتار

اربعین، تنها یک آیین مذهبی یا اجتماع میلیونی نیست؛ بلکه جلوه‌ای از پیوند انسان با اولیای الهی (ع) و تجدید عهد با راه حق است. با این حال، هر سال، هم‌زمان با این حرکت عظیم، برخی جریان‌های مسیحی، به‌ویژه در میان پروتستان‌ها، زیارت مرقد امام حسین (ع)، توسل به اولیای خدا (ع) و به‌ویژه تبرک جستن به قبور آنان (ع) را مصداق «بت‌پرستی» معرفی می‌کنند؛ اتهامی که بیش از آن‌که بر متون مقدس استوار باشد، حاصل برداشتی خاص از مفهوم عبادت و شفاعت است.

پاسخ به این شبهه، زمانی استوارتر خواهد بود که از منابعی استفاده شود که خود منتقدان آن‌ها را معتبر می‌دانند. از این‌رو، این نوشتار می‌کوشد با مراجعه به کتاب مقدس و شماری از منابع معتبر مسیحی، نشان دهد که باور به زنده بودن اولیای الهی (ع)، امکان شفاعت و وساطت آنان، احترام به قبور و آثار مقدسان، و تبرک جستن به متعلقات ایشان، نه‌تنها با آموزه‌های کتاب مقدس و دیدگاه بزرگان کلیسا ناسازگار نیست، بلکه مورد تأیید و تأکید آنان نیز قرار گرفته است.

اگر کتاب مقدس، پیامبران الهی (ع) را پس از مرگ نیز زنده می‌داند، اگر پدران کلیسا برای اجساد و آرامگاه‌های قدیسان قداست و آثار معنوی قائل‌اند، و اگر شفاعت و وساطت برگزیدگان خدا را می‌پذیرند، چگونه می‌توان زیارت امام حسین (ع) را بت‌پرستی نامید؟

این مقاله، در پنج محور، به همین پرسش پاسخ می‌دهد.

محور اول - حیات مردگان و اشراف بر زندگی ما

شاید یکی از تصورات نادرست پروتستان‌ها درباره زیارت قبور صالحان این باشد که چون آنان از دنیا رفته‌اند، دیگر توانایی ندارند هیچ سودی برسانند؛ بنابراین، لازم است ابتدا به حیات آنان و سپس به

اشرافشان پرداخته شود.

به این سخن عیسی (ع) دقت کنیم:

«و اما این‌که مردگان برمی‌خیزند، موسی نیز در ذکر بوته نشان داد، چنان‌که خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خواند. * و حال آن‌که خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است؛ زیرا همه نزد او زنده هستند.» [۱]

پس، همه نزد او زنده هستند.

همچنین، در انجیل، داستان دیدار موسی (ع) - که از دنیا رفته بود - و ایلیا، یا الیاس (ع)، که زنده بود، [۲] با عیسی (ع)، که در این دنیا زنده بود، آمده است:

«و بعد از شش روز، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد. * و در نظر ایشان، هیئت او متبدل گشت و چهره‌اش چون خورشید درخشنده و جامه‌اش چون نور سفید گردید. * که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده، با او گفت‌وگو می‌کردند.» [۳]

بنابراین، کمترین پیام این متن آن است که موسی (ع) - به‌عنوان فرستاده‌ای الهی - از جانب خدا این توانایی را دارد که با فردی زنده ارتباط برقرار کند و با او سخن بگوید. این موضوع، در ادامه، اهمیت بیشتری خواهد یافت.

محور دوم - توانایی فرستادگان الهی در وساطت و شفاعت

چرا ما نتوانیم به برگزیدگان خدا توسل کنیم؟! در تورات آمده است:

«و خداوند به موسی گفت: «تا به کی این قوم مرا اهانت نمایند؟ و تا به کی، با وجود همه آیاتی که در میان ایشان نمودم، به من ایمان نیاورند؟ * ایشان را به وبا مبتلا ساخته، هلاک می‌کنم و از تو قومی بزرگ و عظیم‌تر از ایشان خواهم ساخت.» موسی گفت: * «پس گناه این قوم را برحسب عظمت رحمت خود بیامرز، چنان‌که این قوم را از مصر تا اینجا آمرزیده‌ای.» * خداوند گفت: «برحسب کلام تو آمرزیدم.» [۴]



بزرگ بر سر آن غلتانیده، برفت. * و مریم مجدلیه و مریم دیگر، در آنجا، در مقابل قبر نشسته بودند. [۶] و چرا مریم مجدلیه - از زنان خاص و مؤمن به عیسی (ع) - برای نبود جسد مصلوب گریه می کرد؟ این گریه چه معنایی دارد؟! آیا می توان پذیرفت که او برای نبود چیزی بی ارزش گریه می کرد؟!

«اما مریم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون می گریست، به سوی قبر خم شده، * دو فرشته را، که لباس سفید در بر داشتند، یکی به طرف سرو دیگری به جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید. * ایشان بدو گفتند: «ای زن، برای چه گریانی؟» بدیشان گفت: «خداوند مرا برده اند و نمی دانم او را کجا گذارده اند.» [۷]

در نتیجه، متون کتاب مقدس از اهمیت این اجساد صحبت می کنند.

سید احمد الحسن نکته مهمی را در ارتباط با این موضوع بیان می کند:

«موضوع تبرک جستن به قبور، از این جهت که این ها مکان هایی هستند که اجساد اولیای الله را در بر گرفته اند و در نتیجه، پنجره ارواح مقدس آنان به سوی این عالم به شمار می روند، موردی است که قرآن بر آن صحه گذاشته و بر این عمل تشویق و ترغیب کرده است.» [۸]

اما به مسیحیانی که می خواهند قبور برگزیدگان خدا را بی ارزش جلوه دهند و می گویند: «این کار شیعیان، قبرپرستی است»، می گوییم که در عهد عتیق می خوانیم:

«و واقع شد که چون مردی را دفن می کردند، آن لشکر را دیدند و آن مرده را در قبر الیشع انداختند، و چون آن میت به استخوان های الیشع برخورد، زنده گشت و بر پاهای خود ایستاد.» [۹]

اگر پیکر صالحان سودی نمی رساند، پس چگونه جسد الیشع توانست مرده ای را زنده کند؟ مگر مسیحیان معتقد نیستند که پیکرهای آنان هیچ سود و زیانی نمی رسانند؟!

اگر موسی (ع) زنده است، او به خواست خدا می تواند واسطه ای میان ما و خدا باشد.

در نتیجه، می توان چنین نتیجه گرفت که آبرومندان نزد خدا، یعنی فرستادگان او، با اذن و اجازه خدا این توانایی را دارند که صدای ما را بشنوند و به ما کمک کنند. اما ارزش مقبره ها چطور؟

محور سوم - ارزش اجساد، قبور و ضریح های مطهر مقدسان

آیا به این موضوع فکر کرده اید که چرا یعقوب (ع)، که با خدا مرتبط بود، برای جسد خود اهمیت قائل بود و دوست نداشت جسدش در مصر دفن شود؟! «و چون حین وفات اسرائیل نزدیک شد، پسر خود، یوسف، را طلبیده، بدو گفت: «الآن اگر در نظر تو التفات یافته ام، دست خود را زیر ران من بگذار، و احسان و امانت با من بکن، و زنهار مرا در مصر دفن منما، * بلکه با پدران خود بخوابم و مرا از مصر برداشته، در قبر ایشان دفن کن.» گفت: «آنچه گفتی خواهم کرد.» * گفت: «برایم قسم بخور.» پس برایش قسم خورد و اسرائیل بر سر بستر خود خم شد.» [۵]

آیا غیر از این است که این شخصیت بزرگ تاریخ می دانست جسد، پس از مرگ نیز، اهمیت دارد؟! و اگر جسدها پس از مرگ ارزشی ندارند، اصلاً چه دلیلی دارد که یوسف رامه ای - که از شاگردان مخفی عیسی (ع) بود - برود و جسد مصلوب را از پیلطس بگیرد؟! این جسد در کتان پیچیده می شود و حتی در قبری خاص قرار داده می شود. اما آیا می توان پذیرفت که او کاری نابخردانه انجام داده و به دنبال انجام کاری بی ارزش رفته است؟!

«اما چون وقت عصر رسید، شخصی دولتمند از اهل رامه، یوسف نام، که او نیز از شاگردان عیسی بود، آمد، * و نزد پیلطس رفته، جسد عیسی را خواست. آنگاه پیلطس فرمان داد که داده شود. * پس یوسف جسد را برداشته، آن را در کتان پاک پیچیده، * او را در قبری نو، که برای خود از سنگ تراشیده بود، گذارد و سنگی



و آیا حاضرید شهادت مسیحیان، بلکه بزرگان کلیسا، مانند آگوستین و یوحنا دمشقی را بپذیرید؟ یوحنا دمشقی می‌گوید:

«قدیسان در زمان حیات خود از روح القدس سرشار بودند، و هنگامی که دیگر در این جهان نیستند، فیض او همچنان با ارواح آنان، با بدن‌هایشان در آرامگاه‌هایشان، و نیز با پیکره‌ها و تصاویر مقدس ایشان باقی می‌ماند؛ نه به حسب طبیعت، بلکه به واسطه فیض و قدرت الهی.» [۱۵]

گریگوری نیسایی می‌گوید:

«و چون بدین‌گونه دیدگان خود را از آثار هنری محسوس سیراب کرد، آنگاه مشتاق می‌شود که به خود محفظه یادگارهای مقدس نزدیک شود؛ زیرا تماس با آن را تقدیس و برکت می‌شمارد. و اگر به کسی اجازه داده شود که غبار نشسته بر سطح آرامگاه او را بردارد، آن خاک همچون هدیه‌ای پذیرفته می‌شود و آن زمین همچون یادگاری ارزشمند نگهداری می‌شود.

زیرا اگر زمانی بخت نیک فرصت دهد که کسی خود یادگار را لمس کند، اینکه چنین امری تا چه اندازه آرزوشدنی است و چه عطیه بزرگی در پاسخ به عالی‌ترین دعا به شمار می‌آید، تنها کسانی می‌دانند که آن را تجربه کرده‌اند و از چنین اشتیاقی سرشار شده‌اند. زیرا آنان که آن را می‌بینند، آن را همچون بدنی زنده و شکوفا می‌بوسند؛ آن را به چشمان، دهان، گوش‌ها و همه حواس خود نزدیک می‌کنند؛ سپس با ریختن اشک پارسایی و اشتیاق، همانند آن که با خود شهیدی کامل و حاضر روبه‌رو باشند، از او درخواست می‌کنند که شفاعت کند؛ از او، همچون نگهبانی نزد خدا، استدعا می‌کنند و او را فرامی‌خوانند، چون کسی که هرگاه بخواهد، عطایا را دریافت می‌کند.» [۱۶]

آمبروز می‌گوید:

«شما می‌دانید، بلکه خودتان دیده‌اید، که بسیاری از ارواح پلید پاک می‌شوند، و نیز بسیاری دیگر، پس از آن که با دست‌های خود ردای مقدسان را لمس کرده‌اند، از آن بیماری‌هایی که آنان را گرفتار کرده بود،

حتی می‌گویم ضریح، گنبد و دیوارها، مقبره مقدسان را احاطه کرده‌اند؛ همان‌گونه که لباس، بدن را احاطه می‌کند. پس چگونه ممکن است این‌ها بابرکت نباشند، درحالی که رداها، دستمال‌ها، پیش‌بندها و حتی سایه‌های مقدسان بابرکت‌اند و سود می‌رسانند؟ «عیسی به هر روستا یا شهر یا مزرعه‌ای که می‌رفت، مردم بیمارانش را در میدان‌ها می‌گذاشتند و از او تمنا می‌کردند اجازه دهد دست‌کم گوشه ردایش را لمس کنند؛ و هر که لمس می‌کرد، شفا می‌یافت.» [۱۰]

«خدا به دست پولس معجزات خارق‌العاده ظاهر می‌ساخت، * به گونه‌ای که مردم دستمال‌ها و پیش‌بندهایی را که با بدن او تماس یافته بود، برای بیمارانش می‌بردند و بیماری آنان بهبود می‌یافت و ارواح پلید از ایشان بیرون می‌رفت.» [۱۱]

«شمار بس فزون‌تری از مردان و زنان ایمان آورده، به خداوند می‌پیوستند، * تا جایی که حتی بیمارانش را به میدان‌های شهر می‌آوردند و آنان را بر بسترها و تخت‌ها می‌خوابانند تا چون پطرس از آنجا می‌گذرد، دست‌کم سایه‌اش بر برخی از آنان بیفتد. * نیز مردم دسته‌دسته از شهرهای اطراف اورشلیم می‌آمدند و بیمارانش را رنج‌دیدگان ارواح پلید را می‌آوردند، و همه شفا می‌یافتند.» [۱۲]

به خاطر بیاوریم سخن عیسی (ع) را که فرمود:

«و حال آن که خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است؛ زیرا همه نزد او زنده هستند.» [۱۳]

همه نزد او زنده هستند.

محور چهارم - گواهی‌های کلیسا، تلمود به ارزش زیارت قبور و تبرک به متعلقات مقدسان

شاید گفته شود آثار صالحان فقط در زمان زندگانی آنان سود می‌بخشید. در پاسخ به این شبهه، ابتدا می‌پرسیم: آیا عیسی مسیح (ع) نفرمود که شهادت دو شاهد حق است؟

«اما اگر نپذیرفت، یک یا دو نفر دیگر را با خود ببر تا هر سخنی با گواهی دو یا سه شاهد ثابت شود.» [۱۴]



مشورت جاسوسان جدا کرد و رفت و بر قبرهای نیاکان به خاک افتاد. او به آنان گفت: "ای نیاکان من، برای من طلب رحمت کنید تا از مشورت جاسوسان نجات یابم." [۱۹]

بنابراین، قبور صالحان و مقدسان سود می‌رسانند. و لازم به یادآوری است که شیعیان قبور صالحان را پرستش نمی‌کنند، بلکه به آن‌ها تبرک می‌جویند و به آنان توسل می‌کنند. یکی از این صالحان، امام حسین (ع) است که شیعیان در اربعین شهادت ایشان به زیارت کربلا می‌روند. و حسین (ع) کیست؟

محور پنجم - امام حسین (ع) در کتاب مقدس

در کتاب مقدس، اشاراتی به امام حسین (ع) وجود دارد که از جمله آن‌ها می‌توان به وعده شکل‌گیری امتی بزرگ از نسل اسماعیل (ع) در سفر پیدایش اشاره کرد [۲۰] که به پیامبر اسلام (ص) و جانشینان ایشان اشاره دارد. [۲۱] همچنین در مکاشفه یوحنا، تخت نشین و بیست و چهار پیر دارای تاج‌های طلا و جامه‌های سفید، [۲۲] به پیامبر اکرم (ص) و بیست و چهار جانشین ایشان - که یاد آنان در وصیت شب وفات آمده است - [۲۳] اشاره دارد، [۲۴] که امام حسین (ع) یکی از آنان است. در کتاب ارمیا نیز «قربانی کنار رود فرات» [۲۵] به امام حسین (ع) که در کنار فرات به شهادت رسید، اشاره دارد، [۲۶] و در کتاب حزقیال نیز شخصیت «تموز» که زنان برای او گریه می‌کنند، [۲۷] به امام حسین (ع) اشاره دارد. [۲۸]

لازم است مسیحیان در داوری خود معیار واحدی را رعایت کنند. اگر بشارت‌های ارائه شده درباره امام حسین (ع) را به دلیل عدم تصریح به نام ایشان نپذیرند، باید همین معیار را درباره بشارت‌هایی که خود برای اثبات رسالت یحیی تعمیددهنده به آن‌ها استناد می‌کنند نیز به کار گیرند. حال آن‌که، از نگاه نگارنده، دلالت برخی از این بشارت‌ها بر امام حسین (ع)، از دلالت برخی بشارت‌های مورد استناد مسیحیان درباره یحیی تعمیددهنده روشن‌تر و صریح‌تر است. [۲۹]

رهایی می‌یابند. شما می‌بینید که معجزات روزگاران گذشته دوباره تجدید می‌شوند، هنگامی که با آمدن خداوند عیسی، فیض به گونه‌ای گسترده‌تر بر زمین ریخته شد، و اینکه بسیاری از بدن‌ها، گویی با سایه بدن‌های مقدس، شفا می‌یابند.

چه بسیار دستمال‌هایی که دست به دست می‌گردند! چه بسیار جامه‌هایی که بر یادگارهای مقدس نهاده شده‌اند و با نیروی شفا بخش آراسته گشته‌اند و مردم خواهان آن‌ها هستند! همه شادمان‌اند که حتی رشته بیرونی [لباس] را لمس کنند، و هر کس که آن را لمس کند، شفا خواهد یافت.» [۱۷]

آگوستین می‌گوید:

«زیرا آن‌ها در اجتماعات خوانده می‌شوند تا باور شوند، و با این حال، اگر باور نمی‌شدند، خوانده نمی‌شدند. زیرا حتی اکنون نیز معجزات به نام مسیح انجام می‌شوند، چه از طریق آیین‌های مقدس او، و چه از طریق دعاها یا یادگارهای مقدسان او.» [۱۸]

ما از پدران کلیسا به عنوان مرجع عقیدتی برای پروتستان‌ها استدلال نمی‌کنیم؛ زیرا برای پروتستان‌ها تنها کتاب مقدس معیار ایمان است. بلکه از سخنان پدران کلیسا به عنوان شاهدانی صادق، نزدیک به عصر کلیسای نخست، استفاده می‌کنیم. اگر آنان گزارش می‌دهند که احترام به یادگارهای مقدسان، زیارت قبور و درخواست شفاعت، در میان مسیحیان رواج داشته و حتی آثار و برکاتی به همراه داشته است، این شهادت تاریخی را نمی‌توان به سادگی نادیده گرفت.

و گمان نمی‌کنم هیچ مسیحی پروتستانی وجود داشته باشد که بخواهد گواهی‌های پدران کلیسای خود را انکار کند، چه رسد به اینکه بگوید همگی دروغ می‌گفتند، یا در توهم و خیال‌بافی به سر می‌بردند! و شاید جالب باشد که در تلمود نیز درباره کالیب آمده است که نزد قبور رفت و توسل جست:

«و آنان به سمت جنوب رفتند، و او به حبرون آمد» (اعداد ۱۳: ۲۲). باید چنین باشد: «و آنان آمدند.» راوا گفت: این آیه تعلیم می‌دهد که کالیب خود را از



ارابه‌ای از آتش با اسبانی آتشین پدیدار شد و آن دو را از یکدیگر جدا کرد، و ایلیا در گردبادی به آسمان بالا رفت. (دوم پادشاهان ۲: ۱۱).

اما صدها سال بعد، خداوند به واسطه ملاکی نبی، خبر از بازگشت ایلیای نبی پیش از فرارسیدن روزی بزرگ و هولناک می‌دهد:

«اینک من ایلیای نبی را پیش از فرارسیدن روز عظیم و مهیب خداوند، نزد شما خواهم فرستاد. * او دل پدران را به سوی فرزندان، و دل فرزندان را به سوی پدران باز خواهد گردانید، مبدا بیایم و این سرزمین را به لعنت نابودی کامل بزنم.» (ملاکی ۴: ۵ و ۶).

[۳] مَتی ۱۷: ۱ - ۳.

[۴] اعداد ۱۴: ۱۱ و ۱۲.

[۵] پیدایش ۴۷: ۲۹ - ۳۱.

[۶] مَتی ۲۷: ۵۷ - ۶۱.

[۷] یوحنا ۲۰: ۱۱ - ۱۳.

[۸] سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۴، نوبت انتشار: دوم، ویرایش ترجمه: دوم، ص ۳۰۹.

[۹] دوم پادشاهان ۲: ۱۳.

[۱۰] مَرْفُس ۶: ۵۶.

[۱۱] اعمال ۱۹: ۱۱ و ۱۲.

[۱۲] اعمال ۵: ۱۴ - ۱۶.

[۱۳] لوقا ۲۰: ۳۸.

[۱۴] مَتی ۱۶: ۱۸.

[۱۵] یوحنا دمشقی، «درباره تصاویر مقدس» (On Holy Images)، بخش نخست: «دفاعیه یوحنا دمشقی در برابر کسانی که تصاویر مقدس را نکوهش می‌کنند»، ترجمه از متن اصلی یونانی: مری اچ. الیز، لندن: انتشارات توماس بیکر، ۱۸۹۸. متن انگلیسی برگرفته از وبگاه Project Gutenberg.

[۱۶] گریگوری نیسایی، «در ستایش قدیس تئودور» (On Saint Theodore / De Sancto Theodoro)، در: ژاک پل مینی (ویراستار)، مجموعه پدران یونانی (Patrologia Graeca)، جلد ۴۶، ستون‌های ۷۴۰، پاریس، ۱۸۶۳. متن

بنابراین، امام حسین (ع) شخصیتی الهی است و زیارت و تبرک جستن به قبر ایشان و دیگر امامان (ع) بدون اشکال است.

نتیجه‌گیری

بررسی آیات کتاب مقدس، شواهد تاریخی کلیسا و حتی تلمود نشان می‌دهد که بسیاری از مفاهیمی که امروزه شیعیان به سبب آن‌ها مورد اتهام قرار می‌گیرند، ریشه‌هایی روشن در سنت‌های دینی پیشین دارند. کتاب مقدس از زنده بودن اولیای الهی (ع) سخن می‌گوید، وساطت و شفاعت آنان را گزارش می‌کند، برای آثار ایشان قداست قائل است و تبرک جستن به متعلقات مقدسان را نقل می‌کند؛ اموری که همگی با اصل توحید سازگارند، زیرا هیچ‌یک استقلالی از خداوند ندارند، بلکه همگی به اذن و قدرت او تحقق می‌یابند.

بر این اساس، زیارت امام حسین (ع) نه عبادت قبر است و نه پرستش انسان؛ بلکه اظهار محبت به ولی خدا، تعظیم شعائر الهی و توسل به بنده‌ای است که خداوند او را به مقام قرب رسانده است. اربعین نیز تجلی همین حقیقت است؛ حرکتی که میلیون‌ها انسان را به سوی یاد بزرگ‌ترین شهید راه خدا فرامی‌خواند و نشان می‌دهد که اولیای الهی، همان‌گونه که عیسی (ع) فرمود، «نزد او زنده‌اند». از این رو، نقد زیارت، بدون توجه به آموزه‌های خود کتاب مقدس و گواهی‌های پدران کلیسا، نه تنها منصفانه نیست، بلکه با بخش مهمی از میراث دینی مسیحیت نیز ناسازگار است.

والحمد لله رب العالمین

منابع:

[۱] لوقا ۲۰: ۳۷ و ۳۸.

[۲] سالیان طولانی پیش از بعثت عیسی مسیح، ایلیا یا همان الیاس نبی، به آسمان رفت و عهد قدیم این موضوع را بیان کرده است:

«ایشان قدم‌زنان با هم گفت‌وگو می‌کردند که ناگاه



انگلیسی برگرفته از کتابخانه کاتولیک (Catholic Library).
[۱۷] آمبروز میلان، «نامه ۲۲» (Letter ۲۲)، ترجمه انگلیسی: اچ. د رومستین، متن بازنشر شده در پایگاه اینترنتی نیو ادونت (New Advent)، مجموعه پدران کلیسا.
[۱۸] آگوستین، شهر خدا (The City of God)، کتاب ۲۲، فصل ۸، ترجمه انگلیسی: مارکوس دادز، متن بازنشر شده در پایگاه اینترنتی نیو ادونت (New Advent)، مجموعه پدران کلیسا.

[۱۹] تلمود بابلی، سوتا ۳۴ ب: ۷.

[۲۰] ر.ک: پیدایش ۱۸: ۲۱.

[۲۱] ر.ک: سید احمد الحسن، عقاید اسلام، چاپ اول، ص ۱۵۸؛ سید احمد الحسن، سیزدهمین حواری، نسخه گردآوری و پانوشته شده توسط توفیق مغربی، نوبت انتشار: اول، ویرایش ترجمه: اول، ص ۷۶ و ۷۷.

[۲۲] ر.ک: مکاشفه ۱: ۴ - ۴.

[۲۳] ر.ک: شیخ طوسی، غیبت، ناشر: دارالمعارف الإسلامية، ایران - قم، ۱۴۱۱ ق، چاپ اول، ص ۱۵۱.
[۲۴] ر.ک: سید احمد الحسن، سیزدهمین حواری، نسخه گردآوری و پانوشته شده توسط توفیق مغربی، نوبت انتشار: اول، ویرایش ترجمه: اول، ص ۱۵۵.

[۲۵] ر.ک: ارمیا ۴۶: ۱۰.

[۲۶] ر.ک: علاء سالم، احمد موعود؛ وعده گاه رسالت های آسمان و کشتی نجات برگزیدگان، نوبت انتشار: اول، ویرایش ترجمه: اول، ص ۴۰.

[۲۷] ر.ک: حزقیال ۸: ۱۳ - ۱۶.

[۲۸] ر.ک: احمد الحسن، توهّم بی خدایی، نوبت انتشار: دوم، ویرایش ترجمه: سوم، ص ۳۲۲ و ۳۲۳.

[۲۹] ر.ک: اشعیا ۴۰: ۳ - ۵؛ ملاکی ۱: ۳؛ ملاکی ۴: ۵ و ۶.



مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستان اهل بیت (علیهم السلام)!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،

سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.